بسم الله ... [illegible]

[illegible]

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

جهان جهان شکر و سپاس افزون از قیاس بادشاهی را سزد که بمقتضای حکمت بالغه حق جهانداری و اقتدار [illegible]
[illegible] عالمیان کرده [illegible] گیتی ستان تاجداران ذوی الاقتدار [illegible] عالم [illegible]
بحمد و صلوة لا تعد [illegible] خاتم انبیا [illegible] و آله و اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible] برطالبان [illegible]
[illegible] منتخب اللباب [illegible] محمد هاشم [illegible]
[illegible] سلسله عالیه امیر تیمور [illegible]
در ماوراء النهر [illegible] سمرقند و بلخ و بخارا و کابل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هد

[illegible] ترکان [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ترکستان [illegible] ترکان ایران و توران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مغول [illegible]
[illegible] ترکان [illegible] ایران و توران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بودند و محبت و وفا با هم داشتند [illegible] آلانقوا [illegible] آلانقوا [illegible]
برادران [illegible] بیان [illegible] پدر کشته گردید
و جهان بکام [illegible] و ملقب [illegible] خان [illegible] بجای پدر نشست و تمام قبیله [illegible]
[illegible] در قبول اسلام [illegible]
دیگر [illegible] اسلام [illegible] ترک
[illegible] اسلام [illegible] ترکستان [illegible] آلانقوا [illegible]
در اطراف [illegible] از اولاد او یک سلسله به چنگیز [illegible] مغولستان [illegible]
و چهار پسر [illegible] مغولستان [illegible]
چنانچه [illegible] سلسله [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] چنگیز [illegible] امیر تیمور [illegible]
بازرگان [illegible] ترکستان [illegible] فریدون [illegible]
ملک [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
[illegible] منوچهر از اولاد ایرج [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] ایران و توران [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
[illegible] فردوسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون ظاهر [illegible] آلانقوا [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] از سلسله او [illegible]
[illegible] از سلسله [illegible] ستاره [illegible]
[illegible] ستاره [illegible]
[illegible] ستاره [illegible]
[illegible] اولاد [illegible]
[illegible] ستاره [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت چنگیز خان [illegible]
[illegible] ستاره [illegible]
[illegible] ملقب بچنگیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و میرزا میران شاه در جوانی شاهی و کلانی که جهان و کلید نهانی عسر او بود و در جوانی فرمان نشود نماید و خاک لطف
سر کان جهان اثیر او و قمر زر جهان را او از اینجا بنوشت و مستی خوشی از جام عشق کرد که او ماخوش که تیر از خار رسید
سیوم میرزا سلطان محمد میرزا رحمه الله بعد از وفات جهانگیر میرزا بیرک ... بیرار شد او میرزا سلطان محمد و میرزا میران شاه بابر جزرد
میرزا خلیل سلطان در سمرقند بود و اکثر در ایام قبان از جهانگیر میرزا میران شاه میرزا الغ بیگ پسر میرزا شاهرخ در دور سلطنت
تسلط زیاد داشت لاجرم میرزا شاهرخ تسلط جهانگیر میرزا سلطان محمد را که در اعتماد بود در اثنای آن فرمان زوال نفاق توجه
بجانب میرزا سلطان محمد میرزا الغ بیگ پسر جوقی میرزا و میرزا الغ بیگ نیز در عمر خود ... در سپاه اتباع اینان در تربیت او بود
و میرزا سلطان محمد الغ بیگ الغ بیگ کور میرزا سلطان ابو سعید میرزا و منوچهر میرزا در ایام مرضی بود میرزا سلطان محمد پسر را ادارت
بعد از آنکه میرزا الغ بیگ جهان تیغ ... سعید میرزا کوفت میرزا الغ بیگ پسر و النقار ... سلطان ابو سعید میرزا
هر ایام در سمرقند میرزا الغ بیگ کاشان ... بود ... میرزا الغ بیگ را کوفت
عزاو ... میرزا او را ... فرمانبر ... جهان ... ملک ... منیاید
کفر ... آمد چهارم سلطان ابو سعید میرزا انار الله برهانه ابو سعید میرزا خلف الصدق میرزا سلطان محمد در سنه ... و
سی ... بخارا ... میرزا شاه ... اعمام ... عالی ... در
... تحت ... نمام ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین ... ترکستان و بعضی
از ... ایران ... عراق ... میرزا ... سال ... پادشاه
... جهان ... جهان ... در سنه ... ده
... پنجم عمر شیخ میرزا انار الله برهانه عمر شیخ میرزا ... چهارم میرزا ابو سعید بود
از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خورد بود از سلطان ... میرزا الغ بیگ میرزا و سلطان خلیل
میرزا و شاه میرزا کلان نیز ... در سمرقند ... سلطان ابو سعید میرزا ... کابل را میرزا ... داد
... امرای ... اتابکی ... شاه ... میرزایان ...
... کابل ... بعضی ... میرزا ... جهان دیده
کار ... اتابکی ... میرزا ... جهان ... میرزا ... پادشاه ... جهان ...

جنود یونس خان که پادشاه ترکستان بود چون میان اولاد چغتای و اولاد ... ملکی و تسخیر کشته ... مغولستان مغلوب کرد
میکاه ... چند ... تعلق عمر شیخ میرزا ... نیافت ... اولاقه ... در
سال ... هشتصد ... خان که بار تخت فرغانه است بر تخت ... شاهرخیه ... جزو ... دارد
و میرزا ... طبیعت ... دولت ... صحبت ... کار ... روزی
... آنکه ... فرمان ... سال ... در سنه ... سال ... آن
... بام کبوتر خانه ... کبوتر ... ایل ... انهدام ... زوال
... ملک ... انهدام آن بنای ... عالم فرسی ... بود
و چهار فرزند ... میرزا محمد ... ذکر ... سلطنت ... بابر پادشاه بزبان قلم ...
جهان ... جهان ... هزار ... ذکر سلطنت فردوس مکانی بابر پادشاه ... حضرت
به امیر تیمور صاحبقران ... اعظم جهان بانو ... فلله
در ممالک ... هند ... قلم ... رقم ... ترکی ... سلطنت
ترکستان که مغولستان ... مغولان ... اولاد ... ترکستان
... تیمور ... مغولان ... ابو سعید
... جهان ... ابو سعید ... جهان ... سلطنت ...
مغولستان ... یونس خان ...
... ابو سعید ... میرزا عمر شیخ ... سنه ...
... عمر ... میرزا ...
... ابو سعید ... میرزا الغ بیگ ... کابل
میرزا عمر شیخ ... میرزا سلطان احمد ... سلطان محمود ... حصار ... فرغانه ... عمر شیخ
سلطنت ... سال ... ابن ... پادشاه ... جهان ... اندجان ...
سال ... عمر شیخ ... بام کبوتر خانه ... پادشاه ... میرزا بابر ...

[illegible]

[illegible]

نیز بقصد ملازمت حضرت ... بجوار اندجان رسید ... تمام ... مخالفان که در دست

از محاصره ... اندجان شدند ناصر بیک نام حاکم اندجان با جمعی ... [illegible]

و عصبیه ... التماس قبول با کلید ... اندجان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

وران ... [illegible] ... اندجان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ران ... اول ... خان ... [illegible]

زمستان ... شیبانی خان ... از اولاد ... [illegible]

فردوس مکانی ... [illegible]

[illegible]

کار بجایی کشید که در هیچ خانه گاه [illegible] طلا و نقره بهم نرسید و ملازمان بجانب خراسان [illegible] حلال [illegible] بابر کفر
هرچند که فردوس مکانی برای کومک [illegible] سلاطین خراسان [illegible] استقلال [illegible] چار نفر
بر خورد جان باخصم [illegible] حضرت [illegible] قریه [illegible] خانزاده
بیگم در حباله نکاح شیبانی خان بود او را مطلقه ساخته [illegible] بیگم را [illegible] سلطان [illegible] بعد [illegible]
از [illegible] طلاق [illegible] جلال فردوس مکانی [illegible] صاحب [illegible]
مرزاه [illegible] قلعه [illegible] مقدم [illegible] شکست [illegible]
در [illegible] احمد [illegible] سکندر [illegible] سلطان
محمود خان [illegible] بعد [illegible] پادشاه [illegible]
و [illegible] سلطان محمود خان [illegible] سلطان محمود خان
برادر [illegible] تسخیر [illegible] احمد [illegible] فردوس مکانی
[illegible] شیبانی خان [illegible] عظیم [illegible] سلطان محمود و
احمد خان گرفتار شوند [illegible] شیبانی خان [illegible] فردوس مکانی [illegible] خسرو شاه
[illegible] نسبت
پادشاه [illegible] سلطان [illegible] محکوم
[illegible] کابل
[illegible] خسرو شاه [illegible] خسرو شاه [illegible]
[illegible] آزرده [illegible]
قصد [illegible] ملک [illegible] چاره
کار [illegible] چند نفر [illegible] خان [illegible] حسینی
کورکان همراه بابر پادشاه [illegible] قلم [illegible] شیبانی خان
[illegible] خسرو شاه [illegible]

بابر آن شاه

بابر [illegible] فردوس مکانی [illegible]
اقبال [illegible] خسرو شاه [illegible]
مرزا خان [illegible] پادشاه [illegible] خسرو شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] کار از دست رفته [illegible]
دانست [illegible] رشید [illegible]
رشید [illegible] آن ایام [illegible]
[illegible] خزانه [illegible] خسرو
شاه [illegible] مرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible] فردوس مکانی [illegible]
[illegible]
[illegible] خسرو شاه [illegible] شیبانی خان [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] فردوس مکانی [illegible]
[illegible]
[illegible] کشور [illegible]
جنگ [illegible] سلطان [illegible]
بعد [illegible] خسرو [illegible]

بجد حضرت [illegible] قصد [illegible] بعد رسیدن [illegible] از قلعه [illegible] مشغول [illegible] شیبانی خان [illegible] تصرف
قلعه [illegible] بار [illegible] تصرف شاه [illegible] در آن [illegible] نصیحت [illegible] نقد و
اطراف و دیگر [illegible] رسید [illegible] همان ایام [illegible] بقدم [illegible]
حضرت [illegible] بحجاب [illegible] سعادت [illegible]
در کابل از [illegible] جهار [illegible] رسید خان [illegible] در
لشکر [illegible] از پانصد سوار [illegible] از دهلی [illegible]
فرزندان خود را [illegible]
رستم و دستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

یاوران لغ [illegible]

خلاص ... خان میرزا ابا ... شاه سمعیان ... سلطان ... خداوند ... سلطان ... و سبحان ... استیلا
... رسید ... شهر ... شاه ... خان افشار ... سران ... کار از افشار ... او ... رسید ... فیمابین
کفین ... کویلمان ... حصار قند ... سلطان ... تصرف ... آورده ... از ظاهر ضمیمه ... جانب فردوس مکانی
کرد ... بجا ... کشته ... عبدالرحمن ... بخارا ... تمام ... احوال ... قبضه ... را
قبای ... سمرقند ... بخارا ... تسخیر ... بخارا ... و خطبه ... نام ... شده ... میرزا را
حکومت ... شاه سمعیان را ... خاص ... و ... بهار ...
مکانی ... معتبر ... کار ... در ... خبر رسیدن از ... سلطان
را ... خان ... تیمور ... جانب ... قرار داده ... تسخیر بخارا ... فردوس مکانی
تعاقب ... بخارا ... رسیده ... علم ... القوم ... سمرقند ... تافته
انجام ... ازبکان ... قرار ... در حصار ... شاه سمعیان ... با موقع
... رسید و فردوس مکانی ... قلعه ... افغان ... و ...
برآورد ... جانب ... عبدالرحمن ... حصار ... یافته ... همه
بعد ... از شاه ... ساختند ... رساند ... گرفتار کردید
فردوس مکانی بعد ... تخم ... عبدالله ... رستم ... ارتصال ...
از یکی ... تسخیر ... رفته ... بالتمام ... فراهم آمده ... بجانب
و ... ایران ... جانب ... انتقام ... سلاطین ... میرزا ...
در کابل ... تخم ... لشکر ... حصار ... فرار ... حضرت
اگر ... میرزا ... بحصار ... سمرقند ... سلطان
... نظام ... میر ... محمد ... شاه ... جانی
... با پادشاه ... شیخ ... فرح ... کفین ... حصار ... از ...
بر آمده ... جانب ... فرصت ... ازجا برآمده ... در

ارک حصار

ارک حصار ... و ... تمام حصار تصرف ...
در آمد ... فردوس مکانی ... جانب ... آن
... حصار ... فردوس مکانی
... شاه ... شاه سمعیان ... خان ... لشکر
شاه ... سمرقند ... بخارا ...
... سمرقند ... مکان ...
... ملک ... آن ... کابل
رسانید ... سلطان ... تمام ... کابل ... استقبال ... شاه ... دوازده
باظهار ... رفتند
و به ... افغانان ... افغانان را ... آمده ... از
تصرف ... سلطان ... سلطان ابراهیم
در ... ابراهیم ... افغان ... از ...
افغانان ... سلطان ابراهیم رسیده ... هند ...
مرقوم قلم ... فردوس مکانی ... تسخیر هندوستان ... افغانان
... کلام ... اول ... و
... ان آنجا ... رسید ... از
اگر ... صاحبقران ... کابل ... خواجه ...
... هندوستان ...
هند ... افغانان ... لاهور ... هند ...
افغان ... هزار ... شاه ... بابک ...
... آن دیار ...

با ذخیره مصروف مساجد و تعمیر معابد از فضیح و تعمیر قلعه و عمارات [illegible] و ویران [illegible] لشکر مغفور بغایت
در سنه [illegible] و شصت و شش تمام ... طغرا [illegible] در سفر [illegible] دولتخان که براهنمای افغانان از جاده اطاعت
انحراف ورزیده [illegible] رسیده [illegible] کشتی [illegible] بسیار بملک [illegible] رسیده [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] قصد تسخیر [illegible] الفان و الغنا و قریب [illegible] سال در [illegible] و [illegible] موافقت
دیگر [illegible] منقرض گردید و [illegible] افغان [illegible] دولتخان لودی [illegible] ابراهیم [illegible] هند [illegible]
قدوم [illegible] رسید [illegible] و در سنه [illegible] جهارم [illegible] آمده [illegible] موصوف داشتند
بعد رسیدن [illegible] لاهور [illegible] خان [illegible] افغانان [illegible] استقبال [illegible]
خود رسیده [illegible] رفتی [illegible] لاهور [illegible] سیالکوت [illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible] اختیار [illegible] حضرت [illegible] خان [illegible]
[illegible] آمده اراده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خان [illegible]
[illegible] صاحبقرانی [illegible] دولتخان
غازیخان [illegible] قصبه [illegible] آن [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] جاگیر [illegible]
[illegible] رسیدن آن [illegible] دلاور خان که در رکاب [illegible] حضرت [illegible] سبب [illegible]
[illegible] از سرهند به لاهور [illegible] سلطان علاء الدین [illegible]
بابا قشقه [illegible] لاهور [illegible] سیالکوت [illegible] دولتخان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
سلطان علاء الدین رفته بعد [illegible] سلطان علاء الدین [illegible] حکم [illegible]
[illegible] امرای [illegible] سلطان علاء الدین [illegible] و امرای لاهور
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible] دولتخان [illegible]

بر قرار

موج را بتدبیر [illegible] خود [illegible] لشکر او را مستغرق گردانیده از شنیدن رسیدن فرمان معاودت سلطان علاء الدین [illegible]
تسخیر [illegible] با سلطان علاء الدین [illegible] قضا [illegible] امرای [illegible] کرد [illegible]
عظیم [illegible] آمده [illegible] در رکاب سلطان علاء الدین [illegible] دولتخان [illegible] غازیخان [illegible]
علاء الدین [illegible] سلطان ابراهیم [illegible] جلد
[illegible] علاء الدین [illegible] حضرت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]

[illegible] قصد تسخیر هندوستان [illegible] کابل [illegible]
[illegible] سیالکوت سلطان علاء الدین
[illegible] دولتخان [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible] هند [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] دستور [illegible] اطراف [illegible] کار [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] از اطراف [illegible] یاران [illegible]
[illegible] کار [illegible] رفتن [illegible] جانبازان قوی [illegible] تقویت [illegible]
[illegible] و [illegible] رسم [illegible]
[illegible] شکست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بلوکشی از خشی خاصی عام طرفین بیرون و فیلان کوه پیکر جنگ در مقابل شیر افکنان فیلان افکن جای تراز انداخته کوه کوهها

سپاه عالمی از جا بحرکت آورد جنب زعزعین آمده میدان ست که در کلگون بران شکست و صدای نقاره خانه اروی

[illegible]

[illegible]

صالح ... [illegible]

کیفیت فردوسی ... [illegible]

[illegible] ذکر سلطنت خجسته سلاله خاندان نبوت [illegible] ابا محمد ابا الحان

بادشاه که بواسطه [illegible] متوجه گشتن [illegible] نزد شاه

جهانبانی [illegible] شدن و رجعت نمودن [illegible] حصول مقصد [illegible]

[illegible]

بود از ... [illegible]

باشد [illegible]

[illegible] جهانداری [illegible]

[illegible]

در انصرف ... و جهت ... و قلعه ... تحویل ... از تجارت ... فرمان و احکام خبر رسید
روز ... بهشت و نفر ... از کار ... که بعد ... احکام ...
یادگار ... شنیده ... آمده بود ... در کوه ...
قلعه کالنجر ... افغان ...
... سلطان جنید ... بحال ...
[illegible]

[illegible]

حالات آن نکوکار [illegible] با گروه شقاوت تعاقب آمده چنانچه طرفین [illegible] جانباز [illegible] دست و زبان [illegible] گشته [illegible] برای دفع بلای آفاق
کهستانی [illegible] بن [illegible] قمر [illegible] در عالم عدا [illegible] قلعه [illegible] یکی از [illegible]
عقب [illegible] روانه شده سلطان [illegible] بعد رسیدن [illegible] احمد آباد [illegible] حصار محمود آباد [illegible] احمد آباد [illegible]
[illegible] احمد آباد [illegible] اطراف [illegible] محمود آباد [illegible]
قصه [illegible] احمد آباد [illegible] بهادر [illegible] قلعه [illegible] فرنگی [illegible] دریا [illegible]
بار آن سرزمین [illegible] نظام شاه [illegible] ایشان [illegible] اختیار [illegible]
باشد [illegible] قلعه [illegible] جانبازان [illegible] احمد [illegible]
جانباز [illegible] قلعه [illegible] شنید [illegible] آن قلعه [illegible]
عهد [illegible] بهادر [illegible] فرنگی [illegible] ختیار خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] عظیم [illegible]
وکوه [illegible] جانباز [illegible] حصار [illegible]
از [illegible] طبقه [illegible] آن [illegible]
قلعه [illegible] ریسمان بالا [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible] یکی [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] روانه [illegible]
قلعه [illegible] خزانه [illegible]
[illegible] خان [illegible] خزانه و جواهر [illegible]
چند [illegible] صندوق [illegible]
[illegible] سید [illegible]

ملک اوداد

ملک اوداد [illegible] فتح [illegible] احمد آباد [illegible] بلاد [illegible] نامدار [illegible]
چند [illegible] شاه [illegible] بهادر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] آن شهر [illegible] اقلیم [illegible] چهار قسم [illegible]
یک [illegible] آن [illegible] خوردن [illegible] ملک [illegible]
[illegible] احمد آباد [illegible] قلعه جانبازان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] مشهور [illegible] بوده [illegible]
[illegible] نظام شاه احمدنگر و عماد شاه [illegible] احمد آباد [illegible]
[illegible] سلطان بهادر [illegible] احمد آباد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] آمده [illegible]
[illegible] سلطان بهادر [illegible] احمد آباد [illegible]
[illegible] حبیب [illegible]
[illegible] احمد آباد [illegible]
[illegible] ملک احمد آباد [illegible]
[illegible] حبیب [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
حاکم [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] خان [illegible]

دریای خونخوار و دو طرف [illegible] روانه نمود حضرت جهانگیر بیگ [illegible] امیر نامی [illegible] به تسخیر [illegible]

جهانگیر بیگ [illegible] رسیده [illegible] جلال‌خان [illegible] رسید [illegible] افغان [illegible] جهانگیر بیگ [illegible] اردوی

حضرت رسیده بعد [illegible] افغانان [illegible] جلال [illegible] و خضرت

[illegible] تسخیر [illegible] چهار ماه [illegible]

و همانا [illegible] خبر رسید [illegible] هندال [illegible] محمد سلطان [illegible]

[illegible] تسخیر [illegible]

دهلی [illegible] حضرت جهانگیر بیگ [illegible] ابراهیم بیگ [illegible]

[illegible]

[illegible] تمام [illegible] حاجی [illegible]

[illegible] ماه حضرت [illegible] کامران [illegible] تسخیر

دهلی [illegible] هندال [illegible] کامران [illegible]

[illegible] کامران [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] هندال [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

شیرخان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شیرخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] کامران [illegible] افغانان [illegible]

[illegible] کامران [illegible]

[illegible] کامران [illegible] لاهور [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] کامران [illegible]

[illegible] لاهور [illegible]

[illegible]

[illegible] افغانان [illegible] شیرخان [illegible]

[illegible] افغانان [illegible] شیرخان [illegible]

[illegible] افغانان [illegible]

محمد سلطان میرزا با فرزندان جوی که از همراهان ... ما من لعنت با خود و قوم برابو فائی ... معمول خود
کرده ... عیش ... اتفاق لشکر کشید و از آنکه خاندان اهل ... باختن ... بدلان کفار ... رفتی ... از اهتمام ... داشته
وقت یافته و معافات ... از ... و کمال لشکر ... سیر ... زیاده از ... لشکر ... اسباب کشید ... الله الملک ...
بلاد ... احکام ... تمام لشکر برابر ... نماند ... خان ...
اعتبار احوال ... رسید که حکم ... صادر شد ... کمال الله ...
تر و خشک ... شروع ... کار ... جان ... لشکر
... از ... نمایان کشید ... انقلاب ... تر و خشک ... کری ...
به پاس جان ... حضرت پدر ... خود ... رسانند ...
و مادر ... خان ... برآمده ... کشید ... تر ... صحرا و کوه و غارها
... الله ... از ... جمله ...
از ... خان ... از ... خود ... ستمکاره ...
... اکابر ...
... خان ... از ... روز ... خان ... زاده ...
... لشکر ... اقبال ...
بقیه ... آمد

ذکر خروج و ایام سلطنت ... جسن ... آخر ... کوید

... فرزند ... خامه ... دست ... اردهام
... خان ... افغان ... سلطان ... جسن ...
... سلطان سکندر ... جا ... از
امرای سکندر ... حسن ... اعتبار ... خدمت ... کنند
... انعام ... جسن ... از ...
افغان ... سلیمان کلان ... سلیمان را از ...

ملک ...

... که ... امرای ...
... خان ... روز ... خوانده ...
... افضال الفضلا ... صفات ...
خوارزم ... جاگیر ... سلطان ...
... جاگیر ... حسن ... سلطان ...
... اهل ...
... رسید ... محبت ... ایمان ...
... سلیمان ... جسن ... طلبیده ...
... نقصان ... مستوفی ...
... سلیمان ... جسن ...
... سلیمان ...
... جاگیر ...
... سلیمان ... جسن ...
... سلطان ابراهیم ...
... سلطان ... محمد
... سلطان ...
... سلیمان ... خان ...
... سلطان ...
... جاگیر ... سلطان ...
... جان ... سلطان ... خان ...
... جاگیر ... محمد خان ...

ودر انتظار بودن وقتی معین از طرف شیرخان حرف نهانی نامناسب از وفور لوابش او و تعدی بر ابو المعالی بمردم ساختی از ترکمن و بر خاطر
نشان سلطان محمد مقرر چند که سلطان محمد بغیر بر حسن حصار شیرخان خود را کوشش بدان و آن نمود الا محمد خان بکار رجوع
به اظهار ناشی ابو المعالی سر تسلیم رسیده شیرخان پای سعی عبد الکریم با خود حکم تقسیم جاگیر برادر خسرو حاصل نمود
وجمعی امرای سلیمان ملقب به شیرخان نوشته [illegible] جاگیر را برادر را قسمت نمایند شیرخان در جواب معلم داد که
روه [illegible] در تقسیم [illegible] شروع کرد [illegible] سلاطین [illegible] کوفت [illegible]
ربود سلیمان [illegible] شیرخان شکست داده از جاگیر بر آمد بعده شیرخان نزد سلطان جنید برلاس [illegible] رفته جاگیر
آن بر [illegible] کلام [illegible] جاگیر خود را ضمیمه جاگیر محمد خان [illegible] و از [illegible] محمد خان
در سال بعد [illegible] جاگیر [illegible] سلطان [illegible] محمد خان [illegible] حضرت
بعده همراه سلطان جنید برلاس [illegible] حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه [illegible] در کابل [illegible]
سلطنت [illegible] کرده [illegible] زبان [illegible] آگاه [illegible] علوم [illegible] هندوستان بیرون کرده
چندان کار نیست [illegible] اکثر [illegible] زبان [illegible] آگاه [illegible] ترک [illegible]
[illegible] الحمد [illegible] حضرت [illegible] دست [illegible] شود [illegible] خود
بمعاملات [illegible] نظام مملکت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] طعام [illegible] استعمال
همه [illegible] کار [illegible] نمود [illegible]
نوبادشاه [illegible] آمده [illegible] محمد خان [illegible] شیرخان
با مردم [illegible] حاکم [illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible] گشته
[illegible] سلطان محمد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] فتح [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] عالم [illegible]

مقرر داده

[illegible]

مقرر داده [illegible] جلال خان بقصد شیرخان عداوت جانبی بهم رسانیده و فکر قطع ریشه حیات اقبال [illegible] شیرخان را [illegible] از طرف [illegible] شیرخان
[illegible] شیرخان [illegible] در باره [illegible] آرزو [illegible]
[illegible] اوراق [illegible] قلم [illegible] اختصار [illegible] کلام [illegible] شیرخان جلال خان و جمعی
[illegible] ایران [illegible] شیرخان [illegible] خود [illegible] جلال خان [illegible]
[illegible] جلال خان [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] ایام [illegible]
[illegible] حاجی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] در ان ایام [illegible]
[illegible] حاجی خان [illegible] ملک [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] سلطان
[illegible] شیرخان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible]
[illegible]
سلطان محمود [illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] خواهم [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible]
شیرخان [illegible] شیرخان [illegible]

[illegible]

بقید تحریر آمده بعد رسیدن آن حوالی شنیده [illegible] تسخیر قلعه چنار [illegible]

حوالی [illegible] همراه [illegible] احمدآباد [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر ابعد که بابر ... [illegible] ... از جد و آبای ... [illegible] ... جهت وصیت

[illegible]

ذکر ایام سلطنت سلیم شاه بن شیر شاه سور

در وقتی

در وقتی که شیر شاه رحلت از سرای فانی بربست عادل خان پسر کلان او که ولیعهد بود در حضور نبود و در قلعه رنتهنبور قیام داشت امرا ان

از ملاحظه فساد ... جلال خان پسر خرد شیر شاه ... [illegible] ... بر تخت ... اسلام شاه ... از

[illegible]

چند گاه [illegible]

[illegible]

عقب یارمان [illegible] راجعت نمود و از اینجا بکوه الیار آمده و [illegible] عثمان نام بحضور سلیم شاه [illegible] شیخ خان [illegible] بعداوت

قدیم [illegible] شیخ خان [illegible] سلیم شاه [illegible] از کوه الیار [illegible] تمام [illegible] اعظم همایون

[illegible] خان [illegible] یاران [illegible] اعظم [illegible]

[illegible] سلیم شاه [illegible]

[illegible] خان [illegible] سلیم شاه [illegible] بعد از

[illegible] سلیم شاه [illegible]

[illegible]

ذکر ایام سلطنت عادل شاه [illegible]

[illegible]

چند گاه

دواعیه اتلافی عهد عدم از خود بسلطنت و استقلال سلطنت بهم رسانید و بعد از چندی مفقود [illegible] از خود اطلاعی یافت [illegible] اختیار [illegible] الغفار بیگ
و بهمان عهد و اکتفا کردن [illegible] جنت [illegible] ابراهیم خان خود السلطان ابراهیم شهزاده [illegible] سلطنت [illegible] احمد خان [illegible] حاکم [illegible]
خواهر [illegible] عهد در خانه او [illegible] حسین الطلاع [illegible] خود را از هم [illegible] باتفاق [illegible] خان و تاتار خان و دیگر امرا خود را
سکندر شاه ملقب ساخته [illegible] از لاهور متوسط [illegible] کعبه ابراهیم خان [illegible] استقلال [illegible] امیر [illegible] از لاهور
و [illegible] سکندر شاه از [illegible] صلح [illegible] سمت [illegible] و اکثر [illegible] سلطان ابراهیم
از غرور [illegible] امرا [illegible] سکندر شاه علم [illegible] ایران [illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible] سکندر شاه [illegible]
و لشکر [illegible] سکندر شاه [illegible] ابراهیم خان [illegible]
و لشکر [illegible] خبر [illegible] ابراهیم خان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] سکندر [illegible] کعبه [illegible] علم [illegible]
در [illegible] خبر [illegible] پادشاه از طرف ایران [illegible] زنان [illegible]
کعبه و [illegible] سلطان ابراهیم [illegible] سلطان ابراهیم
ابراهیم [illegible] محمد خان [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
ابراهیم [illegible] سکندر [illegible]

ذکر سلطنت سکندر شاه سور

سکندر شاه سور [illegible] آورده [illegible]
کفت سلطان بهلول [illegible] شاه باتفاق [illegible] رسید [illegible] بالاتفاق [illegible] زمان را
بدر آن [illegible] سلطان ابراهیم [illegible] بزرگان [illegible] سلطنت [illegible]
در [illegible] حال [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] رسیده [illegible] استیصال
[illegible] سلطنت [illegible] خان [illegible]

بالاتفاق

باتفاق [illegible] سکندر شاه [illegible] محمد خان [illegible]
و [illegible] شاه [illegible] اتفاق [illegible]
محمد [illegible] پادشاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] سکندر [illegible]
[illegible] خان [illegible]
و سکندر شاه [illegible] محمد همایون [illegible] اتفاق [illegible]
درآمد [illegible] همایون پادشاه [illegible] ایران [illegible]
[illegible] محمد همایون پادشاه [illegible] شاه [illegible] محمد اکبر [illegible]
[illegible] خانزاده [illegible] پادشاه [illegible] محمد اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد اکبر [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] محمد اکبر [illegible]
شاه [illegible] شاه طهماسب صفوی [illegible] شاه همایون
[illegible] بیرم خان [illegible] محمد همایون [illegible]
ایران [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شاه [illegible] محمد همایون [illegible]
[illegible] شاه [illegible] محمد همایون [illegible]
با شاه [illegible] شاه طهماسب [illegible] صفوی [illegible]

[illegible]

شهر

[illegible]

[illegible] کاشانه [illegible] کارکنان [illegible]

[illegible]

علم [illegible]

[illegible]

[illegible]

کلمه و کلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کلمه و کلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد اکبر همراه حضرت بود و پادشاه اسلام پناه با محمد اکبر دیگر که در قلعه بهکر بود یکجا نشستند و چون محمد اکبر را اکثر [illegible] شاه جهان بود حاصل آوازه
جوانی و امتحان امتیاز همه [illegible] آن ایام [illegible] خاطر [illegible] را بنوعی [illegible] پادشاه اسلام پناه [illegible]
برای طلب [illegible] کشاده [illegible] اسلام پناه [illegible] رفتند [illegible] در
[illegible] قلعه و نواحی محمد علیخان [illegible] پادشاه اسلام [illegible] میرزا
کامران [illegible] رفته کار [illegible] شاه [illegible] شاه
حسین [illegible] بر آرام [illegible] تسخیر کابل [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] فراهم آورد [illegible] کابل [illegible]
وقت [illegible] پادشاه [illegible]
محاصره قلعه [illegible]
[illegible]

[illegible]

آوازهٔ فتح ... خان ... طرف ترقی یافت ... تاریخ این فتح ... اسلام ... اکبر
به اتمام ... [illegible] ... اسکندر ... [illegible]
[illegible] ... سکندر خان ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... بابر ... [illegible]
[illegible] ... اقبال ... [illegible]
[illegible] ... همایون پادشاه ... [illegible]
[illegible] ... صلاح ... [illegible]
[illegible] ... قرآن ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... **نظم** ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واولی

و بعد از آن انقضای زمان سلطنت ... بیرم خان ... ایران ... سلطنت
[illegible] ... سلطنت ... [illegible]
[illegible] ... ایام سلطنت ... [illegible]
بدین ... [illegible]

ذکر سلطنت جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی

... بواسطهٔ ... بیرم خان ... ... جلال الدین محمد
اکبر پادشاه غازی ... ربیع الاول ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشاهم بیک الفت [illegible] عشق [illegible] محبت [illegible]
و [illegible] چند [illegible] شاهم [illegible]
بیان [illegible] معشوق [illegible] شاهم بیک [illegible] چند روز [illegible] معشوق [illegible]
عاشق [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] شاهم بیک [illegible]
[illegible] شاهم بیک مهمان [illegible] عبدالرحمن [illegible] چند روز [illegible]
[illegible] شاهم [illegible] محبت [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible] شاهم بیک [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهم بیک [illegible] خانخانان [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] شاهم بیک [illegible]
[illegible] شاهم بیک [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
خانخانان [illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهم بیک [illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] شاهم بیک [illegible]
[illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] شاهم بیک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دار تغییر محمد خان خان اعظم شمس الدین خان ... در عالم ... میرزا محمد خان ... مقرب ...
بحضور طلب ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

او مامور گردید و بعد مقابله که بهادری در آن جنگ [illegible]

[illegible]

کرد وصول

کرد وصول [illegible]

[illegible]

وصحبتی ... [illegible] ... ایران ... [illegible] ... رجوع الی ... [illegible]

از ممالک ایران ... [illegible] ... باتفاق سکندر خان والی ابراهیم خان ... [illegible]

[illegible] ... بادشاه ... [illegible]

[illegible] ... اخبار ... [illegible]

[illegible] ... بادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقابل خصم بکار [illegible] کوشیدند و میکوشیدند [illegible] لشکر پادشاهی [illegible] برق [illegible] شمشیر [illegible]
در چشم مخالفان [illegible] جوان [illegible] کلاه [illegible] جانان کرم [illegible] کارزار [illegible] آمد [illegible] محمد [illegible] دیدند
[illegible] خصم [illegible] کارزار [illegible] متقابل [illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
محمد حسین میرزا [illegible] پادشاه [illegible] لشکر [illegible]
محمد حسین میرزا [illegible] پادشاه [illegible] محمد اکبر پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] مقابل [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] فتح [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] مخالفان [illegible]
[illegible] محمد اکبر پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] محمد اکبر پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله اکبر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] خانجهان [illegible]
خانجهان حاکم [illegible]

ازبان مجرد [illegible] حکیم میرزا [illegible] لاهور
[illegible] پادشاه [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] شاه منصور [illegible] میرزا
محمد حکیم [illegible] شاه منصور [illegible] محمد [illegible]
محمد حکیم [illegible] ۹۸۹
[illegible] میرزا محمد حکیم [illegible] پادشاه [illegible] محمد [illegible] میرزا محمد حکیم
[illegible] محمد اکبر پادشاه [illegible]
بزرگان شهر [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible]
[illegible] میرزا محمد حکیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۹۹۲ [illegible]
[illegible] افغان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
مقابل میرزا [illegible] احمد خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
بحضور رسیده [illegible] خانخانان [illegible] حکیم [illegible]

[illegible]

از حکمای مشهور حسب کمالات مشهور ... [illegible] ... حکمای ... [illegible]

چنانچه افلاطون و دیگر حکما ... [illegible] ... از اسباب ... [illegible]

متوطن ... محمد اکبر بادشاه ... [illegible] ... القلم ... [illegible]

... [illegible] ... افغانان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رااز توپ و تخته و چوب دار چه بدست آمده بنمود سر راه ارس خست فیلیپ با وجود حمله‌های مردانه راه ارس نیافته بعود از دو تسلیم
روز دیگر بهادی خود رفته و جانب دو تمام شب برای سپاه نوار مانده ملکی ران و مردوران فرحبلو فرنگ قلعه را بر سر کار دیوار حصار آمده از سنگ و
خشت و احجار دیگر بهم برآمد با صلح درستی کرده دلاوران لشکر تبعیدان اهل نجم و قلعه داران لعل بمهاری آمده و در دفع سرداران ایرانی
می بردند کوچه چند روز برادر عزیمت سرنجات و ماندن قلعه‌ها و گولهای توپ تقویه دیوان ابتدا کرده از لشکر پادشاهی ایران از حوالی
ایام محاصره شهداوی گشته دلاوران ساعت عظیم بند کرد و دیگر زا وقلعگاه و دیگرها دسته زیاده از اندازه فیض خبر رسیدن اسمعیل خانی
جاسوس بایی عادل شاه با اعتقاد ادرار رانتشار فیض جانب ستاده نیز از استید المحاصره و قلعه فرخنده بمک آمده لعد اقرار ارسال از
هر دو طرف میان بالای حصار صوبه بار تعلیل بابدان دانبال کرده لعد بکبر در لعوف بادشاه نیره هر بای اللهم بادشاهی العمده بادشاه
خانخانان به برادر رسیده قصبه شاه پور بالاباد رفته و مجالها ای ایجت نمودند و بر کنات اراجگانه ارا انتخاب کردند و دختر راجه تکلوان
لعد شاه دلاور محمد لاور آمدند و سهار خان کنبو بر سر بالا بخ نمودن شهر الحمد بکر با وجود بنمع شاه الله منفصور و آن لوکی کشته بعد جانشین
تا اوار فرق و امرای همراه جانب الصدر سید سهاب خانی با نصف بیرار سوار زراعت نمود روانه برار کرد و دیر خانخانان چند نفر شاه هرانوه
در شاه پور گوزان کشته برای قلعه شیر دکن با مرحصی کشته با بزار سوار و رفاقت راجه علیخان و راجه را جند با سعادت سهاب خان برآمده از ارات
کمک کرده کار منقابله و منفصله افتاد و چون علیخان روز هلو و کمر را اول بر اطراف عادل و منظور گشتند فرزند باقی زر راجی علیخانی
و راجه را جند یار کشته برار سوار و سپاه کشته و مردم بسیار تعلیم کار آمدند و دکنیان بار بر خود را سپیه بیش از ان جنگ مرحله میای با دیده عدم
کردید تا نه بمیت ران لشکر خیمه لقد و کار بجای رشید برادر خانخانان بمعه حید و لقارجان تقدیر او مانده و دکنیان با دست بلغارت وقت تا بالکوپ دراز
نمود تا بخیم مردم با او سپاه فیروز طالب مستر از علیخان خصوص و کسته بر سرکار میدان جنگ راه اسپان سرداران بار رکیه استاده بودند و بهر قطار اشتر و
کاو و امسار و بادی و افر بدر دکنیان افتاده و نتیجه بر کرده آمده غنیمت حلال و مال و عیال خود دانسته از انفه و تاه غافلان خود را که سوار
ساکن بر کنار اطراف بودند اختیار نمودند چون جنگ اکنشین خانخانان بسیر و اول لشکر سهاب خانی هزیمت یافته بود لعقوب مردم عمده دکنی
بقصد رتکوری صده دکنیان تعالات کمر در نقیب لاره و شبه از سردار صیدان شیر و یعقوب و سپاهی آفتاب سهاب خان را خود را بر آمد بیارات
فیض حتمی بود برای بانان بسیار سر شب تا بعد کنار رود خانه هفتادهای جمع محمد فرو دوآمد و خانخانان تیز باوجود بسیار تکار
از راه جوهر عزت فرزند میان آتش کنار و دوکنار جنگ جلو از دکنیان منصوب شده بعدم رجال و مکان سهاب خان و اقع خبر بیداد شدن ابو رحمی
سهاب خان فرود آمد و تل شب اراده ملک الملک خود دالدابه های تو بخانه را برای کاف شر بخانفان بیشی در روی و موجال قرار

دلاوار الفقات سدو طالع اکبری پاینده کسیمل روشن نمود اسمعیلخان آفاق از آنکه هر دو سردار غالب و مغلوب از میدان لاکس رساله حال
بنمود خانخانان از او وسیله لم شعله‌های اتش و سهار خان حمل سپیر و در مقابل آن آن شهر شجاع ... جا گرفته فرمود هر که برقرار کرد ... اراده ذکر
باره و مرحمت پادشاه بمیر الامرا ... از آن سپهر لعنت ها بابا ساخته آتش در شدید بهر آن الی قوح لعلان روشنای‌ها و از آنان بعضی کوکب
سهار لعد متعاملات آنها بمحراب السید مقرر تو پاینده نمود تهدید را بمیاه چند گوله جان شاه در دین هنگام مجمع دکنیان بیان اعدا و رستیز
با خصه سپیده ... به کم قلق از عالم تنبیه قدر روی خسته سلسل تمام در جمعیت آنها راه یافته ولقد شیر شنیدل ... روشنائی صبح امید سردار
بنیاد رسید شام مشعل روشنی خانخانان به لقا رحمان فرموده و صدای نقار و کم بانو شنیده بشاره و بانه فتح بلند ساختند لعد از کردن
بیشتر اختیار بر تب نمودند اوراد در حرکت از آن آن نکو شنی اهل کنده و دیگر بهادران فوجها و شاه شنیده جمع را در کوه آغاز ومی که نیاده کوه بودند
فوج فوج آمده نحو تو فوج و منفرقه تماما اعوان صدای نقارها خود را نزد خانخانان رسانیدند در و بلکه جمعی سپیده شدند ازدهام نمودند کلمه گیری شکستند
ادراک شده آن صدای کوس و کنبش از حکم اراده با پرسانند و عوالب ربع آنها دولت بار سکوب دید چنانچه یا سر بعض لفتر عظم و عالم الوهت بازده
در دو نقیض ارض الشرق فتح قرنت بکو کوس ما اودی اس با حلخان تعیه سرکوب داد کشته و لقصان ازنجایده مقتر تا بر نموده خبر ما دلاوران و حشت فرا فوج
ابتدا خود را بطلب و دکنیان از شنید آواز دهل فتح مخلد و صدای نوبت افزای بنام خود شنوند گردید و تعدد بکوب و کنار اشجار خار
دار پناه خود قرار داده اوند و متعهد قرار داده بودند و سهار بار لعنت و راه آنکه منه و حسب خلاف آن کرده و قف متحیر آن شد که جلو در خود را نگاه
ساهو در ساعت نه بود تا آن صبح زیاده از هزار سوار کشته شد غوره بار یک لشکر تنکه حسینیان خیل حسن سهار خان آتو فقیل آرا اکثر
بر کت محمت حضور خصم مطلع گرده خانخانان تسبیح نمود و بر فوج حاضر تا بلوه‌ها جا تکرار نکرده کو یا آن ارصدای الله الله نوره فرده ردواق
و اکثر وحدت و العید کرده سرکشی اقدام فرموده سعی نامحه در حمله اوان آن شکیبا بر ارتش آن و لکه سختند و بر هم منزل الیسر و لاور اکثر سعد
زده از تغافلی بهار خوانانان آنی نه بخواه شیر اجل بیار دکشته سم شوکه اور و ارروی رضی بر آورده شده بالای اسپ نیز اخته با تیغ خانی از جو که سر بالا عمر
سرکوبی و برکی نوای کوا شند و منحله در ... از تعاقب بر زبان و ارک کشته ... لشکر حاکم جنگ و دکنیان کاتب انجام عظیم دانسته منفرق شده بودند
از راه تیک منعاملیت مضطر عوان و آن دلیمه حیث سجان مقابله و روا داشته و خانخانان با اوران بام امعشان الفرز لشکر سر خود ری خود را نجد بخت
شعیر الله که محمد الورساند و مطالعه تعریف فرموده ارغیاب گردید و لعد از چند روز از لشکر افروز آن الی حسب محمد صادق خان شاه مراد الله انار کافی اتانی
ملال خاطر بهم رسید و بحضور موفور صدر آشتی و بجای خانخانان با شیر تسخی خان مستنهای خبر فرح ابوالفضل را لعنی دیدند و خانخانان بحضور
رسیده لشیند رعایت خاطر شاه الله چند روز در مصر فیکا منتصوب لعبه و سپید نواب خان و ابوالفضل با ظهار حرمت آورده و قلعه بالم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطنت [illegible] پادشاه [illegible] میشود [illegible] اعظم [illegible] ابو الفضل [illegible]

[illegible] سجده [illegible] جهانگیر [illegible]

[illegible] ابو الفضل [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] خان اعظم [illegible] گردید

بعد [illegible] خان اعظم [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] از [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

حصول [illegible] خان اعظم [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] ابو الفضل [illegible]

[illegible] اکبر [illegible]

[illegible] جهانگیر [illegible]

[illegible]

آورده [illegible]

[illegible] جهانگیر [illegible]

[illegible]

[illegible] جهانگیر [illegible] فیضی و ابو الفضل [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] فضلای [illegible]

بود مبارک [illegible]

سید مبارک [illegible] ابو الفضل [illegible]

[illegible]

بعد [illegible] اکبر [illegible]

[illegible] اکبر پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو الفضل [illegible]

[illegible] فیضی و ابو الفضل [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] ابو الفضل [illegible]

[illegible] ابو الفضل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو الفضل [illegible]

[illegible] ابو الفضل [illegible]

[illegible] ابو الفضل [illegible]

[illegible] فیضی [illegible]

بجای ... کفایت ... در جواب از زبانی ... مبارک ... در عیش ... سال ... تجاوز
... [illegible]
... سلطان ... [illegible]
خاصه فتح ... [illegible]
دوات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۷

متوجه حرم شده کلمات ... [illegible] ... آمده فرمودند ... [illegible] ... در خلوت خانه

[illegible]

گرفته و دل ... [illegible]

کوه ... [illegible]

زمین ... [illegible]

[illegible]

در روز ... [illegible]

[illegible]

... آن نونهال سلطنت در گلشن جهانبانی نشو و نما یابد ... استقلال و ثبات قدم ... [illegible]

شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الاولی سنه هزار و چهارده هجری ... از قفس ... عالم ... [illegible]

جهان ... [illegible]

یکسال و دو ماه سلطنت نمود ... [illegible]

[illegible]

کعبة الله اکثر زائران [illegible] بیان او جاری [illegible] ... احادیث [illegible] نموده ... اکابر
مشهور و صفوان [illegible] ... قطب الدین ... خواجه ... الله ... از فضلای زمان
بعد صفات [illegible] ... علم ... علوم [illegible]
دانشمند [illegible] ... رسول ... سلطان
[illegible] ... فضلای مشهور ... مخدوم الملک ... سید
[illegible] ... آن عهد ... ارشاد ...
[illegible] ... کتب ... فضل ...
[illegible] ... هندوستان ... پادشاه
[illegible]
[illegible] ... آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... اوقات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شروع

[illegible] ... از بهار تو ... غفران تو ... ای وقت ... تو ... فضلا ...
[illegible] ... حسن [illegible]
[illegible] ... یازده
[illegible] ... آن [illegible]
[illegible] **ذکر سلطنت جهانگیر پادشاه** [illegible]
[illegible] ... حضرت ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در ایمو الکای نواحی اگره برآمده با جمعیت روز بهراه حادوان مجاب تلکار قمر غنه مجموعه [illegible] صحرو بجهات آنجو زبک گرفته از آنجمله جهار [illegible] آمو نفتح نمود و [illegible]

او در سرای [illegible] دانا آن و دانسته آنها [illegible] و صد ابوه را طلو [illegible] در بین آنواقعه [illegible] صحرای تلکار کاه مرد [illegible] حکم [illegible]

پادشاه را برابر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

صرفه کار [illegible] فوج و سرداران [illegible] خلاف حکم و تدبیر [illegible] نموده [illegible] بام او [illegible] آواز [illegible]

نوار [illegible] تجربه کار [illegible] شده جلو [illegible] متوجه استیصال عبد [illegible] او [illegible] عبدالله خان [illegible] واقع از

سپه [illegible] بالونجانه و [illegible] ال [illegible] حوار [illegible]

[illegible]

را بعد به میرزا خان در آنجا بوده [illegible] او عرض [illegible] در [illegible] آمده [illegible] رسیده از صفحه [illegible] خصوص [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] کاکلت را [illegible] کرده ام [illegible] بوده ام [illegible] کرده ام
[illegible]

[illegible]

وعطای نقار [illegible]

وعطای نقار [illegible] در [illegible] مخصوص [illegible] در [illegible]
[illegible]

بیشمار بمقابل انواع ظفر اثر شهریار جهان از دولت آباد در آمده از دو طرف با سپاه رزم [illegible] بمقابله جد بکوشید و [illegible]
کوه [illegible] بمقابله [illegible] کروهی [illegible] رسیدند و [illegible] و [illegible] از آنجا [illegible] میدان
جنگ جا [illegible] قرار [illegible] و حملهٔ [illegible] از امرا [illegible] و [illegible] کار [illegible] اطراف [illegible] و عنوان [illegible]
[illegible] و [illegible] دو رز
در [illegible] و [illegible] آتش [illegible] از جنگ [illegible] رسم [illegible] تیغ [illegible] از غلاف [illegible]
[illegible] کوه [illegible] سپاه [illegible] اکثر [illegible] آهن [illegible] نمودار [illegible]
جلو [illegible] از [illegible] نعمات [illegible] بر [illegible] و در [illegible] جهان نمود
نمودند و [illegible] در [illegible] دو [illegible] جان [illegible] فصلا [illegible]
بادشاه [illegible] جان [illegible] و [illegible] قرار و [illegible]
کار [illegible] زوال [illegible] بالا [illegible] افتاد [illegible] دستگیری او
[illegible] الهی [illegible]
[illegible] قطب [illegible] از [illegible] بر دو [illegible] قائم [illegible] در دل [illegible]
افتاده [illegible] از [illegible] الهی [illegible] بالا
[illegible] افتاده [illegible] علم [illegible] بالا [illegible] چرا
و [illegible] جان [illegible] سپاه [illegible] از
[illegible] قدم [illegible] از [illegible]
دولت [illegible] اورنگ [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] دولت [illegible] شهریار جهان [illegible] فتح [illegible] شهریار جهان
[illegible] بادشاه
اختیار [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] جان [illegible] شهریار جهان [illegible]

[illegible]

تعاقب نموده [illegible] از [illegible] فتح نمایان [illegible]
[illegible] جشن [illegible] سال [illegible] جلوس [illegible] ربیع الاول [illegible] در جشن [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
و [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]
جهانگیری [illegible] حضور [illegible] حضور [illegible]
در [illegible] رسیده [illegible] هزار
[illegible] هزار
[illegible] بال [illegible]
[illegible] بالا [illegible]
[illegible] الهی [illegible]
[illegible] الهی [illegible]
[illegible]
دیار [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حکمت [illegible]
[illegible] الهی [illegible]
[illegible] دیده [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]

خاطر خواه صورت نگرفته ... [illegible] ... روانه اکبرآباد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر سال ... [illegible] ... جشن ... [illegible]

در ... [illegible] ... شاه جهان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ادائی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سمت ... [illegible] ... جشن ... [illegible] ... سال ... [illegible]

[illegible]

سلطنت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اردو و صد و پانزده فیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر سال چهارم از جلوس [illegible]

نوروز مطابق چهاردهم ربیع الاول [illegible] شنبه

در جشن [illegible] نوروز [illegible] شاهجهان [illegible]

[illegible]

راهی [illegible] روانه فرمودند و برای جشن کنارات [illegible] فرح افزا انعام شد

ذکر سال پانزدهم از جلوس مطابق [illegible] دوم ربیع الثانی شنبه

جشن نوروز [illegible]

[illegible]

را بغیر از [illegible] بیجاست در جواب [illegible] بود [illegible] جفر است [illegible] زیارت مردم [illegible] با وجود [illegible]
از زیارت واقع شد بر [illegible] چنین گفت [illegible] است [illegible] در ایام و در [illegible] از کل و الوان [illegible]
چنانچه [illegible] که بید در [illegible] و کوه [illegible] بار از [illegible] باده [illegible] از [illegible]
از هوای [illegible] و [illegible] انجا [illegible] القطعه [illegible] اند [illegible] از [illegible]
کرد کان [illegible] بجای [illegible] در کشمیر [illegible] حاکم کشمیر [illegible]
مقبول در کشمیر [illegible] حکومت [illegible] عالی در انجا [illegible] کشمیر
تمام [illegible] محمد قلی [illegible] اول [illegible] شاه [illegible] آب و هوای انجا [illegible]
که از ان وقت رواج یافت و در [illegible] کردید [illegible] شدند [illegible]
در [illegible] در انجا [illegible] در چهار سال [illegible] افتاده از انکه [illegible]
[illegible] اطفال معصوم [illegible] محفوظ ماندند [illegible]
و [illegible] کشمیر [illegible] جهانگیر [illegible]
در [illegible] اطراف [illegible] قلعه [illegible]
پادشاه [illegible] جان [illegible] نموده [illegible]
[illegible] تقاضای [illegible] آمد [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] رسید [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
شاه [illegible] جهان [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] خواجه ابوالحسن [illegible]
[illegible] ایران [illegible] حسام الدین [illegible]

روبه قندهار روانه

روبه القندهار روانه [illegible] سوم [illegible] اکبر [illegible] آصف خان
[illegible] دولت [illegible] جهانگیر [illegible] شاهزاده [illegible]
جهانگیر [illegible] از روبه [illegible] لاهور [illegible] قلعه
[illegible] اسلام [illegible] شاه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] شاهان [illegible]
[illegible] شاه عباس [illegible] ایران [illegible]
[illegible] جهانگیر پادشاه [illegible]
[illegible] نورجهان [illegible] شهزاده [illegible]
[illegible] شاه [illegible] روبه قندهار [illegible]
[illegible] خرم [illegible]
[illegible] فرمودند

ذکر سال [illegible] از جلوس [illegible] در [illegible] جهانگیر [illegible]
یافت [illegible] دوازده [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] شاه جهان [illegible]
[illegible] خواجه ابوالحسن [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible] خواجه ابوالحسن [illegible]
[illegible] خواجه ابوالحسن [illegible] شاه [illegible]
[illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible] لعل ... [illegible] ... که نام ... مجموعه ... و کمال بود و از علم ... و نظم و نثر بود ... [illegible]

... [illegible] ... آن لعل را ... نظم ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

رخصت ... آعلام ... [illegible] ... دروان ...

... [illegible] ... میان ... [illegible]

و اصلا ... حرکت و صدا ... میان آن ... [illegible]

اقسام جواهر الماس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر سال [illegible] از جلوس [illegible] حسینی [illegible]

جمادی الاول سنه ۱۱۳۱ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آصفخان [illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] جهان [illegible] جهانگیر [illegible]

[illegible] آصفخان [illegible] مهابتخان [illegible]

[illegible] مهابتخان [illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] مهابتخان [illegible] خان [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible] مهابتخان [illegible]

[illegible] آصفخان [illegible] حضور [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible] مهابتخان [illegible]

[illegible] مهابتخان [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible] حضور [illegible]

[illegible] حضور [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] آصفخان [illegible] مهابتخان [illegible]

[illegible] حضور [illegible] سلطان پرویز [illegible]

نا والی فرضا طی

ناهولی فرضا [illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] اعتمادالدوله [illegible]

[illegible] مهابتخان [illegible] حضور [illegible]

[illegible] خان [illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] آصفخان [illegible] خان [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] خان [illegible] شاه جهان [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] مهابتخان [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] آصفخان [illegible] خان [illegible]

عبدالله خان [illegible] **ذکر سال [illegible] از جلوس [illegible] جهانگیر [illegible] مطابق**

[illegible] سنه ١٠٣٢ هجری [illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

و جهانبانی و عبدالله خان ... و داراب خان ... و دیگر امرای ... [illegible]

هر دو فوج ... عبدالله خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شروع سال ... از جلوس میمنت مانوس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بخاری

[illegible]

باابعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر سوانح سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون راجام بگیری ... باده از جام بگیر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی [illegible]

حضرت ابوالمظفر شهاب الدین صاحبقران ثانی بادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر جلوس [illegible] سنه ۱۰۳۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در جشن سال سیوم از جلوس مطابق سنه ۱۰۳۹ جشن [illegible]

عالم از خاص و عام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال چهارم جلوس [illegible]

آغاز سال چهارم از جلوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر یکی نزدیکی از جلادی [illegible]

[illegible]

[illegible]

سال نهم از جلوس ... مطابق سنه ۱۰۴۱

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

بیمن الدوله القاهره

بیمن الدوله القاهره [illegible]

[illegible]

[illegible] دایم [illegible] باقی [illegible] آن [illegible] سرکار [illegible] و فوج [illegible] بهادر [illegible]

جانوار [illegible] آنکه [illegible] اصفهان [illegible] آمد [illegible] انکه اگر [illegible] آمد [illegible]

اصفهان از [illegible] صلح [illegible] در آن [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] خان [illegible] در [illegible]

[illegible] ساخته [illegible]

[illegible] آمده [illegible] اصفهان [illegible]

ویران [illegible] عالم [illegible]

[illegible] در [illegible] رسیده [illegible] الملک [illegible]

[illegible] جلوس [illegible]

[illegible] والی [illegible] فیلان [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] رسیدن [illegible] سلطان [illegible] مرصع [illegible]

و [illegible] کردند ذکر [illegible] جلوس [illegible] سنه [illegible] جلوس [illegible] سال [illegible]

ماه [illegible] سنه هزار و [illegible] سال [illegible] سلطان [illegible]

بجا آورده [illegible] رسیدند [illegible]

[illegible] سنه [illegible] هزار [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] نمودند [illegible]

در آنکه [illegible]

در آنکه [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] طاهر [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] خان [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] آمده [illegible]

[illegible] خان [illegible]

در آمده به محمود خان حاکم قلمی [illegible]

[illegible]

بسمعان اروانه

بسمعان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بنای سردار ... [illegible]

[illegible]

دیگر ... [illegible]

ذکر سوانح و جشن سال هفتم ... سنه ... و سه هجری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... برآمده ... [illegible]

[illegible]

ذکر سال ... جلوس ... مطابق سنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر مهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جلوس [illegible] سنه [illegible] هجری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از هر طرف افغان جوانان [illegible]

[illegible] بهادران [illegible] از طرفین [illegible]

[illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خانجهان [illegible] سپاه النظام [illegible]

[illegible] خانجهان [illegible]

[illegible]

[illegible] خانجهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر جلوس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر جلوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عمده و دیگر شبابات استمالی [illegible] نموده اعلا [illegible] ملوچ [illegible] ارباب اعلاق [illegible] اسبابها و الکوک [illegible] خدمت
احوال دیگر نیز [illegible] تحمیل [illegible] موقوف [illegible] دیگر [illegible] خان حامد [illegible] الخصوص طایفه اسلام
و وضع و دعوای وعده [illegible] الملک از طرف [illegible] و [illegible] الملک و [illegible] طایفه [illegible] الله [illegible] و در کار
سلطنت عالمگیر پادشاه [illegible] الشرع [illegible] خواهد در آمد [illegible] حضور [illegible] صوبه ملتان و [illegible] الا [illegible] الخصوص اسلام خان
در خراسان [illegible] العابدین [illegible] بار خانی و [illegible] خان و [illegible] و دیگر امرای
بنابر [illegible] سلطنت [illegible] خود [illegible] و بالله [illegible] افغان [illegible] و [illegible] و ولایت [illegible] واقع شد
[illegible] الملک [illegible] تمام [illegible] الشرع [illegible] و [illegible]
در آب و [illegible] محمد [illegible] واقع [illegible] و جاده و [illegible]
آب و [illegible] الکولاب [illegible] هلاک [illegible] بار [illegible] بخصوص [illegible] و در عمر [illegible]
زر [illegible] کشتی [illegible] و [illegible] سموم [illegible] حال [illegible] و [illegible] دوی [illegible] جنوب [illegible]
و [illegible] [illegible] والا [illegible] اسلام خان [illegible] افغان [illegible]
[illegible] واقع [illegible] عالم [illegible] آن [illegible] کلام [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] کوچ [illegible] و [illegible] بوم [illegible]
و [illegible] از باده [illegible] و [illegible] اسلام خان
[illegible] عنایات [illegible] و [illegible] اسلام خان [illegible] حاکم
[illegible] خواهد [illegible] اشیا [illegible] عنوان [illegible] و [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] عنایات [illegible] شاه [illegible]
[illegible] و [illegible] اسلام [illegible] شجاع [illegible] و [illegible]
شاه [illegible] و [illegible] اورنگ [illegible]
[illegible] و [illegible] شاه [illegible] جنت [illegible]
[illegible] شاه [illegible] و [illegible]

بلوچان [illegible]

جان بلوچان عمده [illegible] و [illegible] شاه [illegible] رسید [illegible] خان و [illegible]
ساخته [illegible] و در خانه [illegible] مرتضی [illegible] لشکر [illegible] الملک [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] رفته [illegible] و [illegible] الملک [illegible] آمد [illegible]
[illegible] شهر [illegible] الملک [illegible] و چهار صد سال و [illegible] الکولاب [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] آب [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] عمر [illegible]
و [illegible] آن [illegible] محمل [illegible] و سال [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] تمام [illegible]
شهرت [illegible] و [illegible] کلام [illegible]
[illegible] محمد طاهر [illegible] و [illegible]
[illegible] عبد الوهاب [illegible] و [illegible]
[illegible] تمام [illegible] و [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible] و [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] خان [illegible] عبد الوهاب [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] و [illegible]
و [illegible] محمد طاهر [illegible] عبد الوهاب [illegible]
[illegible] و [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عبد الوهاب [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

وصوبه ... [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

لشکر افغان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر جشن سال چهارم از جلوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

پانزدهم ۱۵

ذکر جشن سال چهارم از جلوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر جشن سال پانزدهم از جلوس همایون [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر جشن سال شانزدهم از جلوس [illegible] هجری

[illegible]

نعم و لکن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در وقایع جشن سال [illegible] از جلوس [illegible]

[illegible]

از قلی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لا اله الا الله

سراب ... راندر ... بنای ... حصار ... چو ... کردا ... از ... و ... اول ... کار کرده ... [illegible]

... ملک ... سال ... آن ... منوچهر ... [illegible]

... حصار ... [illegible]

... آمد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

السواری ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر احوال سال [illegible]

[illegible]

تبه بارک [illegible] قیمان [illegible] و ایشان [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فتحعلی خان [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عبدالعزیز خان [illegible]

نذر محمد خان [illegible]

[illegible]

بادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

جشن عید سال بیست و [illegible] از جلوس [illegible] مطابق [illegible] هجری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قطعه [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

در [illegible] ملک [illegible] اعلی [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر نوادر سال دو بعد بیست و سوم از جلوس همایون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر سال [illegible]

جلوس سلطان [illegible]

[illegible]

از زرینی بهشت نشانی را رونقی تازه روی داده بالای تخت جلوس نمودند و هر روز و هر شبه ... محافل ... جشنهای زرین با انواع

پرده های زربفت و سینی های نقره ... و قبه های طلا مرصع ... شده ...

[illegible]

ذکر وقایع سال بیست و پنجم از جلوس ... جهانبانی ...

[illegible]

[illegible]

تقرر شد که خود را بپای قلعه رسانیده محاصره نمایند و بر تقرر شده سعدالله خان خود را براه کابل در عنانی
تاریخ رسانید با بادشاه‌زاده والاقدر کمک رسانید در روز ربیع الاول مطابق روز ابلاغ النوروز خود بفوج کابلی
شدند و چهار روز در عین سعدالله خان را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پیاده بر سر دارا و جنگ اردانی
و هشت توپ کلان قلعه شکن و بیست توپ میانه و بیست فیل و هشتاد و ده فیل جنگی
و صد شتر بار و ده کرور روپیه خزانه و دیگر لوازم قلعه‌گیری با بیلداران سنگ‌تراش نقبچی و انجیر بایدکار
دوانیدن نقب و ساختن دمدمه و کشیدن کوچه‌های مورچال از سرکار فرمودند تا گذشته می‌نمودند در ساعت مقرر پای
حوالی قلعه رسانیده محاصره نمایند و جمله فوج نقاره را از ساعت و ملای و کنار چه صاحبقران صاحب نصیب بالای
وجوه و نشانی باشد تقرر داشتی شدند و رستم خان و دیگر امیران و همه خلعت و اسپ و فیل و جواهر
مرحمت نموده رخصت ساختند و حکم فرمودند که در ورود مطلب سی‌ام ماه رسانیده ایران و
تا نیمائی ابراهیم و کوچ خانه در کابل بر بهادر ارشاد نمودند در اول در ششم قلعه بست و زمینداور و غیره که گشودند
با جمعیت کامل بپای قلعه کرده و بادشاه‌زاده خود کوچ کنان متصل انهار ملک اینهن نموده در دو ماه و چهار روز
در چهارم جمادی الاول بشرف پایبوس در کابل نمودند و سعدالله خان کوچ بکوچ به قندهار رسید
تا اکثر اول جمادی الاول هر جهت بکوچ و بستن مانه نزدیک قلعه‌های برجهای و بساط در محاصره بالاتفاق
قلعه‌دار و جمعیت عبدالرحمن پسر بندر محمد خان با سواران بیرون آمده جنگ نمایان کردند امان نمودند با ادب در آن
ایران ... عبدالله خان کنگر و اراده خصوص کرده و بسیار بهادران سر ... در جای وسیله
انعام و حیات مقرر بر برکه نمبره‌های پادشاهی ... آوردند و کوفتی بسیار کشته زد و محاصره قلعه بار
و کسی بیرون مورچال و انبوهی کارزار کاری که تو بهادران کار طلب از چهار طرف در محاصره
درگیر کسی که تو فرود آمدند و شروع نمودند نقب و کسی مورچال نمودند خصوص بجانب قلعه
لیکن به امیران کارزار و بیم خطر و حلال بیضه و در بمبه کار بجهت بالاتفاق بالاتفاق
نمودند تا کار داری مصالح نقب نقل و مورچال دوانیدن کوچه‌های کوچه بدرون
نفل حوالی ساختند بحدی که در محاصره چندی روز قلعه‌دار تاب نیاوردند تمام خانها

بیهکش

بندوبست نموده اصلاح صدای توپ و زدن محصوران ظاهر نگردید بار چند در آن جمعه روسانی
در پای حصار گشتند بالجمله آنها در اوقات از شب‌ها می‌نمودند تا گشتند در پادشاه الکاسه قلعه
صدا ما بلند نمی‌شد تا اکثر مورچال رستم خان و قلیچ خان و دیگر امرا بپای حصار روز دیگر خندق رسید
رفتن پای دیوار و برج از جانب قندهار مشهور آتش ظاهر شده مکانیسه در پای حصار و برج
آتش مورچال با نهکار سعدالله خان اولکسی بالا بر آتش داده و در شب‌ها بالای برج خاک و پنجر قلعه
می‌نمودند از ماده‌ها بالا جمعی از مردانه جانسپار بجد از پس کمند خود بالا رفته کنجی بالای برسانند
سلاح و ملک حیله بر راه و کسی برکار باشد در وقت بلا کسی نمانده و زیر نشاند
نیار بکار زند در آن زمان پادشاه‌زاده و سعدالله خان زودی حاصل شد
روزی و وقت شب با جمعی تو پیشتر جانبازه در فتح قلعه کبیر زرگار
زربانان مشهور کفته نیبر تا پیرامن تدبیر قدم جواب گرداند کسی قربانی
جانی نثار بار صف بالای حصار بر آتش بسیار تقرب سالار طلب شدند و بهادران
به بامها کمند جانبازی کردند در آمدند و بعد از آن کار نامه کرده بجانب محصوران
در آن جهت گاه جمع رسیدند و کوشش برگلاه جنگی قائل بودند از اطراف محاصره
روی کشی ساخته با قسام آلات توپ که بر سر آن کنگاه ساختند بنیاد توپ و تفنگ وبان
سر داده و حقه آتش و سنگ و روغن جوشان و زبانه مصالح حصار از بالا در کشیدند
در این جمله سعادت رسیدن و بر سر یکجا ساخته به تدبیر همت بالاتفاق حقه
سعیت بدرون قدم و کمند بر کشیدند و نشانها و در آن جلوس بسیار بکار ... را آمده رفیق
نفقات و دشواری نموده بار کمر الطاف بیلداران در برج خاک را ساختند بود
جنگلی یاران ساختند و هر طرف کشته‌ها هر یک بوده آمده و القصه تو ام گشته زندگی
کرده در شمار دریابد و از آن روز تا آخر ماه و هشت روز بار زد نزدیک بر بالا در بپای
بر سر گرم لحاف در سر از مورچال رسیده شد در ناسنم جانی خان و قریب نیمانی

[illegible]

و نسبتها برآمده بر ... حال ... بخشید ... و جارها ضایع می نمودند ... طرف ...

... و ... آمد ... طرف ... عبدالله خان ...

... حصول ... یکی ... حال

رستم خان و سعدالله خان جمیع ... بسیار ...

... ساخته و جمعی ... بادشاه ... از اطراف

... ضایع ... را ... می باید ...

... نمود ... می آوردند

... حال ...

[illegible]

[illegible]

ذکر سوانح سال [illegible] مطابق هزار و [illegible] هجری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال هشتم از جلوس همایون [illegible] مطابق سنه [illegible] هجری

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال نهم از جلوس همایون مطابق سنه [illegible] هزار و [illegible] هجری

[illegible]

ذکر وقایع سال [illegible] از جلوس [illegible] سنه [illegible] هجریه نبویه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بجهرای [illegible] که از اصناف و اصافه [illegible] هزار سوار [illegible]

واز اصناف و اصافه [illegible]

[illegible]

حکم [illegible]

که [illegible]

[illegible] از اصناف و اصافه [illegible]

[illegible]

از اصناف و اصافه [illegible]

[illegible]

[illegible] از فضلا [illegible]

[illegible]

[illegible] **[illegible]** [illegible]

هجری اول ماه جمادی الاول [illegible]

[illegible]

[illegible]

صاحبقران ... از قوم دیگر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

عالمگیر ... [illegible]

محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه ... [illegible]

محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خود گشته عنانی ... و فرار ... تا ... احتیاط نمود ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... کلاه و مجموع ... [illegible]

معظم ... [illegible]

در آمد اعظم دلیران ... [illegible]

... [illegible] ... بادشاه ... [illegible]

صادر شد ... [illegible]

دیگری ... و ذو الفقار خان ... [illegible]

هندیه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بکنار ابن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ثبت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و همه از انقلاب فلک [illegible] آمد مثنوی از انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

تا [illegible] هر که در راه [illegible] شنید [illegible] ساخته نشان [illegible] بالای کوه [illegible] نموده و خود [illegible]

[illegible] بالای آتش [illegible] و خود [illegible] آتش [illegible] مخالفان در [illegible]

[illegible] قدم [illegible] که [illegible] کوه [illegible] افغان [illegible]

[illegible] فرود آمده حمله آور [illegible] افغان [illegible]

[illegible] کوه [illegible] خود [illegible] کوه [illegible]

[illegible]

[illegible] لو اشکر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

راجه رسیده ... در بهرول ... از رفتن ... بانجام ... نامها ... کابل از ... کشته
... قرار داده دار الخلافه ... شد بعده که ... ولایت ... رسید ... شان ... بار
... باراده ... شتافته ... آن ... گرفتند ... در ... بلاد ... کتان ... آواز
... القوم ... استقبال ... امام ... خانه ... رسید ... روان ... ایران
... مرتبه ... دار الملک ... کمال ... بحال ...
ملک و مال از قبول ... بعد ... زمینداران ... دارا ... شکوه ... بود ...
والخلافه ... خاص ... نظر ... حسب ... چون ... بود ... الملک ... همان ...
... چون وطن آن زمیندار ... رسید ... آمد ... اهل ...
... همراه ... رفت ... دارا ... قضا ... از همان
... همان ... خانه ... آمد ... از اتفاقات ... همان ... بادره
... دارا شکوه ... روز ... صبح ... اوقات ... باقر ...
و آن معموره ... کوه ... دارا شکوه راه ... والم ... الله ...
... حکم ... نموده ... همراه ... همان ...
و سپاه ... نمود ... معقول ... خود ... راه ... بعد
... قرار ... ملک ... الله ... ایران ...
... احوال ... حال ... در ... د ... گرده
... ملک ... بود ... ایران ... اولیای ... از ... طراز
... الصلح ... دارا شکوه ... ایران ... همراه ...
... همراه ... دارا شکوه ... دست ...
... سپهر شکوه ... همراهان ... رسید ... آورده ...
... شکوه ... جنگ ... دارا شکوه ... الملک ...

فوجداری کابل ... سعید خان ... قاصدان ... روانه ... باقر خان ... عضد
بحضور نموده ... ملک ... کشتن ... بعد ... رسید ... آوارگی
... الاطلاع ... رسید ... در ... گرفته ... و خود ... ساحت ... حکم
... بهادر خان ... سپاه ... دارا شکوه ... ملک ... روانه
حضور ... ملک ... از ... و ... نوال ... در آمد و ...
... ملک ... جنگ ... ملک ... در سال ...
... ملک ... حضور ... ملک ...
... دو صد سوار ... روانه ... سلیمان شکوه ... اعتبار ...
... سلیمان شکوه ... التعلقه ... والا ...
... ملک ... رسید ... شجاع ... پادشاه ... الملک ...
... بهادر خان دارا شکوه ... سپهر شکوه ... حکم ...
... ملک ... لاهور ... دار الخلافه ... حسب ...
از میان ... سعد الله خان ... قلعه ... دهلی ... امراء ...
در عمارت ... بهادر خان ... دارا شکوه ... حضور ... اشرف ... مولانا
... روز دوم آن ملک ... جنگ ... خان ... الملک ...
... دارا شکوه ... همراه ...
همراه ... دارا شکوه ...
... الملک ... حضور ...
... حضور رسید ... ملازمت ... روز
... ف ... نور ...
ف ... رسیده ... شکوه ... ملک ...

حالی ... ور بالای بام زنان القصه گیسه و کورهای برار نوال و ... بر سر افغانان ریختند که
ازین ... بآسمان رسید و دیگر ... کوتوال ... حسب الحکم ... تحقیق حالی آن ... خطاب ...
نام ... قدیم ... حرارت ... تمام شهر گردید ... فتوی علمای زمان اول ...
... دیگر ... بازار ... که بازار ... شرع ...
... تمام ... خیت ... و کور ... ساخته ... دوباره
زنده ... بازار ... کذرانده و در ... حال ... کار ...
جلوه ... در مقبره همایون مدفون ساختند ... تخت ... دوین در ...
با جشنی ... و حکم ... شهر ... در قلعه ... الله ...
چون ... احوال ملک ... و ... خصوص ... و ... بیاد
سال ... آنکه ... بعضی ... باران ... آن ... علم ... آوازه ... حال
خلق ... کمال ... بسته احوال ... هر ... هر کدر ... عمارات ...
خیر ... آن ... بر ... و ... در هر ماه ... صنعه ... هر ...
... ممالک محروسه از قصبات و ... و بازار و جوهری و صراف ...
بازار ... و دکان ... معمور ... جزای ... کلی ...
لاکلام ... الان ... ممالک ... بحار ...
لاهم بازار ... تعالی ... کتاب ... سال ... گفتم ...
و دو ... معمور ... عمارات ... و حجرات ... و ...
قرض ... حکام ... بازار ...
دادار ... بر ... و ... علیه ...
محصور ... الحکام ...
عالم ... اکثر ... الامر ... حکم ... آورد.

... ظفر

مذکوره مغفور و احکام ... ان ... الولی محصول ... محصول آن ... ملاو
نخست ... حکم ... آمد ... الملک ...
که در ... دو ... دست ... آن ... اسلام ...
حاکم داران و ... در عهد بادشاه عالمگیر ... ممالک محروسه ...
تمام ... مذکور ... از ... ارباب ...
در ... و ... طلب ... طلب ...
آن ... بسلطان ... تعلق ...
وقایع بعضی ... کتاب ... سلطان ...
... محصول ... و بعد الفضل ... بوسیله ... کل
... دست ... ابواب ...
... مبلغ کلی محصول ... ممالک محروسه ...
از ... محتاج ... و حاکم داران ...
... آن ... ازین ...
... بادشاه ... هزار ...
... و ... مملکت ...
و آورده ... بسلطنت ...
... الله ... معمور ...
... بادشاه عادل ...
... سلطنت ...
سلطانی مرفوع القلم کردید ذکر محاربات ... بادشاه ... محمد ... سلطان ...
... سلطان ... تعلق گرفت ... بی.

چندی توقف نموده و محاربه عظیم روداد و [illegible] شجاع که [illegible] رسیده نیز بر توپخانه [illegible] و کوه آوای فوج [illegible]
و دست [illegible] سلطان به تحریر تفصیلات آن [illegible] خالی از طول کلام نیست [illegible] و هر بار [illegible] گردید [illegible]
منتشر [illegible] و بعضی امرا که [illegible] معظم خان [illegible] محمد سلطان [illegible] شجاع [illegible]
[illegible] طرف [illegible] از [illegible] اگر [illegible] سال [illegible] و تحویل [illegible]
و کمینه [illegible] آن [illegible] دل خواهان با تجربه کار [illegible] در [illegible]
ولی [illegible] آورده [illegible] رسیده [illegible] احکام [illegible]
صبح خود و [illegible] تمام [illegible] عقیدت [illegible] بادشاهزاده [illegible]
[illegible] پسران از [illegible] کار [illegible] و بعضی [illegible] مال [illegible] زوال [illegible] دولت [illegible]
در این ایام ملالت انجام [illegible] از تمام [illegible] واقعه طلبی و [illegible] سال [illegible] بادشاهزاده و معظم خان
غبار خاطر روز بروز [illegible] کار [illegible] بادشاهزاده [illegible] همراهان [illegible]
گردیده [illegible] شجاع [illegible] اول [illegible] ماه رمضان [illegible] سال [illegible]
و [illegible] ایام [illegible] شجاع فرستاده [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] از خزانه [illegible] و جواهر [illegible]
[illegible] شجاع [illegible] رسید [illegible]
[illegible] برای استقبال و [illegible]
[illegible] رسید و معظم [illegible] شجاع [illegible]
[illegible] معظم خان رسید [illegible]
[illegible] استقلال در [illegible]
[illegible] معظم خان [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] استقلال از [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر چون ایام برسات رسید [illegible] ازطلاطم امواج [illegible] و چهار طرف [illegible]
آب [illegible] تمام [illegible] راه [illegible] و [illegible] این [illegible] رسیده [illegible] والقصه [illegible]
و [illegible] و [illegible] خان و [illegible] تجربه کار [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] و [illegible]
[illegible] ایام [illegible] خان [illegible]
[illegible] با [illegible] خود روانه [illegible] یاران و [illegible]
آب [illegible] دلیرخان و روانه [illegible] حضور [illegible]
[illegible] شجاع [illegible] خود [illegible]
[illegible] معظم خان [illegible] معظم خان [illegible]
[illegible] شجاع [illegible] از [illegible] معظم خان
[illegible] با [illegible] جمعی از [illegible]
و دو [illegible] شجاع [illegible] و [illegible] زخمی [illegible]
[illegible] شجاع [illegible] محاربات [illegible]
[illegible] باران [illegible] و طغیان دریا [illegible]
رسیده [illegible] دلیرخان [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] دلیرخان با دو سه هزار [illegible] افغان [illegible] رسیده
معظم خان [illegible] و معظم خان از [illegible] و [illegible] جواهر
و [illegible] شجاع [illegible] بادشاهزاده
[illegible] جواهر [illegible]
[illegible] بادشاهزاده محمد سلطان [illegible] روز در [illegible]
[illegible] معظم خان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلاطین نجات حضور ... الله تعالی همچنانکه
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حضرت ... تاریخ ... جلوس ... بهادر ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قلعه مستحکم که ... و محصوران ... قلعه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] محصور

[illegible]

[illegible] فرستاده گنجور

[illegible]

[illegible] ... جشن ... سال چهارم از جلوس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیست [illegible] خان هر دو جان [illegible] او را طلب حضور نمود [illegible] اللهم [illegible] رسید [illegible]

بنیاد زمیندار [illegible] از زمینداران [illegible] و از ابتدای کار [illegible] ظاهر [illegible] خانخانان [illegible]

و دیگر [illegible] آن [illegible] مصالح [illegible] اسلام و

زمیندار [illegible] اتصال [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible] استقلال [illegible] سنه [illegible]

[illegible] خود [illegible] اتصال [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible] زمیندار

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بهر که گوله اجل به سینه‌اش فرود آید بی‌درنگ بالا انتقال می‌نمود جمع کثیر [illegible] شهادت رسیدند در اثنای [illegible]
و حمله آوران به خود داشتند از رسیدن گوله [illegible] و جمعی دیگر از ایشان نیز [illegible] جلادت [illegible]
و سنگ بر جمعی [illegible] و چهار گوله توپ و سنگ بر جوشن دلیران رسید [illegible]
کارگر [illegible] دلیران دریانوردان [illegible] ساکنان به پای حصار [illegible] رسیدند و دلیران [illegible]
بازوی خود و همراهان جابجا [illegible] و حمله [illegible] بالای [illegible] دلاور [illegible]
[illegible] قلعه بالای [illegible] دلاوران [illegible] آتش [illegible] داستان [illegible]
[illegible] رسیدند [illegible] حالت [illegible]
[illegible]
دلیران [illegible] بهادران [illegible] فتح [illegible]
فوج کفار [illegible] و جمعی [illegible]
[illegible] آمده [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] فتح نمایان و جلادت و دلاوری [illegible] در قلعه [illegible]
رسانید [illegible] همراهان [illegible]
[illegible] کمال و عیال [illegible] و اطفال [illegible]
[illegible] نوبخانه و بعضی [illegible]
هزارها در [illegible] روانه ساخت [illegible] ذلت
[illegible] اطفال [illegible]
و عیال [illegible] ساخته [illegible]
اطفال [illegible] ساختن [illegible]
ساحلی [illegible] اموال [illegible]
[illegible] روانه [illegible] ساخت [illegible] قلعه [illegible]

جلادت و بهادری [illegible] قلعه‌های [illegible] رسید [illegible]
توپ [illegible] آتش [illegible] و [illegible] مصالح توپخانه [illegible]
[illegible] و از چهار طرف [illegible]
[illegible] که از آن روز [illegible] شوق کرده
[illegible] کار [illegible] نواره کفار [illegible]
نوار پادشاهی [illegible] چهار [illegible]
[illegible] آمده بود
[illegible] رسید و [illegible]
[illegible] محمد مؤمن نام [illegible]
[illegible] روانه ساخت و [illegible]
[illegible] محمد مؤمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نواره پادشاهی [illegible] محمد مؤمن [illegible] رسیده اول [illegible]
[illegible] نواره
[illegible] آنها [illegible] مخالفان [illegible]
[illegible] نام [illegible]
[illegible] نواره [illegible]
[illegible] دار [illegible]
[illegible] نواره [illegible]

تودن و از بده حالی بتخانه سجن حالی ساخته و معارضی قلعه کان هراسته مطلع نمای بحر و قلعه که کس را مال کلاه
حاکم استنبول از اصلاح بود و قلعه اولاد الکرام عیسی کجا بر همان حب زمان فرمان بود با عصرت
سنبلر او از تفضلات کرده والتماس قبول امان نمود و امید عفو کرد و او را بحکم خانان رواند نمود و
هم عرایض و پیغام سرحد کرد و قبول بیگ بهادران بود و باز آمدن شاه راه هرات و ادعای سرحد
حکام این صلح رسید و متعهد ایلچیان از افزاده حمله و کلام و پیغام عز امیران کافر انجام دانست از خوج
صلح و در حوالی جانب آذربر دوران بود و حوالی اکراد بعد که حق است و ان حق و ملک خود
خواهد کرد از همین کرد جانب لعلاء صوبه برکات که گرفته لقد خبر انجمن معه و خبر خود برای کس خبر کشتار
امور کار با با نصد فال و مبلغ بیجا که روپیه بیگ اس روانه حضور سالانه و هر ساله ملک از تمام الکما
اول الحضور بعد و صول سه الماس عفو جرایم او نمود حوالی دوران جمع عرضه بیگ ارسلان با مال و نقد خراجات
عوض مبلغ خبر در قید ان سال بود لعل مهار رسید سیلو اسب که از الف راه صلابت و در دره جهات
موج شهر الوف و قلعه کوه سر و پیغام عز آمدی رای لال و قصر قرار جبال آلاد و درون های الحجه
تولات ... جبل و الکت دار العلاق و فرستاد ... لو نهار او در آن حق ساخته ... ابر الصحرا داد
خورند آوان درت اوباد کردن خانخانان لر استنبول لی خبر تمام سوار شده و عزو را سراب که ان ساختند
با حفاظ تمام سه و کثرت جا عفو جانب دولت و منع غارت و ضبط اموال اثقال بقاء حق و صدق
بکلاع بالک ... بود و اطعام قلاع بادشاه پناهی و ... اسمار نمود بنای مسجد کبرا الله حسیع کبر
از محبوس سال سلطنت و هنوز ملک بادشاهی ... در قسیل و در ... آوازه ... راه نمود ... وطن
انهار حصین ساختن و لو صعوبت ... از ان در آن ... انداخته ... آواز و داخل ...
سرکار نمود و زیاده از صد فال کوه برکات رشته که روپیه طلا و نقره و امتعه بوای انجمن ... نصیحت
در آن دو ... آثار ... و ... گوار و عود صندل و ... علم العز ... آنکه ... جدا الکتب
برای ... و ... المعلوم که ... علم ... کاعذ با قلمه ... بصد و هشتاد
و ... علم و انبارهای ... بعد ... رسید ... بنحوی ... که از ده ...

و ما بقی ... بعض حرب با کوکس که از ساید و ... آمدی ... انبارهای ... خلق الله که خانخانان بهادر
شعور ... و ... با احتیاط تمام ... برکال ... کشتن لوو ... ان ... را
و ... قسمت ... مقرر ... و علمای ... جمعه ... بحکم ... انها
ساخته بیک سال محصول ... و ... نام ... جهان ... را
لکه هماون ... الکبیر ... و ... خانخانان ... و ... آدمی سالانه ادبار
... بحکم ... و ... مقصلات ... در ... تمام ... و
... و ... دیگر امور ... و ملکی ... موافق ... ضمن کرد
... سال ... خواندن ... حکم ... خانخانان ... بود
... ملک ... متوالی ... اسعد ... بسیار ... نموده ... سفید لشکر
لکها ... جواهر ... الملک ... بصف ... ساخته
... انبار ... الذات ... دوران ... امیران ... نمود
و ... و امضا ... بعد العلم ... و ... کارزار ... العلی ...
... بالمال ... طلا و نقره ... خصوص ... بهانه ...
... خانخانان ... در موضع ... کوه ... خان ... سلاطین
بالکل ... والعلاقه ... فوج ... کارزار ... بحکم
کار ... کردن ... بعد ... کافران ... کلام
... آمدن ... آن ... صالح ... حمید
... کاوک ... قلعه ... خانخانان ... متوالی ... وقایع
... تمام ... و ... جان ... خانخانان ... جمع
... خانخانان ... و ... خاص ... جمع
... سال پنجم الجلوس ... ذکر وقایع سال ... ملک جلوس ...

وقعه محمد مراد [illegible]

[illegible] سال [illegible] جلوس مبارک [illegible]

[illegible] سال [illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رفتند [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... گرجستان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... کرد ... [illegible]

[illegible]

نفس خود را به دولت [illegible] لعنه الله [illegible] بار [illegible] اسلام روز بروز [illegible] ودر آن

[illegible] سلطان [illegible]

هزار [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال ششم از جلوس [illegible]

[illegible] امیرالامرا [illegible] سنه هزار و هشتاد و [illegible]

[illegible]

و آنکه ... [illegible] امیر الامرا ... [illegible] ... در ... [illegible]

باشند با آنکه ... [illegible] ... و امیر الامرا ... [illegible]

[illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

[illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

[illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

[illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

[illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

افواج تنها

گرفتار ... [illegible] ... وزارت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... هندوستان ... [illegible]

[illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... دار الخلافه ... [illegible]

[illegible] ذکر سوانح سال هشتم از جلوس ... [illegible] ... سنه هزار و ... [illegible]

و چهار هجریه نبویه [illegible] ... سلطان محمد معظم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باو بنعام بود چه اگر بصدق دل حلقه اطاعت بگوش ولایای فیروزی پرتوش اندر آمده در سپردن قلاع و قبول
احکام حضور سر افکند کی خواهد بود الماس او قبول بارگاه جهان بخش بعفو چو خواهد گردید و الاحال هم داده دست چه رگیسه
بمکان خود رفته بسر انجام خدمات مرجوعه حالا خود را به او خود سالار محتار داند بعد رسیدن بنعام ال سیام
بنام برای انکسار و نیاز گرفتند بدانم در اطاعت و عقیدت حال محبت دران عرض فرامین صنعت بار ارسال و قوم
عهد دیگر را فرستاده باجرا آن از خود طلبیده بعد رسیدن او الاهی رجاء گشته معامله بود از خود جا داد و از
کار بدان اظهار بر افکنده که و حال [illegible] بجا که جهت تعلق بندهای دولت محمد [illegible] روانه گشته آوازه ام خواهد
بخش و خواهد کرد برای را افتد و المبارک مجدد قلعهای که جاهل [illegible] و لاحق گول خواهند بود بی باد
مهم سپام و دیگر خود را در جرگه بندهای جان نثار در حضور خدمتی نام می سپارم و خود اسمعیل را به جهلی مسال
بعد حصول سعادت استان بوس دور از همه حرص [illegible] در سرانجام مهمات بتعلق الغنائم در افتقاع خود و معروکان
مینمایند با فساد و جبال در باب قلعه جات [illegible] که در آن حال بکار [illegible] گرفته بجان و مال [illegible]
طراقه جاکیل تقدیم خدام رسانده [illegible] او گوسند تقود از جان فرستاده در و ایلی از خود اسمی سیار قلعه
که [illegible] و [illegible] اطفال را از قلعه با موکل شده آورده اند [illegible] قلم در آمد و بوی که
ذخیره و اسلحه و انجام قلعه بود از سند اول تصرف برکار در آمده و بندهای باد شاهی تعلعه در آمده بعد از آن
دلیر خان سیواد را که آن وقت کرد او را [illegible] و جواب [illegible] بعد استان حالا [illegible] اوقات خود
خود را بدر آماده اوراد کرفته [illegible] دو بعد جلعت [illegible] و جمعه و فیل بخشیده [illegible] خان
وارو دارد به محل خاطر [illegible] و سیوا [illegible] گاری [illegible] و اکثر [illegible]
خدمت خواهد بود [illegible] گرومین در جوع آوازه سیوا در میان بود [illegible] بحضور [illegible] او فرمان عفو
تقصیرات و خلعت طلبیده [illegible] درود فرمان می [illegible] اتفاق [illegible] بعد فرمان و خلعت [illegible] حضور
رسیدن [illegible] سیوا [illegible] استقبال و تسلیمات آداب [illegible] سیوا [illegible] آواز
سیاه [illegible] استقبال شتافته تقدیم [illegible] فرمان جلال [illegible] و خلعت [illegible]
سانیده و ارسر و قصات و خیار [illegible] بخشید [illegible] سپردن قلعه جات بعد وقایت و قال [illegible] حال

ازانجا

شد که اگر احیاناً بر و بیخ قلعه در تصرف خود می [illegible] کلید [illegible] آمد و بسیه قلعه بچنو کرده سابق و حال بجمع محصول
ده لک [illegible] او [illegible] بندهای [illegible] و جلاله قلعه خلاکم [illegible] تصرف و تصرف [illegible]
و [illegible] سیاله او [illegible] از [illegible] اولی الحضور [illegible] شد [illegible] سیال [illegible] بار و ارسال
حضور [illegible] و خود با عیال خود [illegible] الکی [illegible] خود دار و [illegible] کاه [illegible]
باد شاهی [illegible] وقتی [illegible] و جمعه و فیل [illegible]
اورا التسلیمات [illegible] بعد ازان صاحب [illegible] عادل شاه [illegible]
[illegible] کرد [illegible] آمده بود [illegible] قصد [illegible] نموده [illegible]
[illegible] بعد [illegible] افته [illegible] شده [illegible]
دیگر [illegible] آمده [illegible] بسیار [illegible] و فیل [illegible]
راجه و [illegible] قلعه جات [illegible] علم باد شاه [illegible]
و [illegible] و فیل [illegible]
[illegible] حضور [illegible] دلیر خان [illegible]
[illegible] دلیر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] سابق [illegible]
[illegible]
[illegible] حضور [illegible]
[illegible]
[illegible] خلعت [illegible]
[illegible] حضور [illegible] و در آمد
[illegible] کرده

بود اکرچه این ... [illegible] بحضور ... رسیده و بعد ... جون مرزبان ... [illegible]
... واقع شد ... [illegible] ... و آلات و سکه ... [illegible]
... اسلام ... [illegible] ... صادر ... [illegible] ... کار ... [illegible]
... [illegible] ... صاحب ... [illegible] ... سکه و خطبه ... [illegible]
... [illegible] ... سال ... [illegible]
... [illegible] ... سال ... [illegible] ... صادر ... [illegible]
... [illegible] ... محمد شفیع خان ... [illegible] ... فرمان ... [illegible]
... [illegible] ... حکم ... [illegible]
... [illegible] ... سکه ... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... محمد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... محمد شفیع ... [illegible]
محمد شفیع ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ملا احمد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... محمد معصوم ... [illegible] ... استقبال ... [illegible]
... [illegible]

بحال ... [illegible] ... انتقال ... [illegible] ... محمد معصوم ... [illegible]
و استقبال ... [illegible] ... احوال ... [illegible]
... [illegible]
سال ... [illegible]
... [illegible] ... سال ... [illegible]
... سال ... [illegible] ... محمود ... [illegible]
... [illegible]
والا صفات ... [illegible]
... [illegible] ... سال ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

فلم رنجیده او را بعد محاربه چهار بجای مجروح کرده و در مدینه از آن انجا با سیصد و پنجاه نفر دستگیر کرده و بعد حسب کثیر
از امرا طرف گشته و منهزم شده و یکصد و شش کشته و بقیه از راه سونپت خود را بکنار ... قبایل دیگر مصالح
قسمتی بمعرفت فیلان ضبط سرکار در آمد و تمکن اندکی را مع علم لعل بسیار و جای کلام ... بالاسلام الا ... جستند
و شرع منیع بهمکاری اهل مجرای ایران ساخته بود او را روح بدر اداوان رجوع با لب و نزدیکی امیر خان
نامه با سر مقتولان و اسیران سپاه بحضور فرستاده بود و عقایل کلام اسد الله شیر ملا احمد بهای الدین بحضور
رسیده بعد ملازمت منصب هزاری با نصدی و خطاب اکرام خان مرا فرازی یافتند یکصد و بیست و فات فرستاده
امیر الامرا بعد تحقیق دیگر از انجا گذشت و این بیت افتاد ذکر فتوح سال چهل و سیم از جلوس میمنت مانوس صاحبقرانی مغفور
و سلطنت سیدی کسس پادشاه مغفور در شروع جشن شوال فرزند سکم صاحب جو ... آله لک روپیه سالیانه بود و بعد
لک روپیه اضافه نموده و یک لک روپیه و ده هزار اشرفی مرزبان و قلی نعمت روپیه را اشرفی بود و جشن
تحفه و اضافه هزار سوار معه جواهر لک روپیه نقد به پادشاهزاده محمد معظم و بهمین دستور بدیگر پادشاهزادها
و بیگمها اضافه و انعامات شوند چون الله حسن لعل با خلعت و محاربات بحالی عنوبی با حالات تحریر می
آمد بالاتفاق سیواتعلقدار تمامی ما بعهد آوا و سوای صلاح کس گرد را با فوایض تا امر دار پادشاه ساخته
خود گذاشت و جمعی و حکم نویسی از طرف و ماده با بسر او از تار کار سماجا ساخته بود و در این
جشن عالم افروز خبر رسید که سی هزار نفرات الحمد لله العظیم رسید حکم شد کنور رام سنگه پسر راجه جی سنگه
و مخلص خان باستقبال رفته ایشان را جشن سال بسر کمال بحضور آوارد ملازمت نمایند چون ... جای
مصلحت علیه ... ارقلعه دستور الخلافه تعلیم دار الخلافه طلبیده بود دو مواد با ز ... مالدار خان قلعه
اکبر آباد طلب داشتند در همین روز ها هزار و چهار صد خزانه و پنج کاسی هزار اشرفی در روپیه و ظروف طلا و
نقره و مرصع الات نکورس حشم آن کافر و دیگر محالفان و معاندان خاندان صاحبقرانی داخل
قلعه اکبرآباد کرده و بحضور ذی قعده کشته بود حشن قمری سال پنجاه امیر الملک بادشاه
بود این جشن سال نکو نمیده سرکار با سیمیان و بیست سال جز سال حضرت بحضور رسیده با
چالی و افعال تمام شروع اندر طلا مع کدین هزار و با نصد ادسته و بیست و یک هزار روپیه مرا و ارسال هزار

اولاد ماه

روبه ایشان ... و شمار کرد از آن بازار رحلت در حرکت مخرج ... استاد نموده از آنکه بیست سال او را بعد بسر بجهار ارای خود بقیه
و منوچهر خویش افزود و دیگر تعهد الله جی سنگه در جای ملک نگاهی خواهد که ... ارای ... اقبال بود ادعای آن حره
رفته بود هزار کس در بارها بهمین ... اوراق ... های بهمان سال او را خواسته و ... و ارسال الله اراده بعضی ... افعال
و گفت ... آن ... تاکهاروران بادشاه دین روز جا گرفته بود از آن مساعد نموده و الای استقبال بر لا حجم حسن
لعل ... اکبر ... علی و جواهر و وفات ... بود بودند ... آنکه حرفی جهانی حالت امیر ... ره
سال بسر ... کرده بطریق فرو رفته و امرا ... ار ... اظهار صعوبت نکوی رفته ... صد بر خلعه تاره
مدام آمن ... لعد ... با اظهار صاحب ... سالک ... کنور رام سنگه ... کلمه و کلام ... شکوه
و قصد ... نموده ... کنور رام سنگه ... و حیله ... ... حیلی ادای
خلاف ... رسید از روی ... اکبر ... ... و ... ... کنور
را سنگه ... شهر ... خان جی سنگه ... ... جی سنگه ... ...
حوالی ... و صولت ... بعد ... سیواجی ... ... سنگه ... آمده
یاشه ... ... محال ... ... سنگه ... ...
از رواده ... سیوا بحضور ... جی سنگه ... ...
نجالو با موکب ... ...
هزار ... ...
... ...
... ... ہمراه
... ...
رسانیده ... ... درباره
... ...
... قلعه ... بیجاپور ... ... قلعه ... ... مفتوح ...

خصوص [illegible] با جمعی [illegible] قلعه [illegible] صمت

و استاد [illegible] گوینده در [illegible] چهار [illegible] قلعه [illegible] از قلعه‌های [illegible]

قلعه مفتوح [illegible] قلعه [illegible] و اکراد [illegible]

بجا آورد [illegible] زیاده از شمار [illegible] خاک [illegible] اعلان [illegible]

[illegible] کنیان [illegible] باتمام [illegible] فقلان [illegible]

[illegible] خود [illegible] آرام [illegible]

[illegible] خبر رسید [illegible]

[illegible] با جمعی [illegible] بعد از [illegible]

[illegible]

کومک [illegible] قلعه [illegible] قلعه‌دار [illegible] رسیدن کومک قلعه‌دار [illegible]

قلعه را [illegible] فوج [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] راه [illegible] جنگ [illegible] رسیدند [illegible]

محصور کرده سرداران فوج [illegible] داخل [illegible]

[illegible] فوج [illegible] برج‌ها [illegible]

[illegible] عمارت‌ها [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] عمارات [illegible] قلعه [illegible] عمارات [illegible]

در آن سال [illegible] عادلشاه [illegible] استیصال [illegible]

[illegible]

ضمن بموجب و غضب و خوف از ... سوار رسیدن احکام حضور ... ولد ... دستمایه فوج مع ... اسپ او ... در حصار ... ارک
حرب روانه درگاه ... بلوچ خان ... تحقیق ... رسیدن ... حصار ... مفصل او ... آتش و موج ... الطوالع
... محاصره ... روانه شد ... هجان ... حال ... قوجه ... ایم ... دیگر
محاصره بود و مجادله عظیم و کوشش و کشش ... میان آمد خصوص ... جلادت ... جنگ ... ازینجا دران
هر ... طرف ... لشکر ... کار ... قلم ... کلام ... برد ... تقابل ... و ... تقابل
... اوایل ... محاصره ... تمام ... ولکنیان ... عراق ... باب ... حالت ...
در ... قلعه عرصه ... لشکر ... تنگ ... بود ... و ... بواز ... و ...
... و ... [illegible] ... قلعه ... از ... می آمد
... حیان ... فوج ... راست ... حق ... و ... المعظم ... آفلته
... خصوصا ... پهلوان خان ... ابو المحمد خان ... لشکر ... دلاور ... کاری
... سیر ... عظیم ... دیگر ... افغان ... بودند ... نیک
... بطور ... دیگر ... خان و موسی خان حمله های ... عظیم ... لشکر
... و ... باد ... خود ... کرده ... صولت ...
... واقع شد ... بود ... هزار سوار ... سردار ... در ... راه ... افواج ...
... ساخته ... خصم ... رستمانه ... ساخته ... خود ... محصور ... مغلوب
... و ... تحریر ... بها ... [illegible] ... بالاتفاق ...
... بطور ... سواره ... علف تیغ افغانان ... کرده ... موسی خان ...
رستم ... فوج خصم ... خود ... کشته ... فوج خصم ...
همراه ... خان ... جنگ ... عظیم ... و ... و ... رو ...
... لشکر ... گروه ... و آتش ... بزرگ ... گرفته
... الاحد ... سیر ... نهار ... خلاص ... باضد

... قلعه ... فقیر ... از ... مسلح ... کلام ... [illegible]

[illegible] مراد ... خان ... مع ... رسید ... زخمی ... آمده ... خان ... قصبه ... نو ... بیمار
... جمادی الاول ... آخر ... هفتم ماه
سوار و پیاده ... جهان ... کرده ... بایستی ... گاه ... نمانده بود و ... کاره
عرصه ... لشکر ... خان ... حیران ... داشت ... دوای زخمی ها و ... اول
... و آرام کرفتن لشکر منصور قصد ... سید ... کاه ... بود و آمده
حقیقت بحضور عرضه ... درین ... مصالح ... قلعه و تمام ... اردو و
... کمانداران ... سرداران ... الی
مصالح ... کرده ... ما ... الملک ... العجلا ... الله ... فی الواقع در
خزانه و کارخانه ... و ... خنجر ... سوار ... ساخته ... اسلاف و ... اسلال
... احوال ... بود ... ملک ... کرده ... حقیقی ... حکم ... دست ...
محاصره ... شاه ... مجدد ... روانه حضور ... العجال
... رفتار ... کار ... قلعه ... حضور ... معروض ... لعزه
... اراد الحرام ... مغضوب ... حکم ... آن ... حصال
... افعال سابق و ... کار ... کردیدن ... الی
... خطر ... منصوره ... دردل
... محال ... اردو ... طرف
... ساخته
... و جمع
... اطبا ... علاج
... مشغول ...
العام ... و ... طعام ... و ... سلطانی ... عنود

کرده تیارهای کلاهی که عهد گرفته بر اطراف بام برنج مودی بهای امرا و خالقاه فرامیو نهاد ما انکه بود ارا هوا داد در وقت

مشهور بخشش برهمنان چهاراه کوهی شهرجای با مناسب سعی همراهان حرمیم و محرم و رفیق خود بوده قرار داده بود

موجود ساخته عوض خود یکی از امرای جان نثار به پاره یکان و شعبان او میمانه و امر در عالم عالم فنی

بالای چنین روز بهم رسانده با خود صحبت بالای پلنگ خوش خیل با بنده مرصع طلا به دولت خواهی او

با دولت شاهزاده بعد تعلیم نموده بعد از روانه شدن او کلاهی با به باریک زر خود کشیده که در راه بود از

زر بابچه ساخته بخصوص متردد بین اندرون و بیرون جهت الحال وانمایه و خود با او درون نشسته پشته ها و سبلان

شتر شتر برای برهمنان و فقرا شهره آخر روز ایام ماه صفر شده بود از مستقر الخلافه اکبرآباد به آبه خود

و شبانان رسانده از آنجا تنها و همراه القصه شهر رسیده در آنجا نفس روی را نشنید که شتر از وی خود و به

ما رسیده متوجه شده خواجه و دل شتر فی را با خود گرفته بود با چند نفر به اور همراه استیلا شده بود ایران معبر شهور

همدان که گذشته راه بیرون اختیار نموده و باتفاق همکارهای ترفنارد کن بر عمر لباس و صورت محلی راه افتی

کرده و به انهار در شهرهای بارطی رسانیده متوجه لعان خانه به دهی و درونی و جوانی القدر مقدور

میان خود در دست ایشان حاصل نموده از آن رکیه با خود کاشته اکو بود روز دیگر به تفاوت بجهت بر کار دیگر

تحریر حال کوتیه در ساختن خرما مودی باشند لعوض رسانیده به سرای کرده محله نیمای دولت القرار

کرده اکو والی جمعی استقبار قضیه لعوض ساختن جوکی الحاق خانه او نشسته بار یکان علی الغرض

علی عدار را عوض نموده آوردهای کوتوال رفته خلاصه مفهوم به سید خواجه بیده و راه دولت او از روی باعجله

لکلانی بار یک سوار ابی کوتوال لعوض رسانید کرده سوم برکارهای التماس خوش مقدم اکبر آباد حال چهار

بلکه تماشای راه طی نموده مرادالعات که شمنه بها نشسته آخر التجنبی و تحقیق بقرض الکار عدار موت مهمت

بر بام شنا کرد و کوتوال اعراض نموده بکمال مهربانی اکه به بساختی کنور سلم شنکه برین حوالی امرا ایمنی نموده آوا

از منصب والا محروم حسینی و حکم ضعفا کرد و مدعیان طرف دکن و حاجی تراق و شجاعی مع

احکام بنام صوبه داران و فوجداران رفته به جهات کرده از بنام کرد با الطلاع نمانده موکد ساخته

روانه حضور ساخته و برای مصیبت شکره از جمال ایام اکرم هم بجانب او واقع خامات مقرمه بجهت نیا در رسیده

فرمان بعضی جفای از آنچه شد رخمه آن به کاری سعی حوالی او ار اخمود حیث روانه حضور شاه العدلت و حوبی

آن مرخ از قیض جنتی شده او به کوه دار حاجی قرار و جمعیت لوازکه فی حوالی کمال قرار داده طرف دکن راه آمده احمد آباد

دیار را مکو اخیر دانسته کنند نام راه مرز ایران همانطرف مخصص که منزه لعبد بهمه صحیح جای تعاقب فرموده امرا از کربلا

سمت بارها از آن شد از مرحله بهار که اوقت نقش دب و چهار بحر ور ملک القضای نعمت رجعت که منزه کوبه الک سوار

در راه رفتن خیال استعمال وزیر آبی توج از شیخ طلوع کاران سرایع السیر با مقبولان رسید الاخول شهنها پسر او

در صورت با او حرف بود و به تصدیع نام آوان نامه های کرد معمور کی الملک الدر ساند به بعده جمعی در سر سر طاقت

راه رفتن شاهی در جاده یکی امر برهمنان کرکار شنا نام به احمد تر هار روا الی شهور الکان بود خوب ناران او

دردکن باید اسوار الحلبه مجتمع و شنکار های اسرفی پس اثر فی و هون باد واله نثار کش موهوم تا حنه

دست جمع نموده از خود جدا انداخت به نیابت صوره برخورد ای کسیه نشین همه تحقیق محسابی و دارای سمت

نیابت روانه کرده باید ذکر او از فرق الحاکیه برمهات بکوار کش خواهد آمد که در خوانین حوالی با خوب از اطراف شاه ایران

برای بامور لعضی از حال ایلچی و روانه شدن ایلچی بجهت قبایل خود نشسته و نزد یک شهر بان او با ختر حرکت بر آمده

عوالم او ران بحار روز ایلچی های اختیار خلعت های ترکمان تو فصای مصلحت از مستقر الخلافه دار الخلافه

موجود شده هنگامه فسلو و پادشاه جهان را که نصر خبر رسیده بر بعیت لاهور لعوض رسید الروالحجه بالی مجلس

در بیرون حال که رسیده و به اختلاف قول سمیع کرده فیها مکر حرمت اجابت کلام بخشی انجام برادر ه همت

بوده خلاق المجان واقف دل دیگر خصوصی حال لعلم بر در علم کار اقبال ورجای مراجع طوایف کفایت حالی

صلاح فرمان حاجب کار ایش آنکه چنان تقسیم خدمت بامور ایشان شسته بود جهت شاه ایران اول امیر الحج

حال عالم ساخته جهار بخاره او آمده لبت بهمه ایلچیان زیاده با اعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لالی و جواهر

ساحت ترمیت حال مرتبه امرا دار سلوک برون گرد به چه بعد بهادت مید باغی شاه و خوف خود کرده

محبت والفت میموده رای ولی رفع الاستقبال کلفه سیاه شاه جرمکار ایلچی بخشی او کشید لعده به

بحضور رسید بای اعراض آمد و بهمی نصب معاطی و از مجرا ممنوع ساختند و در همین آوان خبر حرکت

شاه عباس از عراق با لشکر گران و لوکار شکنی خلاف ار ال رسید و موجب ملال خاطر عاطر

علت

بادشاه گرفته و [illegible] بهم و [illegible] استقبال آن ماده فساد افتاده چنانچه بادشاه‌زاده محمد معظم [illegible] با بهادر خان [illegible] و دیگر امرا
معتبر [illegible] سوار [illegible] و پیاده [illegible] شمار [illegible] ساختند [illegible] جواب [illegible] العالی
دیگر [illegible] بادشاه‌زاده والا [illegible] عراهای [illegible] ربیع الاول سال مذکور بادشاه‌زاده والا [illegible]
خونریز [illegible] به انجام [illegible] حکم طلب امرای [illegible] و [illegible] کار [illegible] فوج [illegible]
[illegible] اعتماد خان [illegible] شیخ عبد القوی [illegible] الکمال اکثر
شیخ عبد القوی [illegible] فضلای مشهور [illegible] بادشاه [illegible] بکمال قرب [illegible]
[illegible] اعتماد خان [illegible] حکم [illegible] اگرچه بکمال [illegible] و صلاح و تقوی
موصوف نبود [illegible] باعتبار [illegible] در [illegible]
اصلا [illegible] و دیگر در [illegible] سلوک و [illegible] عالم بود و در همان [illegible] فقر
[illegible] وضع [illegible] و آنکه [illegible] در [illegible] باهمان [illegible]
[illegible] در [illegible] تمام [illegible] و کارهای [illegible]
[illegible] ایران [illegible] از [illegible]
بسیار [illegible] آنکه [illegible] اولو [illegible] ساختند و [illegible]
[illegible] اوج کمال [illegible] خیال [illegible] زبان [illegible]
[illegible] العشر [illegible] آنکه [illegible] حضرت خلد مکان [illegible]
بکمال [illegible] فقر [illegible] در [illegible] کوتاهی سخن
[illegible] بسیار [illegible] ساخته طوق [illegible] اول [illegible]
[illegible] روز دیوان [illegible] بادشاه [illegible] اعتماد خان دیگر [illegible]
باو حکم [illegible] بخانه [illegible] جلوس [illegible] اعتماد خان بخانه [illegible]
در جلوس [illegible] الرحمان [illegible] اظهار [illegible]
در جواب گفت فقیر [illegible] اعتماد خان زبان به [illegible]

[illegible] جوهر [illegible] داشت [illegible] ضمیر الکمال [illegible] اول الکمال [illegible]
و [illegible] اعتماد خان [illegible] او [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] اعتماد خان [illegible] کرده [illegible] و بالا
[illegible] گرفته [illegible] کمال [illegible] عضو [illegible] آسمان
[illegible] تمام [illegible]
از بالای [illegible] اعتماد خان [illegible] و آن [illegible] ساغر
پاره پاره ساختند [illegible] قلندر [illegible] دیگر [illegible] الا آنچه محرر اوراق
از [illegible] بادشاه ذو الاقبال [illegible] آتش [illegible]
[illegible] شاه عباس [illegible] فتح [illegible] اکثر [illegible] احوال [illegible]
[illegible] حکم [illegible] ملک [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] و [illegible] قلعه [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] سپاه [illegible]
و بارهای [illegible] شمار [illegible] حضور
سوار [illegible] حکم [illegible] ساختن [illegible]
[illegible] روانه حضور [illegible] خان [illegible] حکم با جمعی [illegible] روانه
حضور کردن [illegible] حکم با
[illegible] خان [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] معتمدان خود [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] و قبول [illegible] فرستادهای [illegible]
[illegible] و قبول [illegible] کرده [illegible]

فتح

در سال ثلاث خانی که [illegible] ابوالحسن حسن محمد خان [illegible] آمده با جمعی امرای [illegible] و پنج لک روپیه [illegible] از [illegible]
برای [illegible] و [illegible] روپیه نذر و [illegible] دلیرخان [illegible] دلیرخان جهت [illegible]
هم سال [illegible] افغان [illegible] زجر و توبیخ امیر [illegible] بسیار [illegible] روپیه
[illegible] سابق و [illegible] از [illegible] درین سال [illegible] لک روپیه [illegible]
ساخته [illegible] لک روپیه [illegible] حصار [illegible] سال [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] و محمد [illegible] بنام دیوان [illegible] وصول [illegible] حال و [illegible]
حصار [illegible] ساختن [illegible] وصول [illegible]
دیوان [illegible] لک روپیه [illegible] وصول [illegible] صوبه [illegible]
دیوان [illegible] امیر [illegible] خلعت و [illegible]
[illegible] از حضور [illegible] وصول [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] در [illegible] ماه [illegible] متعلق [illegible]
[illegible] لک روپیه [illegible] سال [illegible] وصول [illegible]
[illegible] باعث [illegible] رسید و در [illegible]
[illegible] حضور [illegible] کردند [illegible]
[illegible] بحضور [illegible] حکم [illegible] سلطنت [illegible] در [illegible] اسلام
[illegible] بوساطت [illegible] محمد [illegible]
منصب [illegible] بحال [illegible] دلیرخان [illegible]
[illegible] رسانید [illegible] آمد **ذکر وقایع سال دهم**
از جلوس [illegible] و [illegible] [illegible] از جلوس [illegible] پادشاه [illegible] محمد معظم [illegible] سابق
صوبه‌دار دکن [illegible] و پنج لک روپیه [illegible] و اضافه [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] ساختند [illegible]

[illegible] (right margin note)

عمده [illegible]

طبع در گذشت [illegible] فساد افغانان [illegible] که [illegible] بنام [illegible] صوبه‌دار کابل و
کمال خان فوجدار [illegible] و دیگر فوجداران [illegible] باتفاق [illegible] استیصال [illegible] انتظار
صوبه‌دار [illegible] با جمعیت [illegible] فوجداران [illegible]
برای [illegible]
شده و [illegible]
فوج [illegible]
[illegible] افغان [illegible] بحضور
[illegible] افغانان [illegible]
[illegible]
[illegible]
اعظم [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نقد و خزانه کشمیر بحوالهٔ خود روانه فرموده بعد از آن محمد امین خان در لاهور تعلقهٔ صوبهٔ خود رفته بود حسب الحکم رخصت یافت سپس
عبد الصمد خان توجه وزارت و تقدیم خدمات او گوشزد شده پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ لاهور رسانید و در همه باب مهمات
او بکار او و سپاه او بحکم و فوج اراکین حکام [illegible] انجام داد و فی الجمله احتیاج ضروری او و دیگر مهمات تولانی و
بروی صادر گردید بعد از آن بتحریک دار الخلافه رسید جعفر خان با اسد خان باستقبال مامور شده موفق به احراز در
سعادت خاص طلبیده ملاقات نمود بعد خوانده شد کلمات فرحت افزای مشتمل الطاف در لباس او گوشزد شده
حویلی رستم خان برای مسکن او مقرر گردید تمام سرانجام ضروری موجود شده فرود آمد [illegible] برداشته
ملاقات مهمات تولانی بکار آمده موجب خواهش مهمات سرانجام راه کعبة الله خاطر خواه مهمات خیمه مهماندار همراه داده
روانه بندر سورت ساخته شد و بحکام بندر [illegible] و مهمانداری حکم صادر [illegible] از انتهای لغایت
رخصت ده لک روپیه [illegible] مهمات [illegible] بر مطالعه کنندگان ظاهر [illegible] لغایت سال ده
جلوس احوال پادشاه جلد [illegible] اکبر [illegible] تالیف [illegible] محمد کاظم منشی [illegible] محمد [illegible] اشتهار
[illegible] از استعداد [illegible] احوال [illegible] کتابی [illegible] اصحاب موقع
جلد [illegible] مطالعه کنندگان از [illegible] ملال [illegible] تواریخ
راه اختلاف نسخه دیگر و تقدم و تاخر چند سال [illegible] ذکر
سلطنت [illegible] [illegible] القضایا
سال [illegible] احوال [illegible] استعداد [illegible]
[illegible] احوال [illegible] احوال [illegible] قلم
تاریخ احوال [illegible] سال [illegible] هجری لغایت
[illegible] ضبط تاریخ سال [illegible] حضرت جلد [illegible]
[illegible] توان [illegible] وقایع و
[illegible] محمد [illegible] سال [illegible]
نمود [illegible] بهادر [illegible]

اکبر بادشاه

اکبر بادشاه [illegible] حضرت بعالم [illegible] و چند سال [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] نسخه [illegible]
[illegible] تمام [illegible] صوری [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] سال [illegible] سلطان
[illegible] اخلاق [illegible] تقدیم و موخر [illegible] سال
[illegible] تاریخ [illegible] اصلاح [illegible] اصلاح [illegible] مغرور [illegible]
[illegible] احوال [illegible] امور [illegible] اوامر
[illegible] احکام [illegible] حالات [illegible]
سال در [illegible] سال [illegible] وقایع
[illegible] خانه‌های [illegible] اندازه [illegible]
[illegible] محصول آن [illegible] در [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] مبلغ [illegible]
[illegible] سال [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] اکبرآباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکم منع
[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یک قلعه که الحال کوکران عبدالله شاه بود و محصور ساختن و بدستور سابق در قلعه را احکام [illegible] و امر بود علم طغیان [illegible]

[illegible] حصار شهر [illegible] بسمت [illegible] زر نقد و طلا و نقره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهادت

[illegible]

[illegible] عوض [illegible] تمام املاک عوض [illegible] فتح خان [illegible]

افغان [illegible] قلعه [illegible] در دریای [illegible] واقع شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تحریر برای حضور می ایلچی و حکم برفع محصول مال تجار مسلمانان که از قلمرو هندوستان قندهار بعد از چند روز
دیوانیان و روا ساختن فضلا و فقها امر عرض [illegible] چیج قسمی او از جهت اصل تجار بلاد مسلمانان محصول آن معاف
ساخته [illegible] اگر باج یا به محصول ال [illegible] و مال مصادره اصلا بعلت محصول [illegible] نگیرند [illegible]
که [illegible] مسلمانان مال تجارت [illegible] محصول [illegible] آن [illegible] فروخته و مال خود را
بنام خود [illegible] که اهل [illegible] حکم قندهار [illegible] و مولوی [illegible]
فی صدد [illegible] مسلمانان [illegible] باشند [illegible] فساد و دخله افغانان [illegible]
کابل در حالت صوبه‌داری [illegible] خان [illegible] سوار [illegible] رسید و [illegible] خان [illegible] بعد [illegible] از کو
هر جا [illegible] رضای او [illegible] و کار طلبی او [illegible] ساخته [illegible]
صوبه کابل [illegible] قندهار و [illegible] افغانان [illegible] امرای [illegible]
و افغانان [illegible] کابل و [illegible] ساخته بعد [illegible] صوبه‌دار کابل [illegible] همراه او
[illegible] افغان [illegible] جهان [illegible] خان [illegible] صوبه‌داری کابل [illegible]
[illegible] علی [illegible] به [illegible] حضور طلبید و
[illegible] سردار [illegible] ساخته روانه قندهار [illegible] کابل [illegible]
ظهور [illegible] خان [illegible] قلعه [illegible] قندهار [illegible] همراه
[illegible] و [illegible] دلیر خان [illegible] محمول [illegible]
که [illegible] افغانان [illegible] دلیر خان [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] جمع [illegible] افغان [illegible] رسید
از طرف [illegible] چهار صد [illegible] گشته
همراه [illegible] خان در آن روز فوج بسیار کم [illegible] اول [illegible]
[illegible] از [illegible] بسیار [illegible]
فوج [illegible] از [illegible] چهار [illegible] هزار سوار [illegible] از اطراف

رسید هجوم آورده [illegible] خان از بسیاری [illegible] خود را از [illegible]
مانند [illegible] آمده [illegible] آن [illegible]
[illegible] حمله‌های [illegible] آوردند [illegible] سردار [illegible]
[illegible] خود را [illegible]
[illegible] فوج [illegible]
[illegible] غنیم [illegible] دلیر خان از [illegible] غنیم [illegible] خود را [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] غنیم [illegible]
[illegible] دلیر خان [illegible] راه [illegible]
آمده [illegible] دلیر خان رسید [illegible] افغانان [illegible]
بسیار [illegible] آمده [illegible]
[illegible] آمده [illegible] خان [illegible] سردار [illegible]
[illegible] خان [illegible] فتح [illegible]
[illegible] کابل [illegible] محمد امین خان [illegible] کابل را [illegible] و دیگر سرداران
[illegible] افغانان [illegible] اتفاق [illegible] خان [illegible]
[illegible] محمد امین [illegible] محمد امین خان [illegible] بسیاری [illegible]
آمده و افغانان [illegible] محمد امین خان [illegible] رسید [illegible] و
[illegible] و [illegible] افغان [illegible] و
[illegible] محمد امین خان [illegible] سال [illegible]
را [illegible]
[illegible] کابل [illegible]
[illegible] کابل [illegible]

از دکن احوال انتظام صادر شده و صوبه کابل به فرمانبری کوکه مقرر شد و در آن ایام آمدن اسلام خان از روم که
در صدد اصلاح انجام حواله به هندوستان اتفاق افتاد به سبب آنکه محاربات اکثر اوقات به سبب [illegible] از
خویشان جمعیت و جمعیان طرفین اختلال در حکومت آن ادوار شده یا وفور فساد تراکم و تعصب [illegible] رسیده [illegible]
و قریب یک سال [illegible] و خانه شمار [illegible] را سوخته بعد از آن [illegible] خود [illegible] ساخته
مواضع عالیات ساخته [illegible] چهار [illegible] نقاره و دیگر لوازم امارت هندوستان مقرر شد و در این ایام در دکن
هیچ کوکبی همراه جانجهان بهادر و دلیر خان بهادر در آن سال با بهلول خان بیجاپوری محاربه و کارزار عظیم عیان آمد
بود چنانچه مجملی از آن کارنامه در ذکر سلطنت عادلشاه بیجاپوری [illegible] خامه حواله حال [illegible] و هم در این
سال جعفر خان وزیر [illegible] امرای متأخرین [illegible] او در خوش وضع و طرز [illegible] تشخص
[illegible] امیر دیگر دیده و شنیده نشده گویند روزی [illegible] هندوانه گوئی [illegible] در تمام هندوستان [illegible]
همراهی بود برای جعفر خان [illegible] بعد از آنکه [illegible] حصار [illegible] نبود [illegible] خود [illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible] در شهر [illegible] و سکنه [illegible] به ازین [illegible]
[illegible] از [illegible] خواهد [illegible] آمد از آنکه در [illegible] فالیزی [illegible] کودان از [illegible]
هر در خاک [illegible] کنند [illegible] فالیز [illegible] حصار بعد [illegible] و اطلاع [illegible]
آن زمان [illegible] قاضی ابوالفتح نام قاضی [illegible] صوبه [illegible] از [illegible] و صاحب جمال الدین [illegible]
و [illegible] واقعه [illegible] بود از زبان او شنود او [illegible] شنیده [illegible] جعفر خان [illegible] ضرور اتفاق افتاد از
[illegible] شنیده [illegible] سفید [illegible] قیمت [illegible] تمام [illegible] از جنس [illegible] بسیار [illegible]
تمام [illegible] بافنده ها داده جامه وار [illegible] در آن سرزمین خود [illegible] و برای امرا [illegible] تحفه
تیار [illegible] تمام [illegible] رسانده [illegible] همراه [illegible] و بعد رسیدن حضور جامه وار سفید
ساده قیمت چهار [illegible] تا پنجاه روپیه از [illegible] حضور بهم رسانده [illegible] رسید از راه تحفه
که او [illegible] جمع [illegible] ندیده [illegible] سفید [illegible]
آزاد [illegible] گرفته [illegible] از شاهزاده [illegible] سفید [illegible]

از دکن [illegible]

و از آنجا [illegible] قماش [illegible] شده [illegible] قاضی [illegible] بسیار کرده
و آنکه [illegible] متوالی شود در جواب [illegible] که [illegible] شود
از [illegible] شده [illegible] شده [illegible] قطع [illegible] اعلی وزارت
خانی [illegible] امور وزارت [illegible] ایام [illegible] جان [illegible] قیام مقام او
[illegible] وزارت [illegible] قلم [illegible] ارادت [illegible] افغانان
داشتند پادشاهزاده محمد سلطان [illegible] العنان ساخته [illegible] تسلیم [illegible] دیگر [illegible]
دلیل و محمد رفیع [illegible] پادشاهزاده [illegible] جلوس [illegible] هزار و هشتاد
و سه جانجهان بهادر [illegible] دلیر خان [illegible] اسلام خان [illegible] بهلول بیجاپوری
[illegible] اسلام خان رومی [illegible] غلبه فوج خصم از [illegible] بود
چهار طرف [illegible] اسلام خان
[illegible] فیل [illegible] اسلام خان [illegible] فیل [illegible] اختیار
فیلبانان [illegible] اختیار خود نمانده [illegible] اسلام خان [illegible] بیجاپوری [illegible] گرفته
از فیل [illegible] جنگ [illegible] جمع از فوج دلیر خان
و جانجهان [illegible] دلاور
[illegible] فیل [illegible]
[illegible] فیل [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام خان [illegible] جلادت [illegible]
[illegible] جلوس [illegible] آنست [illegible]
[illegible] جانثار

جون که ... [illegible] ... سامان ... [illegible] ... قبول آن ... نمود ... چهار باره راه
در وصف چهار روز ... [illegible] ... برای ... [illegible] ... رسیده ... [illegible] ... اول
... [illegible] ... چهار ... [illegible] ... همراه احمد خان
... [illegible] ... شهرهای دیگر ... [illegible] ... افغانان ... [illegible]
احمد خان به پیشاور رسید ... [illegible] ... الفانی
نمود ... [illegible] ... احمد خان ... [illegible]
... [illegible] ... قرار ... [illegible]
... [illegible] ... ناگاه ... [illegible]
... [illegible] ... تیغ و ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
... [illegible] ... افغانان ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
... [illegible] ... افغانان ... [illegible]
... [illegible] ... احمد خان ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
... [illegible] ... احمد خان ... [illegible] ... افغانان ... [illegible]
افغانان ... [illegible] ... افغانان ... [illegible]
... [illegible] ... افغانان ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

ودر ... [illegible] ... اشعار ... [illegible] ... شده
جو افغان پیشاور ... [illegible] ... سنه ... منهدم ... [illegible] ... سنه ... [illegible]
سنه ... احمد خان ... [illegible] ... فتح بارهای ... [illegible] ... اول
... [illegible] ... مبارک ... [illegible] ... کردید
خصوص ... [illegible] ... همراه ... [illegible]
... [illegible] ... بیان ... [illegible]
... [illegible] ... افغانان ... [illegible]
... [illegible] ... وباک ... [illegible]
و ... [illegible] ... واحمد خان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... [illegible] ... افغانان ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... [illegible] ... افغانان ... [illegible]
[illegible]
... [illegible] ... احمد خان

محتاج به کومک و مدد اولیای معظّم نکرده بیک لحظه از روی الواس حرس سلاح [illegible] اتهور کرده سیهورگونه ببرید اول دسته بود او بعد
تعرضات گشته کرده و حیثیات عمل رفوج مرادی افتاده تمام قیلان و توپخانه و بهره فانوس و ... و عموم تاراج
زمین و پیشرفت افغان در آمده بعد از آن تمام فوج قوای محفوظ بالیوفا جا رفت صدای برایج اسیر بعد اشرف خان و ایستاده
اشاره و حمله او نموده اشرف خان شهباز وار با جمعیت سوار از آنجا آغاز نموده خود را رسانده و بر کنگ ملک سر در دره های
قلعه دیوار شهر و قلعه محاربه صعب رو داده القدر تیر و گوله و تفنگ و سنگهای فلاخن از بالای کوه آمده کار بر
اهل قلعه تنگ کرده افاغنه بالای دیوار زده از هم تفنگ و سنگ و منجنیق باران بالای آن کوهسار
فرو آمدن سنگ و ناوک هزار آخر از تعدّی سپاه امیر رستم افغان افاغنه هلیه یافته و هر اسان بجنگل اگر
و موجب حکم در تهیه سامان تهیه و احوال قلعجات این راه کرده در این ضمن یک ساعت بعد الوصای
سال اول جلوس ... احوال موجه دار الخلافه گشته اشرف خان به خلاف ... الامر ...
صلاح کار عموم پادشاه امرا محمد حسن را الحمد نامید و سبب امیر خان در کار بلوچ ... با مراد و تعاقب
کوچ نموده و اشرف خان با قلعه جات ... منجنیق کوه سرداری خبیه امیر سالار ... دیگر همراه اشرف خان معزز ... و از
همراه او اشرف خان ... افغان ... و پادشاه ... جنگ ... موجب احکام ... موجه ... قلعه
کرده و اشرف خان در ... احوال قلعه ... و ... گوش ... مر صالح ... قلعه
به ... از ... عرصه ... ساد ... ... قلعه ...
کرد ... چون آن قلعه ... ... حیدر ... قلعه ... افغان ... انتشار
یافته ... فساد ... از ... سپاه ... اسمعیل ...
رسید افاغنه ... ... احوال ... قلعه ... آنکه ... منار
همه جمع ... رصاص ... توپ ... سلاح ... ... افغان ...
فی ... افغان ... محمد رضا ... توپخانه ...
کومک ... افغان ... فوج ... محمد رضا ... توپخانه ...
... افغان ... [illegible]

جان ... الجنوبان و افغان ... الی ... سلطان زاده ... خود ... فوج جهان آشوب
انگیز ... که کارزار ... و ... الحق ... سرداران افغان و ... داران
با نام ... جنگ ... و ... آتش ... مقابله فوج پادشاهی ...
محاربه صعب ... و صدای ... کوه ... بحید و ... خون
کوه ... در خاک ... افغان ... صدای کوه
دیگر ... و ... افغان ... با ... سیه
پناه کوه ... جمله های ... افواج ... آن تقی ... افغان
و هیچ ... افغان ... و الله ... دیگر
دلاوران ... سپاه ... سرداران ... افغان
تیغ ... تمام ... آن ... احمد ... خاک
افغان ... رسانید ... خاک ... گاه ... جهان
جان ... سلطان ... هلال ... خان ... حصار
طلا ... حمایت ... دلیران دیگر ... دیگر
دو ... چو ... جولان ... شد ... خاک ... فعل
جولان ... سپاه ... فتح ... دلیران
خاک ... صداها ... خاک ... افغان
تو ... صدای ... کمان ... جهان
... جهان ... دلیران
... عرصه ... کمان ... جان ...
... صدای ... زلف ... چراغ
... آن ... جهان ... خاک ... قتل

بی درنگ بلیغ دلیران مردان سپاه بهم در انداختند جمعی باد دهکا حیبان کرده گرمی بازار جنگ جرم حرب
برهای تر جنگ شیوه فغان بر او از برابر صف حرز بیرون رفت مالک شد تلف فعالها نه بخشید پاسخ روان
برد در ابر ریل فیلان به بخشید پاسخ دلیران لازم به پا قیامت عیان ارزم از دولت اندر کریبان خصم رسانیده
ساکنان بدایان بهم یکی تیغ ها از افق نیک اسبان در میان کنار اولیکی بهم کرد از کوه نمک و جدال جرعه ها
لمعان محکم حیل زد لغزها هیچ رند بهادر در افتاد پاسخ حور اشرار کشیدند تیغ کین از خلاف پلی
قتال افغان وابهات حلاف گو شیبار دیگر از حمله افغان رحیم تو را ک با به لشکر بهم تو نامک لبوه عظیم یک
آن جسم و جراح متعلق از در بی ضم الا کثیر صف شکسته سکین خود از قلب کرد انکحه آن ابنو اله جهان
رستمانه کوشیده الغیر بیکول کشتی خیل لاز ناجی از خانه زین برینی باقی فوج و اولاد الاقوم
حو آخر الغیر باید شتیر فرس را در جمیع بسیل دلیر به اعداء افغان بهر قتال چو شیر بکر افغانان عزال
غوغه کردن اطراف زو عبور راه را اولیکنده که نمان نجات شد جوش بهر تیام افعال حسه و لعادلی جان
با طهار تقوی بحالی خود گستاخی قسیم اولو احوال که افکنان بر در رسانند و کفار شد و کر بیان رسیدند و هیچ باز نمانده بود
جو آن ترکو برادر جمعی شدید بر خلاف کم کمان آن رستم نکل در آمده و او بر شکسته کرد کرده گسست در اطلاق جمعی
از افغانان جو باد و مانده بودند که کلاه حال او کشته جنبی خود را باتک سرادقه و لعطفی او را عشاق کمان
از آنکه گاه بیافتند و آخر حادث وقانحیتی بر بعضه لشکر آن کرد که کشته اکثر موصلات زمان قبلم در محمول بر اتفاق
مینکرده می انگوز که کشته از تیغ و تیر بر صفه غارت گران بیس اسیر شدن و بچه و عاکمان بعد بود
گرفتند و قاطبع کرده رود از راه ایان رایت کنار جو آن جمعه که اولاد بود نه شد شیخ کسیه جو افغانان مرمت
معلوم و مراد کسیه از آن معرکه رو بره بادو چو کوهها کرداشتند جمعی از ملاحظه لغاف تعاقب کشته ذلت بما
فرار کشته خود را اندرون غارها و غفانهای و کوه کشتی در کمرگاه کوه و ایمنی ها می ساختند بر ساختند قرار را بعد کعاب
ها خیال نمی خاک ولی بحال کشته بودند جا العبد جو متعلق بسیان نقی نهاد و گوشه داعی و رد از مران جان با حکمان
رسیده ایران بولا جهاد کشیده بحق آگاهند بوای صعوبت مجمع از آنجا در آنها ملی یافتند القصه افغانان
لغیغ نمانی خیال کهزاد و بعض صدر مقتول اند و کسیران آن بسیار بعد حصر صدقات تحصیر از رسالداد شد و مولد عمارت

بی بابان کرده و از اطراف اضافه بهار هزار لشکر ۱۳ هزار سوار مجمع بعضی از [illegible] آورد حیرت شده به بیکار این جا از راه و دیگر امرا
را خرمان بهر یک کرده با اتحاد و محبت فرستادند و آواز شیر افغن گیتی را فرخ جاه بر در آن سر زمان زبان از خرمی
هم کرده به قلعه های افغانان برای حوالی ابن در آن کرده بی چار کشتن بنام آن والا تبار و لشکر بی شمار رسانیدند و بعد چندی به نام
پادشاه اسلام محمد با معظم حکم صادر شد که از افغان بر او راه جنوب را بکوبد تا حکم فرمان در صلاح گرفته خود را به لاهور
رسانند و در حضور جلیه رکاب دولت و اقبال آواخر سنه ۱۹ نوزده جلوس [illegible] ۱۲ هزار الخلافه رسیدند و پادشاه اسلام محمد مسلط
صوبه پنجه کوه العرض حکم مطلق از کی نخل راه را تحکم خود رواند نشاند و در همین ایام باتفاق امرا و حاجیان طبع
و داعی جبال پر سر دو چهار قاضی عقیدهای خیرالعباد سر از جبهه حسن الدین جهان فاتحه داد الحوادث و تقال ملوک و امرا
جهار شهر را در اجمله شرکا نیز شیخ الاسلام محله صلاح و فلاح از آنشینان بود از عالم هجرت و رحلت
نقد ذخیره عاقبت بحری ابر و خست [illegible] به سبب کوه نی و فی الواقع مثال او نماند نیست در عجز که قضا کم امر
اورنگ راو آن بجا بجای او صفا شد نک علی قلی [illegible] در آمد از حمله شرو که چند خود جهانگیر [illegible]
لوای جوانمرد و دیگر جیش و اقارب مانده بود انچه حصه او رسید دلم ورزید الاجمال خود کرده بسیاری از او [illegible]
بر مستحقان و محتاجان ساخته باقی را بر الدین و دیگر ورثه قسمت نمود [illegible] از قبول لعلاقه و قضا آلات [illegible]
به کلمه و تعلق بنام بنام آن شکیام موفور گشته و در حالت اکثر حاجیان بهادر صوبه دار دکن بودند چهره رسید [illegible]
جو از سپاهیان نامی گرفته [illegible] قلعه دار سالهره از قلعه های آسمان شکوه سر بفلک کشیده [illegible] در کوه قلعه
نکلانه است مقرر بود بعد از افغانان باموافقت ایام در شب هشتم جلوس حاکم جهانگیر صوبه داران بهادر قلعه دو اکثر
قلعه دار از محنت معادن آمده و همه در لواح آن آواز که صحت [illegible] عقاب در لشکر فیض قلعه دار رسید بعد
چند نفر باهری همراه رسید [illegible] بسته در رسیدند قبال [illegible] ابلاغ نموده [illegible] قلعه دار را
اوج سکنی سیادی قلعه آلات تمام در آنجا جو قلعه را زود نجات از آنها والا صبح [illegible] سپاهیان آن
افغانان [illegible] سعی نمود و جهد بسیار [illegible] در خلاص غیض عمال و قدر آن از دولت آن جهان
از آن قلعه [illegible] کار قلعه دار [illegible] آن قلعه و خود را اندر سر شیر و سنان [illegible] و کشتن بر قلعه
از سر فرو [illegible] در خدمت [illegible] گرفتار دلم [illegible] خلاص متعذر بود [illegible]

[illegible] منصب و اعزاز [illegible] قلعه [illegible] سرحد [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] بلدهٔ [illegible] ماکان [illegible] بنیاد [illegible]

[illegible] با محافظه [illegible] قلعه [illegible] و [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] منصب ساخته بودند [illegible]

[illegible] صادر [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] افغان [illegible] جمعی [illegible] بهادر [illegible]

[illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حکم صادر [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ساخته بودند [illegible] محمد [illegible]

[illegible] خزانه [illegible] محمد [illegible]

[illegible] محمد محسن [illegible] حکم [illegible]

[illegible] حکم صادر [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible] محمد علیخان [illegible]

[illegible] محمد محسن [illegible]

[illegible]

[illegible] خزانه [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد محسن [illegible]

[illegible] محمد محسن [illegible]

[illegible] محمد علیخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنها مسلمان متوکل شدند بعد چنان قرار یافت که از جماعت [illegible] دهر دو لالی و نجبای یک ملک از مسلمان و یک هندو [illegible]

معمول باشند دیگر الواحی که در آن سال روی داد بعضی [illegible] و فساد فرقه دهریان [illegible] اجمال اگر

گروهی از دهریان هنود [illegible] که به شبهه [illegible] بوده و [illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کشید و پاره ای از خان ... شده و که هر ... بحضور نوشته و قبل از رسیدن جواب قوام الدین [illegible]

منهی رسید حکم حضور نظام الدین نام ... کوتوال شهر ... جمعی همراه ... را بکشت ... [illegible]

قاضی ... از ... نوشته ... است استحکام در دولت ... جمعی ... [illegible]

دار و کبر قاضی با خواهر زاده خود ... گرفته ... قاضی ... رسیده ... [illegible]

با اظهار ... شیخ ... طلب ... شد قاضی ... از فضلا و ... [illegible]

خرقه ... کوتوال ... آنجا و ... قوام الدین و نظام الدین ... [illegible]

در ... متعذر ... رسید قوام الدین خان ... پادشاه [illegible]

محمد ... حکم ... قوام الدین ... [illegible]

... حکم ... الدین خان ... [illegible]

... لاهور ... واقع شده ... لاهور ... کوتوال [illegible]

... قاضی ... تقصیر ... صوبه دار ... [illegible]

... کوتوال ... حکم ... الدین خان ... [illegible]

خود ... لاهور ... کوتوال ... [illegible]

... کوتوال ... الدین خان ... کوتوال ... حکم ... قاضی [illegible]

... قوام الدین ... لاهور ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکم بر اثبات ... در حق ... و در کتب ... آخر ... و خبلا [illegible]

علاوه ... خلاف ... سلطان [illegible]

رای ... قوام الدین خان ... [illegible]

... بعد از ... همراه او [illegible]

... سال ... حکم [illegible]

... صوبه دار ... حضور ... [illegible]

... آمده ... [illegible]

... دار الخلافه رسید ... خارج ... [illegible]

... و کوتوال ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

راجپوتیه واحمدآباد استقامت ورزیده وبی خبر واثر راجپوتان باید به استیصال انها پرداخت خان بهادر کوکلتاش ... سابق
صوبه دار دکن فوج ودر تسخیر قلعه سالهر تصرف عظیم در آن بود ناگسسته بعهده کار برآمد ومعافان او نیک [illegible]
فام ونشان غلط یاران کرد وفتنه کاران راچنین مغرور کرده را انها وراجپوتیه را انشورش ... ودر بیدار افتاد اول ماه
به بادشاهزاده محمد معظم آگاه خواستند که جرایم خود سازند با بعض وزرای راجپوتیه نموده اند و خود را [illegible] کرده بادشاهزاده
کوکسی خود انها بود و لوای ... بادشاهزاده ... الاعلاج یافته ... به ... اصلاح کشاد ... آن را
هیچ بار ... معاوری ... راجپوتان خود ساخت او محمد اکبر ... اقتضای ایام ... و ... احسان او ... اولاد
زیادکی ... راجپوتان ... گوید ... القدر ... افسون ... واسید ... جهان ... را الحیوت ۱۹۰ ... ار
و ... ساخته ... بادشاهزاده ... کار ... واقفیت ... بعض ... به ... شهزادگی
مصلحت ... بادشاهزاده ... بکار ... وتقاضای ... طمع ... افسون راجپوتان
مرکب ... باید ... آفتیه ... او ... جهان ... چگونه
جسارت ... او ... این خبر ... بادشاهزاده محمد معظم ... محمد اکبر ... تخت
صرف ... بادشاه ... اشاره ... بود ... کرده ...
انقوی ... بادشاهزاده ... کار ... اطراف محمد اکبر ... بادشاهزاده محمد معظم ... حسن
ابدال ... راجپوتان ... بادشاهزاده ... بود این خبر
ساعه ... محمد معظم ... محمد اکبر ... احوال ... اینها ... حق
سجاده ... محمود ... این [illegible]
بطال ... راجپوتیه ... را
وحرصلوت محمد اکبر ... اسماعیل ... مجاهد خان
ودیگر ... مصلحت ... بعضی ... بقصد
فاسقه ... بادشاهزاده ... محمد اکبر
بعضی ... و ... خان ... بامر ... نماند بود

وعلم ...

وتمام فوج ... بادشاهزاده ... تمام ... که
قراول ... بادشاهزاده محمد معظم ... تمام فوج ... پیشکار ... صادر
بادشاهزاده ... حکم ... محمد ... خان ... حسینی
... بادشاهزاده ... محمد معظم ... محمد معظم
... محمد اکبر ... الهم
... محمد معظم ... جلال
بادشاه ... محمد معظم ... بادشاهزاده ... معظم
... بادشاهزاده ... محمد ... سید
... بادشاهزاده محمد اکبر ... سید شهاب الدین ... محمد اکبر
مجبور کردن ... اختیار ... سید شهاب الدین
... محمد اکبر ... محمد
... در
... خود
... شهاب الدین ...
به شهاب الدین ... نموده ... و
... و ... سید
... محمد اکبر ... محمد معظم بود
... محمد اکبر ... که
... سید
... آن
بادشاهزاده محمد معظم ... اظهار ...

وسعی بود در ایام محاصره [illegible] بسیار [illegible] شهادت رسید [illegible]

[illegible] بجا [illegible] خواست [illegible] رساند [illegible] باحضرت [illegible]

[illegible] در سال [illegible] در ایام [illegible]

[illegible] قصبه [illegible] من الجمله [illegible] مشهور [illegible] الضلع [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] قصبه [illegible] باحضرت [illegible]

[illegible] قصبه های معمور [illegible]

قصبه [illegible] و معارف [illegible] واصل [illegible] باحضرت [illegible]

[illegible] قصبه [illegible] آن سید [illegible]

[illegible] در انسال [illegible] واصل [illegible]

[illegible] آن سید [illegible] سید [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible] در همان [illegible] و سال [illegible] واصل [illegible]

[illegible] آن [illegible] اوراق یافته [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible] و مرد [illegible]

[illegible]

[illegible] باحضرت [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] محمد اکبر [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعد [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible]

محمد اکبر [illegible]

[illegible] محمد اکبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد اکبر [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] محمد اکبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد اکبر [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] در کوکب [illegible]

[illegible] در سال [illegible]

[illegible] محمد اکبر [illegible]

[illegible]

ولیم [illegible]

مدار المهام ... سپهبها ... علم طغیان برافراخته در ماه محرم سنه ۲۳ جلوس ... سال ...

کامگار خان افغان ... و میان ... صوبه‌دار ... بود ... سپهبها ...

... در آن ایام ... دستور ...

[illegible]

... خان ... تحفه ...

[illegible]

... رسیده ... خصوص ...

[illegible]

بازار افغان ... بود ... خراسان ... فوج ... سمت ...

... جهان ... ابتدا ... بود ... جهار ... راه ...

... خوف ... حیدر ... چهار ...

... عالم ... سپهبها ... جمیع ... مبلغ ...

[illegible]

... قلعه ...

[illegible]

گردید که میان عظمای جلوس و پسر ... و ... و خواهش ... که ... الکه کفا ... و برکنار در اوای حرب بسیار
سنجیده بامر صورت کرده اند ... ایشان و شیخ ... که ... رعایا به امرا و فوجداران و متصدیان برکس ... دو کله
فساد نمایند میر عبد الکریم را ... بعد ... دادن پادشاه ... و بجلدوی فضلیت ... بود ...
و تحصیل ... تا ... مامور ... مصالح سوار و پیاده همراه ... حکم صادر ... که در اوای حرکه ... کل
... آنکه قرار ساخته در برای ... متصدیان قلعه ارک و حوالی واقع شد ... حال ... دارالسلطنه محمود ...
بوده و طنور ... بخشی ... الشک ... و ... چند کله باروت ... در آن ... سقف ... و ... بسیار
... چند ... پادشاه رسید ... در ... هزار ... باروت واقع شد که کله باروت ... بعد
... آن ... ظاهر شد ... استوای جلوس پادشاه ... دار الخلافه کردید ... کله های باروت ...
متصدیان قلعه ارک و توپخانه در آنجا ... بوده در ... بعد عرض به متصدیان توپخانه قلعه
ارک ... آنچه ... توپخانه ... عمارت ... کار ... بعرض ... متصدی ...
... اگر ... پادشاهی بوده متصدیان قلعه ... کله های باروت ... آنی ... خلق ...
حضرت جلد ... اختیار ... کمال احتراض ... عرض ... در ... لکار ...
... جهار ماه دار السرور برهانپور ... مبلغ ...
... عبد الکریم ... سال ... هزار روپیه
... سرکار ... سال ... هزار روپیه ... جلیه
سرکار ساخته ... اسد وار ... سرکار ... اضافه و آفرین
... سال ... بعرض رسید دلیر خان ... کار طلبی
و افغان ... باباس ... نسل ... دلیر خان ... در عالم شهرت یافت
... شاه ... دلیر خان رفته بود ... پادشاه ... سانه او
... ساخت ... و پادشاه ... محمد اعظم ... متصدیان قلعه ... سرکار ... خند
سال ... که در آتش ... پادشاهزاده محمد معظم ... برای اوقاتی

دیوار ... و جبال ... و کن ... گرد ... بعد ... اکبر ... رسید ... سنگر ... بعضی
... محمد ... اوقات ... بود ... بعد ... سرکار ... فرمان و احکام ... سر ...
بهادر ... و ... متصدیان ... رسید ... محمد اکبر ... تا ... سنگر ...
والله ... بهادر ... سنگر ... محمد اکبر ... الی ... بهادر ... بالله
... ساخته ... دستگیر ... عموم و ... ایم ...
متصدیان ... رسید ... اعتراض ... احکام ... امر ... محمد اکبر
... و ... سنگر ... قلعه ... رسید ... سنگر فوج ... رسید ... کرد ...
و دستگیر ... محمد اکبر ... رسید محمد اکبر ... و چند ... حضرت ...
... بعد ... مجبور ... ساخته ... همان ... از
... محمد اکبر ... نمود ... آلوده محمد اکبر ... و ...
... جنگ ... آن ... جند ... رسید ... ساخته ...
... محمد اکبر ... نموده ...
... محمد اکبر ... کوه ... تمام ... مبلغ ... کوهستان ...
... سرحد ... رسید ... استقبال ... کم ...
... قلعه ... محمد اکبر ...
قلم ... داده **وقایع سال بیست و ششم از جلوس عالمگیر** بعد چند روز در ... جلوس
حضرت خلد مکان ... محمد اکبر ... داده ... کنار
... پادشاه ... دارالسرور برهانپور
برهانپور ... قلعه ارک ... بهادر ... و ... صوبه دکن
باد ... متصدیان ... سعادت ... اکبر ...
... پادشاه جهان ... امور ملک

سرداری شهاب الدین خان برای تسخیر قلعه [illegible] تعین نموده و از شهاب الدین خان انچه شرط سعی و [illegible]
وکمین نقب و دواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و [illegible] بود بظهور آمد لاکن قلعه دار از [illegible] از جمله مرتبه های
از موده کار و تجربه دیده روزگار در مقابل جرأت [illegible] افواج پادشاهی کاری از پیش نمی رفت [illegible] از جمله
مفعنه آن فوج [illegible] القلعه [illegible] بسیار [illegible] جسم گرفته [illegible]
[illegible] کار [illegible] از ان بظهور می آمد بعد [illegible] مصلحت شهاب الدین خان را بحضور طلبیده حکم
بهادر کوکلتاش [illegible] برای تسخیر القلعه تعین فرمودند [illegible] فتح جنگ [illegible] انچه شرط سرداری و [illegible]
نقبها [illegible] و [illegible] بامر [illegible] تسخیر [illegible] کاری ساخته [illegible]
کوکلتاش [illegible] قلعه [illegible] مصالح [illegible] و جمیع [illegible]
و بسیاری جاها و قلعه [illegible] قلعه [illegible] آورده همان [illegible] شرط قلعه داری
و احتیاطی [illegible] بظهور آمده [illegible] سرباز و [illegible]
[illegible] می بستند و در قلعه [illegible] مصالح [illegible]
اصلا [illegible] و انواع [illegible] و قلعه دار [illegible] خان [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] در [illegible] قلعه [illegible] بجمعی از [illegible]
[illegible] در دفعه [illegible] سنگهای کلان و [illegible] آتش [illegible]
[illegible] قلعه دار [illegible]
[illegible] با [illegible] سنگهای [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] سنگهای [illegible]
[illegible]
تمام [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] تا دروازه قلعه رسیدند.

طرف راه دره گوکن [illegible] مامور گردیده بود [illegible] آباد که کفار را [illegible] باج کنان و انحاط دره های قلعه و کوه های
سر بفلک کشیده پر از اشجار خار دار و جنگلهای دشوار گذار [illegible] و آن [illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible] و دیگر [illegible] پادشاهی [illegible]
و کفار [illegible] تسخیر [illegible] مثل [illegible] و کوه [illegible]
[illegible] اصلا [illegible]
[illegible] پادشاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاهزاده [illegible] حضرت خلد مکان [illegible]
فرمان [illegible] صادر شد ذکر سال [illegible] از جلوس عالمگیر پادشاه و پادشاهزاده محمد [illegible] برای تسخیر قلعه [illegible]
مامور گردیده بود اگرچه قلعه [illegible] قلعه [illegible] محاصره [illegible]
[illegible] بمحاصره [illegible] خان
نام [illegible] قلعه دار [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] پادشاهزاده محمد [illegible] قلعه دار [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
فرمان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] کار محاصره [illegible] و قلعه [illegible] تسخیر [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] پادشاهزاده [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] حضرت خلد مکانی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] تسخیر
[illegible] پادشاهی [illegible] تسخیر [illegible] قلعه های [illegible]
[illegible] محاصره [illegible] حضرت خلد مکانی [illegible] اول بار وقع

نعم و خانجهان بهادر فیروز موافق که او لعمان آورده بود پیش بلوغ به نصیر راه طی نموده بعد از کوه اکبر اسمعال پیش
رسیده آن رسید که ما طلا اکبر در اوبره و خود او خلاصه زمان تا با این بند بکله حاصل کلام بعد کفو بسیار که
کاری خواسته شد مشاء حسن خانجهان بهادر تربیت حسن حسب کلام الحاج حالت روز کوچ فیروز که خوبهای که برای مصالح
مرحله قبان تخرج مبلغ کلی خو بهادر زمین تنگ الاخ فرو آنجا بهم اسپ زنند مردم قلعه لوجی تمام برکنگرهای
اطراف جمع آمده طبل و نقاره حرفهای ناگفتنی بزبان آوردند بعد قاسم حالم کیا که در سه سالی که کار طلب
شهرت تمام گشته بود حرفهای خدمت مامور که او از فیروزی کهتر مجال نمی گذاشت کاری ساختند احمد باد شاه اسم القلعه
موجود رو تصرف داشته قاسم خان برای خدمت دیگر مامور فیروز بعد از یک سنبهای بالاکار قلعه دار را مسخر
فرستادن زر و خلعت و کمر مرصع و مبلغ لک فسان قلعه داران دیگر اعتبار داده از آن قلعه لعد بیود برای
اکثر قلعههای ناحی مورد بغی شکستنام حالی قلعدار بهیر معزی عبد الکریم نام که یکی از زمینداران اطراف و اعام مسخر بود
ساخته اقلعه دار حلبه القلعه را تیر و باد شاهی در آنوقت احال بذکر زمین محمد اکبر را ابراهی می کشاد بعد که
محمد اکبر در راهی رفته بحال سنبهای جهنم که ماه اولاد امیران موجود در سلوک و ملاذ از موافق شان باد شاه زاده
فخورهای آمد و ای مردم که همراه محمد اکبر از راه موقوفی و حوش آشیانه سنبهای ملکفر چه دستمال بهادر راجع
با مال بوم محمد اکبر رسیده بود گفته و ای از کماهی محاسن ساختن ویه سنبها بگوش اهل حضور باحلی
ملکان بگوش گفتن و شنیدن از استماع نمالت دیگر چیز بعلی موج لشکر دارای اعتقاد خاطر خلف الصدق
حدیقه الملک اسپ حق برای تسخیر قلعه امیرای عز شهرت یافتن دیلا محمد اکبر مصلحی در آن دانست که بود است
بهره بیاران برساند و نجابها خوده ترمیم داده ذخیره بسیار او را در جهار روز موجود که حقیقت روان نمود اسوا
سنبهای با فوجهای جمع از آن اطراف و در باکوش اما اللایق فرزند از ملاحظه توهم باد شاه نواب شاه جهان جنگ برای
کرد برادر بادشاه بیاس آن اخراج نمود و محمد اکبر بازار دوراه اولیای امال ضیا الدین محمد بهیجا علی
و جهان بیگ ابو سعید دیگر جهار را امستوی بود و در راه برای محمد اکبر بود فروها علیم روداد از فرح دنبال
آن جمع بهادر آمیز جهار از ما مواقف الکام بکن توالع الکام گشته اقبال تر شعبان باد شاهزاده اراده رفته که الکام
نمی گشت تکفیر الکام گفت برای رسید از آن جمع و حاکم گشتن لوالع قلمرو داران اسب تحیر … در جهان دار

بابا لشا

بابا و شاهزاده بزار و مدار آن پیش آمده بود که احوال اسپه بجلدی تمام حکومت حصر حیله مکان عرض مستوفی در آن
درج کرده اکبر الکه در نقد و نسیه معانی تنواه حبس گفت به بندر بوری بالای جهازات مرتب همراه یکی از خدمای باد شاه
نوشته محمد اکبر را حواله او نموده روانه حضور نماید بعد که الحسن حیله کا ال رسید حکم بنام متصدیان بندر سورت
صادر گشته که موافق الالتماس امام کمک لعمات آنقه متصدی بوری حاجی فاضل نام از اهرام اسلحه با خلال جهازات
باد شاه و حاکم الامعل مورد با همراهان اسپ آلاسرائی فرستادن گفت و او که محمد اکبر را با مرام گفت با قسم مصو
رسیده همراهان را با احترام تمام روز روانه نماید و الاجیح مامور کرده بنواب رای بابل ساختن آن دیار رسیده
دار و حکم مشجار من بعضی و بعض فوج مصرف برای تمام کمک مستوفی باد شاه زاده محمد اکبر را حواله حکم سلیمان
باعزاز تمام بعبود انجه در آن محمد اکبر گذشته اگر چه بروان مجلس صحیح که به ماه انجه از زمان محمد هاشم
مهربانی که بخت و واقعه انکار بود و خواهر زاده محمد ابراهیم مستوفی الممالک ایران گوید … برای او آمده محمد اکبر مهمانی
کرده بود محمد ایوانخ شنیده بیهان قلم سید لعل … محمد اکبر بیشتر الحلقه ایالت بسلیمان رسید
محمد ابراهیم سال بامرام مهمانداری لعلی فیروز و منصور جایکه … الاصم اسداله حاکم بود که اول
حضور محمد اکبر الا شهرت یحیان رضی و مرجع لک گشته روانه اصفهان نماید که همراهان محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز
خبر ساختند و برای تعظیم صاحبی و سر انجام ما یحتاج ضروری و انجه موجب طلب اشتهاری که در هندوستان برای خود
مشغول مال وانبه و اشیاء … دیگر ما کوهی و ملبوس ساده حجم شینوی … تا که نزد فروغ بعد از آنکه محمد اکبر
گروه که نزدیک اصفهان رسید در باغ پادشاهی فرود آورده شاه سلیمان خود با تاج استقبال نمود محمد اکبر در دروازه
باغ رفته با تاج قلعه الماس و یاقوت پیش کشی بها با شاه ملاقات نمود کمر الکه بعد از … عرض تعارف … در روز
هم در دولت گرفته ملاقات و ملازمت نماید که در هندوستان در حالی عرض آمدن نزد اولیای شاه … باظهار بسیفت
تمام حرف تقدیم کوبال کسی از اشعار خاقانی گشته که … مهمان خوانش که انها خواهر از روی کفعت
و اظهار انقلاب … که در دستار بود که … و محمد اکبر هم کسی از شعرهای … در جواب خواند و بعد آن
خوراک … ساعی … گشته بالای با منداران … و مجالس کار کاشان و جمعیت … سکان
فرود آمدن محمد اکبر ابو اعیه بود با کم … روانه شده … ساز … بود بسیار همواره

بر حضور والا بادشاهزاده نوحی و حیلهای بیشمار چنانکه نوار محمد اکبر چنانچه در ذکر مجملی رسانند و محمد اکبر هم جائی تمام چنین
خود را برسد و الا رسانده شنیدن نوازش نمود و باطراف در لعجل ماند و اقل نگهبند لعل شهر رسیده شاه زاده
در راه مهابت خان محمد اکبر حوالی جلوس کشیده بر اطراف تمام ممالک از برای رفع آتش شعر ساخته بود و حریق
کن بر رفقا بیش شما سلام شما اگر جای خود جنگ بخواهند نمود و بار روز دیگر شاه بوندی بادشاهزاده رفته
لمحه نسبت کلمات دلیران و دلاوران طبیان الا آنکه محمد اکبر را همراه گرفته بخانه خود آورده و در ضیافتهای رنگین و
محلها بیشمار چون قصاب و لاغر چران بود و از برای جهان روشن با اشجار صحرا و بیابان برای تبدیل
لباس بهم رسیده از برای میمنت محمد اکبر را ساخت خود او ضیافتها نمود و بنواختهای شکوفه و میوه از هوا بر زده نکال
انوار همه درختان طرز داده از این بندی تمامه بعده بر بادشاهزاده محمد اکبر ساخت او بعد آن و فور مروارید و
تماشا و ملاحظه گرد روی بنمود و گفتی جوان مروارید چو دریا با نقره و طلا با شمامت تمام از اشجار باغ بر آورده
ابر او شکوفه و ثمره بار آورد و الا در جواهرخانه هندوستان غیر القدر جواهری آمده هر اکر خواهند ارا الوا
جواهر الای شدی باج می توانستند نمود و از برای اخبار لعلاقه شاه جهان آنقدر اخذ نموده لختی تمام بسر اکبر از
هندوستان رسیده بادشاه رسیده بادشاهزاده نظام الدین شاه آمده شکر مبارکباد با انجمن ملازم مهماندار
برای آوردن او لعلی تمام شمامه خوبه بسر خود نوشته بادشاه زاده محمد اکبر حوالی دل داده بسر برای من در
هندوستان که از آنسته این لوم خدا انتهار از جوی طلبیده بسر دیگر بدانم هر آنچه بادشاه مهمند در دستان
مهماندار و باجواز طلبیدن مبالغه نمود محمد اکبر در منع آن ساختی و انکار زیاد از کار او و بیان حوال نظام داد
در آن سال بسیاری بی حد دادی بوس بس او در حوالی لختی بعد چار و او کوه نشان فرنگی و هزار ما حال شان خواهم نمود
لعل محمد اکبر در انکار قرب عقل او مبالغه از حد گذرانیده تا آنکه احوال او ضحه عیش نمود محمد اکبر خود را به خلوت رسیده مصلحتها
شاه جهان یافته رسمان اکبر علی او را آنقدم و شاه روزی برای نگاه داشتن محمد اکبر نمودن بسیاری اوقات نمود لعل
بر الکلف امداد برای آنکه هندوستان طبیان الله شاه جهان دلقه ضاحبان بدرا کشیده مهمان عزیز یافته لعقد
از شمار انکار بر هرات افتد خواهم در آنکه نخواهم کوشید لعل جنگ کاه بر سلطان شاه و لعل عبادات
نمود و سلطان حسین قائم مقام او که به قندهار داری و مهمان نوازی بادشاهزاده بست پسانی یاد کوشید

رفتن بادشاهزاده بست پسانی یاد کوشید رفتن بادشاهزاده مدت آورده جمله الملک اسد خان بشهرت واقعه حقیقت
جلو مرکبان والا لشکر امرا فوج و جمع طبیان آقا و شاه جهان در حوالی کوه بر واقعه کفران حقیقه با در بهینه
و بنا در هندوستان کشته بر انجام ضروری را می نویسند بعد رسیدن جواب قتیل محمد اکبر با حد سمت ماه خود را
بمعاف جوانان صحبت بعده بر خبر خلاف آنکه بادشاهزاده محمد اکبر بار کشیده و در عرض راه واپس وقت و بسیار
راه یافت اخر لشکر اجمعین طبیان الله آمده هوای سرزمین جوق بر اراضی غیرمسلمان و امر حصن سال بیده در
نواح کرم سیر حد خراسان بر زمین هندوستان است رفته نشسته حکام انجا نوشته بر آن
بر موجب فرمان سرداران بمن دار شدند لعده حوج دریای بر اراضی حرج بادشاهزاده معز کرده بر محصول نواع
ایران تحویل نمود حسب الحکم نوشته بر بر بادشاهزاده محمد اکبر را با امرا بر کار جبار الفرق افتد تا کرد ازار
سوار کرده رکاب در و مرد کاری برای رعیت همراه نمایند بعده بادشاهزاده در نواح کرم سیر خراسان رفته بخوشی و
خوبی اوقات فرصت گذرانید تا آنکه از روی سلطنت هندوستان درآمد بعهد سلطنت حضرت خلد مکان اکبر کنار بای
برای عاقبت رفته حاجات شاهی بسر برده بر دنیا چشم بستن دو دیده هر حصه بجامه ملک اسکندر

ذکر سال سیم از جلوس معلی بادشاه

الحمد محمد اورنگ زیب بادشاه این بر سه سال که ما بعد ملاحظه جا جابجا
فتح کارها رادیده و فرمانهای دیگر نمود لتبرا احوال این ایام را بیان بر از لعمال آن قلم مید نوان
نمود الا انچه اکثر راویان معتبر گفته بر بعمال گرده در حاضری غزال شاه محمد معظم خان اکبر
یافته حضور بود و اقوال او اعتماد کامل بسیار و هم در سوانح رد و حقی بر احمد الاحسانی نموده تحقیق
اعتقاد و اقوال اکبر و هم بر حال قلم بسته از اولیای سیخه و بیان راوی و دو تکیف و بیم صاحب دیکو بسی
بر حال کسیکه در آن دو نسخه در آنچه معاف و رسم لعده و او الاستقاد و بعض اکبر العهد که بادشاهزاده محمد معظم
که اسنجر و ملحق الوف از آن ام در بر در قصر و مصاحبان سنبهای حنیفه ما الکار بود و آن طرف او هم کرد انحاح
بادشاه پیش الفوق عسکر بقیه نوده برای بنده بعضی ان الصلح بعض نفاق دار و خفه و لکانه ها بیستون بادشاه
و لکن در محاطر بسیار و احسن کرده است لوهه و احکام حق آن الله بهلولیان و نا گوهم بر اکبر همراهی نام از ده وقف
کار الساق لوف و غلوله بر کالام بر اکمال اکبر الو الا بیکس آوردهای بادشاهزاده محمد معظم بود و در همان ایام اورا

منصب بیهصدی سرافرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته اند الحکم مرتضی بوده اند در منصوبه بازی دوالی
سلیم و شیخ حسن مجلس نقاره شاد گردید [illegible] همراه داده تومار فوج هندی بیک [illegible] بعده بعد و تحال [illegible]
محمد مراد [illegible] بخدمت واقعه نگاری کمک دکن سرافرازی گشت و واقعه نگار فوج بادشاهزاده اعز [illegible] ساخته
[illegible] العام او [illegible] و خلعت و اضافه سرافرازی بخشیده ما بین [illegible] آن فوجهای [illegible] و
دریای تنگ حکمهای عظیم با هم اول بادشاهزاده روداد و بعده جمع [illegible] بادشاهی [illegible]
رسیده قرار اختیار [illegible] موضع [illegible] قلعه [illegible] رسیده حاکم [illegible]
[illegible] از سرداران قلعه کشا [illegible] و شرط جانب الی الظهور آید و جان نثار خان و [illegible] امیر نامی
دیگر از [illegible] آخر در ایام [illegible] در کردیده [illegible] در لسبار قلعه بود
و [illegible] موافقت [illegible] و کافران [illegible] راه [illegible] ساختند
وار آنکه یکطرف دریای شور و دو طرف کوههای [illegible] بسیار واقع شده [illegible] عظیم
که [illegible] بالا [illegible] و ازانجا [illegible] و انسان [illegible] بارجیال
و [illegible] سمت [illegible] دیگر [illegible] صایع [illegible] و
[illegible] رسیده [illegible] کنیم [illegible] رسید و [illegible] جال
احوال [illegible] حالی که داشتند [illegible] در طولیه
هیچ امر [illegible] بعده [illegible] سید [illegible] مرتضی
[illegible] حکم صادر [illegible] بادشاهزاده [illegible] از جمله
جهازان [illegible] جهاز [illegible] بیراه
بر کشتیها ذخیره گرفته تا [illegible] سید جاوار
هر امیری [illegible] حکم [illegible] بادشاهزاده رسید [illegible]
[illegible] بحضور رسیده [illegible] ابوالحسن
[illegible] بادشاهزاده [illegible] العداوه

[illegible] و ظلم باد بر سلسلهٔ [illegible] و [illegible] محمود [illegible] بعد [illegible] رسید و
[illegible] در [illegible] دار الحرب [illegible] ملک [illegible] تسخیر [illegible] و رساندن [illegible]
[illegible] عالی ساخته بود و در [illegible] رسیده [illegible] امرای [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] او [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] در آمد [illegible] و اختیار [illegible]
[illegible] بحضور رسیده [illegible] تسخیر حیدرآباد و [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] امرای [illegible] حضور [illegible] بادشاه
[illegible] تسخیر حیدرآباد [illegible] ابوالحسن [illegible] بهادر [illegible] پسران او [illegible]
حضور [illegible] خان بهادر [illegible] امرای دیگر [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] خان [illegible] و [illegible] عبد الله خان [illegible] نثار خان [illegible] و
دیگر جمیع امرای [illegible] تسخیر ملک [illegible] رسیده در [illegible]
میرزا محمد [illegible] حضور [illegible] حضور [illegible] بادشاه
ابوالحسن [illegible] رسیده [illegible] ابوالحسن [illegible] فتح [illegible]
[illegible] صد و پنجاه [illegible] منجمله [illegible] و در خلوت
ارشاد [illegible] بعضی افعال [illegible] رسیده [illegible] کلیه
[illegible] جان نثار [illegible] و دیگران [illegible]
[illegible] و کلام [illegible]
[illegible] مقدور [illegible]
[illegible] میرزا محمد [illegible] حکم [illegible] ابوالحسن [illegible]

جهان فرنی و معنی و تحفه بوده طلب نمود ابوالحسن باظهار قصه‌های شهر جواهرات به والا ام اکرمید استم تعادت
خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارسال نمود هر چه در عهد علی حضرت اعلی الحاکمین لائق ارسال
بارگاه جهان مطاع و الکان رکاب بود و هر چه الله قبض املاک صحبت بموافق حکم و بعضی در دو هفتاد بحضور
ارسال داشته بود و چند بار حضرت اکسیر شنیده و بار بار شنیده که بی‌ها معه یا قوتها در طالعی و فیل
ارسال داشت حواله نمود بعضی در کله و کلام الکه مرزا محمد موافق للارشاد خداوند جمیع ابوالحسن ابراهیم گرفته نیمجای
در اموال و جواهر بسیار می آمد و قابل ساختی اما روزی بعرض بعضی مذکوران از رسائل ابوالحسن بر آمد
جهانم پادشاه این الکه محصر گوینده عرض میرزا محمد امراه تشنیع و توبیخ آشفته گفت چه شمار المرسی را بود
پادشاه رحم و اطلاق نمانده از اسماع چنین کلمات تشنیع حضرت عالمگیر بر زبانیه گرانی خاطر مبارک
پادشاه پیشکش ابوالحسن در جواب گفت چه مرزا محمد این اعتراض شما خلو گشته تا پادشاه گفته
نتوانیم عالمگیر را پادشاه پادشاهان گوئیم نتوانیم محمد او را منسوب به صنف رعایا ما عالمگیر را چه جهت بسته جیب او است
دنیا بجان این چنین ارشنیع الحکم لقب سالار جان وقال با ربع شود و خود هم الکرسی برای حالات ملک
را الکن نمود ساخته بعد بجای آخرت گفته و مرزا محمد نفلا او جمیع لوات نمود شنیده و می گفت چه در هیچ
کلم منی الا او بگرفتیم ابوالحسن سالار احوال فاختم اللادرین بکرده ابوالحسن هم لاجواب ساخت القصه بعده
میرزا محمد را ابوالحسن مراجعت نمود چنانکه بعضی فوج قاهره مردانی پادشاه سواره محمد معظم و حاکمجهان بهادر کوکلتاش
ابوالحسن رسید ابراهیم خان حرف ملک سالار ابرانی محمد و سپه سالار حیدر لاد گوینده مجیب
خلیل الله خان ساخته با پنج منهاج و پستم سلاده لشکر دادالی صاحب السیف والقلم و سپهسالار الاسس
و سپه جمعی باد دا وزیر بود و دیگر امرای رزم دیده کار ازمای چنانچه جهان بلاد در مقابل فوج پادشاه
مرخص فرمودند بعد از فوجهای باین مرحمت سکالو و حیدر الملک به رسید از انکه پادشاهزاده محمد معظم
منجواره با مقدور کار گاه شد به خلیل الله خان پیغام نمود چه اگر ابوالحسن با اظهار ندامت والتماس عفو
آمده دست اختیار دادن و انکار از امور ملکی کوتاه نمود تقصیرات او هم بر کنار سپرده را انگیزد وجه
بعضی از قصبه‌های منند پادشاهیه قدوی مختار آورده دست ازان برداشته بار جواله متصدیان باد

نمایه و یک لکهای فرنگ سابق و لاحق بلا توقف و اهمال روانه بارگاه سلطانی تا برای عفو تقصیرات او
بحضور معروض داشته آید امرای با فرض بهادر دکنی از راه عزور نجوانهای جهان آمدند دو دفعه حصار بابی به آید
بهمن خان باکه کارخانه صف گذشته طرفین متوجه گردیده و لشکر فوجهای بکشیدن در آمد از جمله مجادلات که با خانجهان
بهادر کوکلتاش روداد اکثر به ادنی انتهی کلام بر این نتوانستم داد مجملی از دکر خانجهان بها درمی
آورد روزی محاربه با خلیل الله خان روداد همراهان خانجهان بهادر زیاده از گروه هزار سوار نبود و با امرای
ابوالحسن زیاده از سه هزار سوار جرار بوده و برادر اول همت خان بهادر گرم نمود بعد از صبح کوس کرنای رزم
بلند آوازه گشته و صدای توپ و غرش بان میان رعد و آسمان پیچیده و چنان محاربه عظیم روداد تا سه
پهر روز لشکر بهاف فتحهای کشتهای سپید آمد و از خون چون سنگ زمین گلنار گشته و از سرداران طرفین زخمی
گشته و چهار طرف فوج پادشاهی اکثر و از جلیبان گرفتند سپاه از دور و تیغ بر هم نهاده
از دو دست ازهم بر جسم نهاده و بر همت خان بهادر هم از ان فوج چنان عرصه تنگ شده که هر دو با
برای طلب کومک کهکاران اکثر علیه عقیم پیغام لشکر او برسید و خانجهان بهادر طرف مغلوب فوج دکن گشته
در فرصتی حالاتی خود او و دلاوران نمود و به ساعت بر نجم دکنی می افتد و درین ضمن بر جان به طلب
به امین از سایر کیش حاجیان شهیر گوینده گی و تنبکار شد او از دور کارکوکلی و بند بوق منیر شد
استادان و بهاله در دست خود استقبال فیل سالار حاجی بهادر رسیده فریاد بلند نمود فیلبان ابوالحسن
سردار گوید الم و خوار نمود طرف خانجهان بهادر از انداختن خانجهان بهادر فریاد آمد که من خاصه من و او را ترحمت بهادر
انداختن بهاله توقف چنان دراواله با نما گوکسی نسب روانه آخر در الهالاس از بریگهن ساخت و به تمام فوج
پادشاهی عرصه تنگ گشته و به ساعتی از طرف برادر او و چند او پیغام علیه عظیم برسید و هیچ نمانده
لوحه شکست بر فوج خانجهان بهادر افتد درین حالت فیل مست اعلام سلکه در فیلخانه او بسته بود
فیلبان زنجیر گسسته حمله نموده در دین او داد او را او الله که میان فوج همت خان بهادر رسانیده او و بهای
نامی و سایر ان صف شکن فوج ابوالحسن مقابل همت خان بهادر سپاهی که داخل در آنجا بوده فیل
مقابل بر کسانی حمله می آورد از صدای زنجیر و صدمه خرطوم فیل زیر آن تمام دکن خصم می افتاد

و اسپان دو سه سردار نامی برقص اجل درآمده مجروح بازگشتند و سواران خود را از بالای زین بر زمین برگون
ساختند و هزیمت در فوج دکن افتاد و خانجهان بهادر حسب الحکم شادیانه فتح نواختن فرمود و همای حشمت اقبال
[illegible] و غنیمت بسیار از فیلان و اسپان [illegible] بدست بهادران جانباز افتاد و [illegible] روز در آن [illegible]
مقام نموده انتظار فوج بادشاهزاده برده لعض سرداران عقب مانده بودند کشیده جانثاران [illegible]
را برای تسخیر کوهی [illegible] در [illegible] و مضافات آن الوالحی رفته بود لعض [illegible] و جانثار خان [illegible]
کوهی مذکور را خود در [illegible] قایم نموده فوج دکن [illegible] کوه [illegible]
مکرر اگر کوهی بر آمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران الوالحی [illegible] داده در مجادله کوهی [illegible]
تا آنکه [illegible] سوار دیگر از فوج خاصه بادشاهزاده [illegible] و [illegible]
رسیده و فوجها مقابل بادشاهزاده [illegible] چند روز [illegible] احکام [illegible] صعب افتاد
تا سه روز جنگهای عظیم رو داد و در هر جنگ جمع کثیر از هر دو طرف [illegible] بار دو
چهارم [illegible] محاربه [illegible] اتفاق افتاد همت خان بهادر و سید عبدالله خان و [illegible]
و [illegible] دلوان و فوج خانجهان بهادر [illegible] سرداران فوج بادشاهزاده
لشکر دکن را [illegible] سید عبدالله خان و [illegible] مصلحت تعاقب فوج دکن
دانسته بادشاهزاده و خانجهان بهادر بتقاضای مصلحت به تعاقب فوج دکن [illegible]
همانجا خیمه [illegible] مقام [illegible] فتح [illegible]
بادشاهزاده [illegible] بادشاهزاده [illegible] کدورت خاطر داشته [illegible] خانجهان
بهادر [illegible] در لشکر او بسیار رواج یافته بود [illegible] در میان صادر [illegible]
[illegible] بادشاهزاده محمد اکبر هم با وجود [illegible]
خانجهان بهادر در لشکر [illegible] بادشاهزاده [illegible] میر نور الله [illegible]
[illegible] بعرض رسیده بود [illegible] سلوک [illegible] بعرض حضرت [illegible]
رسید و [illegible] فرمان [illegible] آمیز صادر [illegible] گستاخی عرضه [illegible] دیوان نسبت به خواهی

نسبت بالاو اصلاً

نسبت بالاو [illegible] کلمات نا گفتنی بزبان می آورد و لعض [illegible] خلاف مرضی بادشاه بظهور می آید لهذا از چهره جلیل
خاطر الطرف خانجهان بهادر [illegible] بعنایات [illegible] می افزود ذکر سال بیست و ششم
از جلوس عالمگیر [illegible] حضرت [illegible] فوج [illegible] سید [illegible] و مرضی [illegible] بظهور
آمده [illegible] فوج دکن [illegible] بعضی [illegible] باحترام [illegible]
[illegible] تمام بادشاهزاده شاه عالم و خانجهان بهادر [illegible] خاطر
بادشاهزاده [illegible] سرداران الوالحی [illegible] بادشاهزاده
[illegible] و [illegible] سپاهی [illegible] مبادا [illegible] و لعض
[illegible] بادشاهزاده و
بهادر [illegible] خاطر [illegible] گشتند [illegible]
و لعد [illegible] خلل و اعراض بادشاه عالم [illegible] در کمال اعراض [illegible]
صادر [illegible] خانجهان بهادر [illegible] شاه عالم [illegible]
[illegible] صبح آن [illegible] خانجهان بهادر [illegible] جمع ساخته [illegible]
[illegible] سرداران [illegible] شاه عالم [illegible] صلح و دفع فساد [illegible]
[illegible] در میان [illegible] خانجهان بهادر [illegible] خاطر [illegible] بادشاه [illegible]
مصلحت [illegible] و بعضی [illegible] سید عبدالله خان و [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible] تمام [illegible] روز دیگر [illegible]
بار [illegible] در خلوت [illegible] خانجهان بهادر [illegible] سرداران [illegible] جهان [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] مجال [illegible]
[illegible] صلح [illegible] خانجهان بهادر [illegible]
[illegible] والا [illegible] بادشاهزاده [illegible] سردار
[illegible] شاه عالم [illegible] جنید [illegible]

مقیم دارند ما و خود سبب اعتماض رعایتی بسبب شما العیاذ آمده معصوص باشد گشته ایم باز از راه اصلاح کار طبعی
و کمال امن دولت و آرزوی شما و ابوالحسن صلاح در آن شد انهم چه اگر شما از گشته ولدی نسیم و کهر و دیگر
محال بر جدگی تصرف شدهای پادشاهی در آن دولت بهانه شد بر گشته زده اینجمع ساز و سلسله دست آورانیکه
عفو تقصیرات و نرم عنی ابوالحسن ساخته بحضور محروسی دارالعدالت کرد این پیغام صحیح رسید نام ملا محمد علی شاه
به محمد ابراهیم بر فوج رسید و محمد ابراهیم جوابی پیام برای خراسان او بود بر صلح جواب آن با سرداران دیگر طلبیدن
اولاد شیخ منهاج و رستم را او زنار داد دیگر جهالت کشان تمنی اللغو گشته بیان و گفته تحقیق این مضمون در
جواب گفتند که قلعه و برج بسیم برای لشکر پنهان و غیرها و آن بنیادات و تحکیم لایق اسم نصایح دار او ر
حربیه دار ابوالحسن و اقبال بیان توپخانه [illegible] و شیر آوردن خوان حاضر امروز بر آمد محال رسید و از
[illegible] خلق از خواص افراد [illegible] بیان [illegible] فتح [illegible] ابوالحسن [illegible] جالی بسیار
آن [illegible] صدای [illegible] پادشاهانه و [illegible] غنیمت دولت [illegible] فوج پادشاه
[illegible] پادشاهانه [illegible] فوج [illegible] پادشاهانه [illegible]
[illegible] صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران [illegible]
[illegible] سید عبدالله خان [illegible]
[illegible] الولد [illegible]
با خود گرفته [illegible] کارزار [illegible] سرداران ابوالحسن [illegible]
صلاح کارداران [illegible] روانه ساخته [illegible]
در جنگ [illegible] فوج [illegible]
فوج [illegible] افواج پادشاهی [illegible] فوج [illegible] سردار [illegible] کارزار
[illegible] سید عبدالله خان [illegible]
[illegible] بهادران [illegible]
[illegible] کار آوردند [illegible] بهادرانه [illegible]

کارزار [illegible]

کارزار آمد و صدای دار و گیر دران دشت بر خاست [illegible] کارزار [illegible] دلاوران [illegible]
[illegible] فوج [illegible] موج [illegible] آمد [illegible] و تیر و تیغ و سنان
روان [illegible] سرداران [illegible] کارزار
[illegible] شاه [illegible] بهادر [illegible]
خان [illegible] سید عبدالله خان [illegible] فوج [illegible]
[illegible] کارزار [illegible]
[illegible] سرداران ابوالحسن [illegible] شیخ منهاج
[illegible] پادشاهانه [illegible] فوج [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] محفوظ
[illegible] مقابله [illegible]
[illegible] شاه [illegible] خان [illegible]
[illegible]
روانه ساختند [illegible]
تمام [illegible] کارزار [illegible]
[illegible] فوج پادشاهی [illegible]
شیخ منهاج و رستم [illegible] شاه [illegible]
[illegible] روانه [illegible] سید عبدالله خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سردار [illegible] فوج [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] پادشاهانه [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible]

[illegible]

در او ... بهار ... رسانند ... رسیده ... اولاد ... و حال ... [illegible]

بنیاد و فساد ... آوازه ... کلمه ... [illegible]

در ... الحسن ... کار ... سلطان ... [illegible]

... سادات ... [illegible]

... اعتبار ... [illegible]

... عبد الله قطب شاه رسیده ... [illegible]

[illegible]

قسم

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اردو ... رسید ... اتصال ... [illegible]

[illegible] ... حاکم ... [illegible]

[illegible] ... ابوالحسن ... [illegible]

[illegible] ... شاه عالم ... [illegible]

[illegible] ... بهادر ... [illegible]

[illegible] ... شاه عالم ... [illegible]

[illegible] ... بهادر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بهادر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابوالحسن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوچ [illegible]

محمد امین خان بهادر با ملازمان ... بعد ... سید ... فیروز جنگ ... و ... خان و ... خان
و دیگر امرای ... [illegible] ... بهادر ... [illegible]
... [illegible] ... محمد ... سال ... [illegible]
... [illegible] ... بهادر ... [illegible]
دلاوران ... [illegible] ... خان ... [illegible]
هم ... [illegible] ... سپاه ... [illegible]
در ... آن فوج ... [illegible]
بهادر فیروز جنگ ... [illegible]
... [illegible] ... جنگ ... [illegible]
... [illegible]
بهادر ... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible]
قلعه ... [illegible] ... فیروز جنگ ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... بهادر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... محمد ... خان بهادر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
قلعه ... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]

متوجه تسخیر ... [illegible] ... شعبان المعظم ... [illegible]
... [illegible] ... شاه عالم ... [illegible]
بهادر فیروز جنگ ... [illegible] ... محمد ... [illegible]
... [illegible] ... قلعه ... [illegible]
... [illegible]
... شاه عالم ... [illegible] ... قلعه ... [illegible]
... [illegible] ... شاه عالم ... [illegible]
... [illegible] ... قلعه ... [illegible]
... [illegible] ... محمد ... [illegible]
... [illegible] ... قلعه ... [illegible]
نام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... قلعه ... [illegible]
... [illegible] ... قلعه ... [illegible]
... [illegible] ... قلعه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... قلعه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... شاه عالم ... [illegible]

با وجود آنکه از شاه ... قلی ... مقتضیات ساخته و حکم ... عبدالله خان ... اخراج ... از لشکر ...

[illegible]

ذکر وقایع سال ... از جلوس میمنت مانوس ... هزار و ...

[illegible]

در خانه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جاوراما بواجی رحم و تو منج شد و دکای حقوبان سیاست گفته کوای لهما خجندی و رکی خجندی شاه و فردوسی نور الشاه از زبان او طلیعی لعذ [illegible] کار

او [illegible] رسید و دست [illegible] گذشتند [illegible] نور الساه [illegible]

رسائل [illegible] ساختند [illegible]

[illegible]

[illegible]

ماه رجب [illegible] ماه از محاصره گذشته سپه‌سالار [illegible] بهادر فیروز جنگ [illegible]

جانبازیهای حصار [illegible]

[illegible]

الوالحسن ... الصلح ... افعال ... الصلح ... معانی العبد ... کال ... تحریر ... خوش ...

اعراض ... حکم ... هر چند ... قضا ... و بحر ... از قصیده ... لعل ... شد ... انجام

... قصیده در این ...

[illegible]

... از دو یاران ... مساله ... محکم ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابوالحسن [illegible]

[illegible]

حصار دلاور افغانیه ... [illegible] ... والی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جلوس عالمگیر بادشاه به تخت سلطنت هزار [illegible]

اواخر ماه ذالقعده شروع سال یک [illegible] از جلوس [illegible] هزار و [illegible]

در هوس سلطنت [illegible] خان [illegible] با عبدالله خان [illegible] ابوالحسن [illegible] دروازه [illegible]

[illegible] روح الله خان و مختار خان [illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible]

فتح المبارک [illegible] قلعه [illegible] عبدالرزاق

[illegible]

[illegible]

روح الله خان و مختار خان با نام [illegible]

[illegible]

[illegible] حصار [illegible]

حصار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حدود اهالی [illegible] سلاطین بهمنیه [illegible]

[illegible]

آن قلعه را ... و قلعه داران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقایع سال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

از قلعه ... [illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال ... و چهارم از جلوس میمنت ... [illegible]

[illegible]

سال ... [illegible]

وزارت ... [illegible] ... دار انجا توقف ورزیده ... که جلاوت ... بدر ... کار ... و صحبت ... الله ... [illegible]

لعبتی ... همه کارهای ... سر رفتار ... رسیده از ... و در ... [illegible]

موضع ... با ... [illegible] ... ستاره ... [illegible]

تا ... [illegible] ... جهان ... [illegible] ... از ... [illegible]

بالغ آمده از ... [illegible] ... واقع شده ... [illegible]

گرفته ... [illegible] ... جهان ... خیال ... [illegible]

اگر ... [illegible] ... علم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

مکافات اعمال ... [illegible]

... جمع ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال ... [illegible]

[illegible]

روانه ... المعصوم ... بعد ... ابو المحمد خان و ... والی ... عبد العزیز خان ... و معتمد ... [illegible]

آن ... [illegible] ... حکم ... [illegible]

... ابو المحمد خان ... حکم ... [illegible]

... [illegible] ... طلوع ... [illegible]

... اهتمام ... [illegible]

... [illegible] ... حال ... [illegible]

... اهتمام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... صلاح ... [illegible] ... اختیار ... [illegible]

... حکم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... آمد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... چهار سال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

واخراج طالب صلح [illegible] معتمد خان محتاج [illegible] و گوهر دیگران [illegible] جمعیت [illegible] مصالح قلعه [illegible] فراهم آورده

[illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] معتمد خان [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

بر دو ذوالفقار خان [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible] ذوالفقار خان [illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالرزاق خان [illegible]

خان [illegible] عبدالرزاق خان [illegible]

[illegible]

بیکی از امرای [illegible] روح الله خان میر بخشی [illegible] امرای عظام گرفته
[illegible] دار الخلافه [illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد اعظم شاه [illegible]
[illegible] واقع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] گوشه [illegible]

او [illegible] بادشاهزاده [illegible] والا جاه [illegible] قصد [illegible]
[illegible] بادشاهزاده [illegible]
[illegible] بادشاهزاده [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] بادشاهزاده [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] بادشاهزاده [illegible]

[illegible]

و فقرا ... درباره علماء و فقراء ... [illegible]

... در کارها ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال [illegible] از جلوس میمنت مانوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محصول [illegible] سنهای اکبر [illegible] در دفع [illegible]

بنام آن [illegible] مقصدار [illegible] کنار دریا [illegible]

[illegible] عوض [illegible] محمد [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible] ایام [illegible] اجسام [illegible] عبد الرزاق خان

[illegible] راه [illegible]

[illegible] عبد الرزاق خان [illegible] عبد الرزاق خان [illegible]

اکبر [illegible] عبد الرزاق خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

کار جهازات ... وقتی مراجعت ... سعید ... جهاز ... آمده ... جهاز ... [illegible]

... اگرچه غنیم ... که قلعه ... در مقابل قلعه ... [illegible] ... کرده و کشتی‌ها ...

... اطراف قلعه ... در دریا ... [illegible] ... از قوم ... [illegible]

... [illegible] ... جهازات ... [illegible]

... جهازات ... [illegible]

... روح الله خان ... [illegible]

... [illegible] ... بعضی ... اجمال ... اختصار ... [illegible]

روح الله خان ... محمد مراد خان ... بادشاهزاده محمد ... شاهزاده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... رسیده ... [illegible]

... [illegible] ... حلقه ... [illegible]

... رسیده بود ... مردم ... [illegible]

... حمله‌های غنیم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... جهار ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کذب آوازه نقیض [illegible] بار خواه [illegible] و حسد و محصور [illegible] از بالای دیوار در [illegible] و آوازه [illegible] نموده بالا [illegible] و قوت [illegible]
[illegible] نمودند و اخوا [illegible] کوهی [illegible] بتمام آوازه [illegible] و عقوبت و [illegible] جلادت [illegible] که [illegible] کردند که عرصه حیات [illegible]
تنگ گشت و در محال [illegible] خان بروانه خود [illegible] حجت [illegible] با [illegible] بعیادت [illegible] که علاوه [illegible] غصه [illegible]
بود و دلع [illegible] روح الله خان و دیگر سرداران [illegible] قرار [illegible] صلح [illegible] قول [illegible] خان [illegible]
خان [illegible] که هر کدام [illegible] سرداران [illegible] از طرف [illegible] بلکه از [illegible] که [illegible] روح الله خان [illegible]
از [illegible] نوع [illegible] نقد و [illegible] که همراه [illegible]
[illegible] آن [illegible] حرام [illegible] جواهر [illegible] این [illegible] بار [illegible] این مبلغ فقط [illegible] روح الله خان
[illegible] فی الجمله [illegible] سرداران [illegible] خان [illegible] کرده [illegible] که هر کدام موافق [illegible]
خود [illegible] اظهار [illegible] خان [illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] و [illegible] سرداران [illegible] و دیگران [illegible]
[illegible] نقد و جواهر [illegible] که هم [illegible]
[illegible] قرار یافته [illegible] احمال [illegible] و خود [illegible] حوالی [illegible]
خود [illegible] این حادثه [illegible] که همراه فوج [illegible] بودند [illegible] و جواهر [illegible]
تاراج [illegible] آن [illegible] آمد [illegible] که [illegible]
[illegible] امرا [illegible] از [illegible] سرداران [illegible] خان [illegible]
[illegible] حضور [illegible] سوار [illegible] بالغ [illegible]
[illegible] خان [illegible] کرده [illegible]
[illegible] فوج نموده از [illegible] کرده [illegible] فوج [illegible]
[illegible] خان [illegible]
از همراهان [illegible] خان [illegible] فوج [illegible] خان [illegible]
[illegible] آنجا [illegible] فوج [illegible] خان [illegible]

کالبه که درین

کالبه که درین وقت شهرت [illegible] بالا [illegible] بهادر [illegible] خان [illegible] رسید [illegible]
[illegible] و [illegible] و قلعه [illegible] خان [illegible]
[illegible] افتاده ذکر وقایع سال [illegible] از جلوس [illegible]
بادشاهزاده محمد اعظم شاه که برای [illegible] اختلاف آب و هوا [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] حضور [illegible] آمده [illegible] حضور [illegible] بادشاهزاده
مقرر کردند [illegible] بادشاهزاده [illegible] خان [illegible]
[illegible] که اطباء [illegible] بادشاهزاده [illegible] خود [illegible]
[illegible] خود [illegible] و [illegible] علاج [illegible]
نام [illegible] محرم خان [illegible] و [illegible] بادشاهزاده [illegible]
ذات [illegible] بادشاهزاده [illegible] محرم خان [illegible]
و همراهان او [illegible] درباره [illegible]
[illegible] خان [illegible] محرم خان [illegible]
[illegible] محرم خان [illegible]
[illegible] محرم خان [illegible]
بادشاهزاده [illegible] همراهان [illegible] حضور [illegible]
[illegible] همراهان [illegible] بادشاهزاده [illegible]
[illegible] بادشاهزاده [illegible]
[illegible] محرم [illegible] حکم [illegible]
[illegible] بادشاهزاده [illegible] محمد [illegible] بادشاهزاده [illegible]
[illegible] محمد [illegible] الله [illegible]
[illegible]

راه یافته بود خواجه محمد [illegible] خود را در میان [illegible] که همراه پادشاهزاده [illegible]

[illegible] پادشاهزاده [illegible] و از همراهان خود [illegible]

[illegible] پادشاهزاده [illegible]

همراه داده [illegible]

[illegible] حکم [illegible] همراه گرفته [illegible] پادشاهزاده

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعد [illegible]

[illegible]

[illegible] صالح [illegible] عبد الوهاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر سوانح سال [illegible]

[illegible]

ذکر سوانح سال [illegible]

[illegible]

بسیار بر قصبه جات و معموره‌های [illegible]

آورده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فتح الله خان را مأمور نمود که در راه ... [illegible] ... که ... [illegible]

اقسام ... [illegible] ... باهتمام فتح الله خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فتح الرحمان [illegible]

ذکر سوانح سال [illegible]

هزار و صد و [illegible] هجری نبویه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال چهل و پنجم جلوس اعلی مطابق سنه هزار و صد و چهل [illegible] هجری نبوی

[illegible]

کار ساختند که برای گذشتن [illegible] کوه [illegible] و کار [illegible] دیگر [illegible] راه [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible]

[illegible]

دلیسی او کنلی

سیدی [illegible] تمام [illegible] الملکی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روکله رسنه

زمام اختیار کار و بار [illegible] خود و سعی در [illegible]

و بار [illegible] مسند [illegible] خود [illegible] آن همه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] آورده [illegible] کفار [illegible]

ماوراء [illegible] آورده [illegible] ساخته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بهمه سرداران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سرداران با جهات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکم ... [illegible] ... **در وقایع سال چهل و سیوم مطابق سنه هزار و یکصد و یازده**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... در وقایع سال چهل و نهم از جلوس خلد مکان [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر سال ... از جلوس ... سنه هزار و صد و ... شده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر وقایع [illegible]

ضبط ممالک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر سکه و خطبه اعظم و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسن خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... منصور ... بهادر ... [illegible]

[illegible] ... شاه عالم ... [illegible]

[illegible] ... شاه عالم ... محمد اعظم شاه ... [illegible]

[illegible] ... محمد معظم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ذوالفقار خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ذوالفقار خان [illegible] عالم [illegible] خان [illegible] آرام سنگه [illegible] جمعی دیگر [illegible] افغان
[illegible] الدین محمد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] آمده [illegible]
[illegible] ایران و توران و افغانان [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] حقیقی الغسان [illegible] عالم [illegible]
[illegible] شاه عالم [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] الفقیر [illegible] سلطنت [illegible] القصر [illegible] محمد [illegible]
[illegible] گلستان [illegible] شیخ سعدی گفته [illegible]
[illegible] خوانند [illegible] بوستان [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بنه و جعفرخان و عثمانخان پسران شمس‌خان قریشی و عبدالله‌خان و صلابت‌خان و عاقل‌خان و جمعی دیگر از علاقه‌بگیان [illegible]

و افغانان [illegible] از سر جلو [illegible] تمام [illegible]

با [illegible] توپخانه [illegible] و تمام همراه توپخانه [illegible]

[illegible] محمد اعظم شاه [illegible]

[illegible] شاهزاده محمد عظیم [illegible]

[illegible] شاه عالم [illegible]

[illegible] فتح [illegible]

[illegible] فتح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر طرف موج شاه عالم [illegible] جهان [illegible] خان [illegible]

در [illegible] محمد عظیم [illegible]

[illegible] محمد عظیم [illegible]

رسانده [illegible] شاه عالم [illegible]

[illegible] محمد عظیم [illegible] جهان [illegible]

[illegible] محمد عظیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمدکاظم یمنی

[illegible]

اقبالمند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذوالفقار خان [illegible] پادشاه [illegible] کارزار

[illegible] ذوالفقار خان [illegible]

[illegible] محمد کام بخش [illegible]

[illegible] ذوالفقار خان [illegible]

افتاد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بهادر که در عنایات الرحمانی بهادر فیروز جنگ تفویض نموده [illegible] محمد مبارک [illegible] ذوالفقار خان بهادر [illegible]

سیف الله خان [illegible] ذوالفقار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر جلوس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کشته و بادشاه ... الیم ... طرف ان جماعت بالکل ... آورده ... [illegible]

بخوانند ... حضرت امیر المومنین ... [illegible]

... اهتمام ... [illegible]

[illegible]

ذکر جلوس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بقول [illegible] بالعمل [illegible] دار الخلافه [illegible] ذوالفقار خان [illegible] جلال الفقار خان

و جهاندار [illegible] اصف الدوله [illegible] مصلحت کار [illegible]

[illegible] ذوالفقار خان [illegible] جهاندار شاه [illegible] آگاه [illegible] اصف الدوله

[illegible] اختیار کار [illegible] معز الدین [illegible] معز الدین

[illegible]

جهاندار [illegible] محمد فرخ سیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت محمد فرخ سیر [illegible] بر تخت سلطنت [illegible]

عظیم الشان

[illegible] محمد فرخ سیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد فرخ سیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عفو ... با تحقیق خبر ... سرداران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ماه‌داران با بانام ... تورانی ... از طرف ... در ... قبول ... التسلیم ... [illegible]

[illegible] ... عقب ... [illegible]

[illegible]

خصوص ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

روزی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سید عبدالله خان ... تمام ... فوج ... [illegible]

... بعضی ... [illegible]

[illegible]

... علی خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لهجه الملک کجرات متوقف و محمد عصم خطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر ... سی هزار ... واحد ...

... معز الدین ... الدین خان بهادر ... هزار ... و علم ...

قاضی ... دار الخلافه ...

... دیوان خاص ...

علم و ... محمد ...

... نجم الدین علی خان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کردم

[illegible]

[illegible]

[؟] فتح قلعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استفسار نمود [illegible] شیخ عبدالله [illegible]

[illegible] خواجه محمد جعفر [illegible]

[illegible] شیخ عبدالله [illegible]

[illegible] شیخ عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible] جمعی از معتقدان [illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

و حکم طلب آن نقیب ... عبد الصمد خان ... [illegible]

و قمر الدین خان ... [illegible]

محمد امین خان ... [illegible]

[illegible]

همین ... [illegible] ... عبد الصمد خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] کنار [illegible] اخبار [illegible]

[illegible] در حق بعضی از ممالک [illegible]

واقعه [illegible] جوانان [illegible]

[illegible]

[illegible] الامرا [illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی از ممالک [illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دولتقلار [illegible]

[illegible] آمده باشان [illegible] امرای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هم [illegible] اخبار [illegible]

[illegible] اخبار [illegible]

[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر الامرا [illegible] مبارز خان صوبه دار [illegible] آمده با امیر الامرا ملاقات [illegible]

[illegible] صوبه دار [illegible] قلعه [illegible] چهار سال قلعه [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] امیر الامرا [illegible] از قلعه [illegible] **ذکر سلطنت سال هشتم از جلوس محمد فرخ سیر** [illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible]

نزاکت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقایع سال [illegible] از جلوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صلح

امضا رخیر کوچ و حرکت امرا الامرای ارجمند ... مجمع ... عبدالله خان ... آقا ... باتفاق بعضی امرای موافق ... جانب ... [illegible]

و عزم مخالفت ... عبدالله خان ... [illegible]

در روز ... عبدالله خان ... باتفاق ... [illegible]

آگاه ... باغ ... کار ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

همراه آقا ... [illegible]

[illegible]

... بمقام آشتی درآمده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعلوم [illegible] از
[illegible] بیان قلم در تحریر تفصیل آن [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] آنرو [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در سلطنت رفیع [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر ... بهادر ... وکالت ... الملک بهادر ... صوبه دکن ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] آوازه این [illegible] شفیع [illegible] فتح [illegible] درباره [illegible] اعتبار [illegible] صوبه [illegible]

در [illegible] صوبه [illegible] آن [illegible] سید [illegible] خان

[illegible] علی [illegible] فتح جنگ [illegible]

[illegible] صوبه [illegible] چهار [illegible] اکبر [illegible]

[illegible] علی [illegible] صوبه [illegible]

[illegible] تعلقه صوبه [illegible]

[illegible] فتح [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] عبدالصمد خان [illegible]

[illegible] علی [illegible] خان [illegible]

[illegible] عبدالصمد خان [illegible] فتح جنگ [illegible]

[illegible] فوج [illegible] عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ [illegible]

[illegible] از محال [illegible] تمام [illegible]

[illegible] صوبه [illegible] صوبه [illegible]

[illegible] صوبه [illegible]

[illegible] فوج [illegible] عبدالصمد خان بهادر

دلیر جنگ [illegible] خصم [illegible]

[illegible] عبدالصمد خان بهادر [illegible] فوج [illegible]

[illegible] دلیر جنگ [illegible] حاجی خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] عبدالصمد خان [illegible]

[illegible] فوج [illegible] خان [illegible]

حوالی [illegible] تا خبر [illegible] آمده [illegible] انها را [illegible] شتافته تا آنکه مصطفی خان همراه و جمعی افغانان [illegible]

[illegible] از مقابل [illegible] محمد علی خان [illegible] و [illegible]

و [illegible] آغاز و دلاوران [illegible] از هر [illegible] مغلوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دلاوران الیم‌خو طرفین این الکای فوج گشته و مرتضی بهادر و فیل‌خان با جمعی از سپاه ازبکان بی‌شمار از سوی دیگر [illegible]
کفر [illegible] الغنیم‌خان و محمد سلطان فاد و الغفان روانی و ترک [illegible] ازبکان و اسمعیل‌خان خونخوار [illegible] و [illegible]
و دلاوران انجان و سپه‌داران جان‌نثار و مکرر شکسته [illegible] در قتل و طرح جمعی دیگر از ایشان [illegible] و دلاور علی
[illegible] خامه با کمال تحمل و مغرور و مخمور [illegible] ابو الحسن [illegible] محمد [illegible] بهادر [illegible] و [illegible] از شمشیر
فوج خانک [illegible] کلمات [illegible] و [illegible] آقا [illegible] دلاور علی
احوال [illegible] اوراق ظاهر گشته [illegible] خان [illegible] علی [illegible]
[illegible] احوال و [illegible] تمام [illegible] از جمله [illegible] هزار [illegible]
[illegible] کارزار [illegible] و [illegible] خان [illegible] سرداران [illegible]
[illegible] و افغانان [illegible] و [illegible] لشکر [illegible]
هر [illegible] هزار و [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible] با [illegible]
او [illegible] و [illegible] هزار [illegible] فوج [illegible]
[illegible] خان [illegible] با فوج [illegible]
کارزار [illegible] دلاور علی‌خان گشته و [illegible] در [illegible] محمد [illegible] از افغانان [illegible]
[illegible] داران [illegible] هزار و [illegible]
[illegible] هزار [illegible] احتمال [illegible] فوج [illegible] و دلاور [illegible]
شمشیر [illegible] خلاف [illegible] هزار [illegible]
[illegible] فتح‌خان [illegible] و دلاور علی‌خان [illegible] ایران [illegible]
[illegible] فتح‌خان [illegible] هزار [illegible]
کارزار [illegible] دلاور [illegible]
[illegible] کارزار [illegible] اقبال

[illegible]

[illegible]

فتح‌خان [illegible] هزاران [illegible] و [illegible] کوه [illegible] فیل [illegible] کوه [illegible] از سر تو به اهتمام [illegible]
[illegible] فاتحه [illegible] خصم [illegible] کارزار [illegible]
[illegible] ساران [illegible] و [illegible]
و [illegible] بهادر [illegible] و از طرف دیگر [illegible] خان [illegible] و جمع [illegible]
رزم [illegible] کارزار [illegible] فوج [illegible] در حمله اول [illegible] بهادر [illegible]
دلاوران [illegible] و افغانان [illegible] قدم [illegible]
و [illegible] فیل [illegible] بهادر [illegible]
و [illegible] بهادر [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] خصم [illegible] سرداران [illegible]
[illegible] خان و [illegible] خان [illegible] فوج فتح‌خان [illegible]
فوج [illegible] همراه او [illegible] فوج [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
شده [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] بهادر [illegible]
[illegible] بهادر [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] کارزار [illegible] معرکه [illegible] خان و [illegible] خان [illegible]
فوج [illegible] دلاور [illegible]
[illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۴۴

وا می آید دولت قاهره برای آرام [illegible] فوج

[illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

[illegible] جمال خان [illegible]

[illegible] عبدالرحیم خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] قتل و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر کشته شدن حسین علی خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از راه مهربانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب اولی [illegible]

[illegible]

[illegible]

بر نشستن سلطان محمد ابراهیم به سلطنت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن مرا[illegible] ... اتفاق [illegible] در خدمت و قدم [illegible] [illegible] ... نجم الدین خان [illegible]

جادر [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فتح [illegible] نظام الملک بهادر [illegible]

مبارز خان [illegible] فتح [illegible]

[illegible] سلیمان خان [illegible]

[illegible] نظام الملک بهادر فتح جنگ [illegible]

[illegible] مبارز خان [illegible]

[illegible] مبارز خان و محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] مبارز خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مبارز خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مبارز خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طلمهای [illegible] تحصیل [illegible] ملک

[illegible] بیلیه [illegible] تحصیل

کامل [illegible] علاوه آن [illegible]

[illegible] ذوالفقار [illegible]

[illegible] مسلمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اولین محضری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جامد خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم قلیجان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]